



۱۱۸۷۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب الحالیف الاول

مؤلف

موضوع

شماره قفسه

۱۲۹۲۷۸



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۲۲۸

۱
۱
۲
۳
۳
۵
۶
۸
۷
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب لطائف البرام

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۱۴۹۲۸



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۹۰۲۲۸

۱۱۸۷۹

ست بیمه
ایکفیت با مادی
مادرش
ان چم او بنور کس
داشت

راستش بفضل هنر
کرد تا او
لکر مکی جنک یاسپا

زندت در دست او نرس
الفرض
پادوی آمد فرید
عنتر
رفع او نماید زود
نشانند
و نه اسب یغ کمر
بود



۱۲۹۸
۹۰۴۸
بسم الله الرحمن الرحيم

چنان که میسر این مواد اضعف العباد محمد الحسینی علیه السلام
منجم که این مسوده است در معرفت قانون احکام مسیحی
الکرام فی احکام الامور چه بر صاحب این فن واجب الایمان
که در لولات بروج و کواکب را نیکو معلوم داشته باشد تا وقت حکیم
کردن فکر او متوقف نگردد و باستانی از ویل بر مدلول استدلال
کرد چون موثر و متاثر بقاعده ضبط کرده بود و مانع و موانع
درک این معنی بروی سپهر نماید و کسی این ضابطه اورا
نبود و درین منسوخ کتب تقلید دیگر این همچنان بود که کسی
بیابان راه ندانند و دیگری سوال کننده آن شخص اورا نشان
که انگس راه کم کنند بمقتضی رسید و نشان خط دادن آن است
که مولف صادق نبوده باشد یا ناقل به حکام است
بس بر احکام آن چنان کس اعتماد نبوده و یا در لولات بروج و کواکب
اینجا بیان کنیم که بر ضابطه و حافظه مبارک و مفید باشد

ملولات برج محل محل برج چپ که منقلب بهی میانه اواز برده
از ارم خانه مرغ است و دبال زهره و بهبوط رطل در بیت مکمل
در برج و اوسه چه دارد اول از دن مرغ و دوم از دن کسوف
از دن زهره مذکور در بیت طبعش کرم و خشک از خطها صغیر
از عناصر آتش طبعش آتش از حصول فصل ربیع از جهات شمال خورشید
مطلوبه عصبوب کلج و دست و کم فرزند او جوانا چهار بایان
و دشتی که هم شکافیه باشند آتش و قیست و زاید و آخرش ضعیف
و ناقص از ارم اضایخ در بر باشند چون دشت در سر و روی و کای و سی
جرب و تغییر لون و کم شدن آواز از اسپنها پس کوکی آتش
و لیل است بروی که از گوش آید و آخرش بوی که از شیب زانو
آید از اجناس تاج و کمر و مضافات و لولات چوب ارم دم صیافه
صناع زر و سیم و دندان و صغیران و شبانان و قصابان و مردوم
و شجاع و کث و روی و کم دانش از جواهر مس و آهن و سرب و برسانا
و ارجی و زنجیر و زعفران و کبابه از اعضا سر و روی صورتش مرغ و
پیشانش میانه بالایی باموی انبوه و جعد و سبزه ختمی که بسیاری زنده
بلند بینی بزرگ گوش فرخ دندان دراز روی و رنج نیمه بالایش علی
و نیمه ریش باریک گوش سنجیده که بر خیز زنده و میگویند که اشتر
و از رقی است و بر بلادن بابل و فارس و اذربایجان و آنرا باریک
و شام و فونک و دریای آن و طوس و نیشابور و عراق و کابل و جرجان
و اندک علم **ملولات برج** تور برجیت ثابت بهی میانه اواز برده

اندام خانه نهاده است و وبال مرغ و شتر و قمر سیوم درجه سه و
دارد اول از آن عطار دوم از آن قمر سیوم از آن رطل مده است و
شبی و غلی و سر و خشک و سودای بطعم ترش رسبی کج
دوست عظیم کم فرزند مولد سرما و زلزله اولش قوی و زاید و قوی
ضعیف و ناقص از بیمارها اگر در کردن و خلق باشد چون خلق
و خا بر و کلفت و بوی نعل پنی و انگشتان و انگشتان پی
از حیوانات گاو و شتر و فیل و آهو و دلیست سر زرع و مرغها
و از مردم فرار عان و کیلان و خفاران و اسب داران و خا طلان
و از اعضا کردن و سر و دوشها صورتش بلند بالا بزرگ پیشانی چشم
بسیار باریک ابرو و پست لفظ پنی فراج دهن سطر
لب و کردن سیاه بوی بزرگ شکم خویش بلادت و کم عا و در
کفش و مکر و حیل و حاق و کد پلون و لوش امری که بسفیدی
از اجناس آنچه بران منسوب است چون طوق و حلال و قلاده
از شترها و مهر و جزایر یک بر دوم و سطنطیه و اسکندریه و نوا و جزایر
و آمد و قیساریه و کنج و عمان و اگر او و اهل جبال و اصفهان و
ری و پراه و ترم و علوان و فرغانه و بختیان و شام و عراق و
و اردیل و **دولت** **بحر** **خوار** **برجست** انسی و جدیدین خانه عطار
و بال مشتری و شتر و راس و سیوم درجه سه و بوط و دنب بهمان درجه
سه و سه دارد اول از آن مشتری دوم از آن مرغ سیوم از آن
نکر و نارسیت و طلیست بر بادای خوش کرد و سرست بادی و

بر طبع خون بطعم شیرین طبعی سباری صورتش تمام بالای درست اعضا
گشاده ابرو و سه لای چشم باریک کردن از امر ارض زلزلات و قوس و
اندک کلفت از مردم ملوک و اهل دیوان و محاسن و معلمان و
صیادان و نقاشان و حفاظ و ارباب ملائحتی الامی که بدین طایفه
منسوب بود و مرغان املی و صیدی و درختان میوه دار و بلند میوه
مغزدار و عطرها و داروهای اعضا و دوشها و بازو و دوشها و دوشها
صورت و نسب اعضا مطبوع همیات سبک رو و روحانی فراج
خوش بوی کریم اخلاق ساکن طبع با ادب زیرک لهو و لعب و
میانة عفت و بدل و لوش زردی که سپر فی زنده اندر طر امل و
و قوس و مصر و اریه و مکریت و کیلان و دیلم و طبرستان و مرو
رو و دموغان و اصفهان و ما زنگران و کرمان و قزوین و **دولت**
بحر **طان** **منقلب** است و اوار میانه فرزند خانه و ما بیت
و وبال رطل و شتر مشتری در پارتیوم درجه و سه و درجه و سه و شتر
و شتر درجه سه و سه دارد اول از آن زهره دوم از آن عطار و
از آن قمر موش است و لیلی و طبع سرد و تر بطبعی طبع شور و صنف
شبابی از حیوانات ابی و غ ارجیهها ساحلها و جویها و جوی
و مرغها و عبادگانها بری ضعیف است و بسیار عقل چون نرله
و فقر حص و سرطان و در دهل و کلی و لالی و قوبا و برص و دایر
و کرانی در دست دای از مردم ملاحان و اصفان و آب داران و
و بزرگان دریا بار از حیوانات و شتر و بر و از اعضا دل و سینه و

و بهلوا و سبز و شمشیر و شمشیر سیاه جوده باریک می و جوده در
اعضا و سطران و استخوان کوچک چشم بست فطری که بینی و دندان
نیمه زیرش غلیظه از نیمه بالایش فراخ دوش کوتاه پشت
در از دست و نیم بزرگ پستانی خویش منکون و ساکن طبع دانا
از حال مردم نکاح دوست و ارشده و افریقیه و بربر زمین است
المقدس و بعضی ازین و آفریما چکان و کیش و کربین و روم و آفریما
کوچک و شرقی خراسان و همراه و بلخ و نوای مجستان و ترک
و چین **ملوکات برنج** بر جیت سنی نایت میانه او از برید
اندام میانه نکاح کم فرزند عظیم شرقی خانه و آفتاب است و مال
زحل از شرق و بهلوا و جوده دارد اول از آن زحل دوم از آن شمشیر
سیوم از آن مرغ ناستانی شبانی بزرگ نهانی که در خشک و
صغری و بطریق و از حیوانات آنکه مخلب دارند و جانوران
موزی و خرگوش و گاو و گوسفند و غنای و غیره
از جایها که بهما و قله و قصر و بناهای عالی از جواهر زر و قوه
و آلات و اوانی که از اینها سازند مولد کرمی و ظلمت بود از مردم
موت و سلاطین و امرای بزرگ و اهل شهر و مکر و حیل او نش قوی
و زاید و آخرش ضعیف و ناقص بسیار مرض خاضه در دمه و
و چشم و بهلوا از اعضا پشت و بهلوا و سر و معده و دل صورتش
مطبیع تمام بالای نیمه بالایش غلیظه از نیمه شیب خوب صورت
فراخ سینه باریک ساقی چرخه که مایل بود بر روی ارشده

خالی

فرزنده صعلبه و رومیه و عقلاق و دمشق و ملاطیه و کرمان و مدین
و خراسان و سند و ارمنیه و ترک و باب الالباب **ملوکات**
برنج بر جیت از جسدین خالی بلند او از دست
اندام کم نکاح عظیم اندک فرزند خانه و شرق و فراخ عطار و
و مال شتری و بهلوا از نیمه در پشت و هفتم در جوده و
لیلی سه و جوده دارد اول از آن شمشیر دوم از آن زحل و سیوم از آن
عطار و خالی سرد و خشک سودای عظیم ترش شبانی بسیار
بزرگ بزرگ و جوده می مختلف الالوان از حیوانات که در جوده
برنج و کوفه و انواع حیوانات و میوه های خشک چون فلفل و
و بقول و درختها و درختها از حیوانات بلبل و طوطی و مرغان
ناطق و ماران بزرگ از بیماریها و جوده بطریق و ریش موی
و لاغری و کم عظم از مردم و زرد کتاب و ابواب صنایع و
علم و دوا وین و تجارت و اهل طب و آلات آن و مقامات
و مواضع و خشک از اعضا شکم و روده و جایها صورتش
بدن قوی نفس درت اعضا میانه بیماریها بزرگ سرنگو بیست
و قامت صبیح البدر بزرگ ریش نیکو چشم باز و دی اندک خویش
سخاوت و حکمت در است گفتن و سبک روح و بسیار اندیشه
مودب با طرب بلون اسمر و از شهرها شام و اندلس و فرات
و جرمقه و حبشه و صنعا و کوفه و موصل و بعضی از فارس و یمن
و سند و سیستان **ملوکات برنج** بر جیت بر جیت منقلب

انسی درست اندام بلند او از کم فرزند اندک نکاح خانه زهره و مال
 مرغ و شرف زحل در پست و یکم درجه بهبوط شمس در نوزدهم درجه
 سه وجه دارد اول از آن قمر دوم از آن زحل سیوم از آن مشتری
 هوایی مذکر نهاری حار و طرب و موی کوهی بطعم شیرین حریفی
 مولد مادی مختلف ابریشم و نخ و اشجار و آنچه بر سر کوهها
 برود و عمارت های و قصه های تره و بسایین و عبادت خانه
 و حرماستان بد و منسوب است از هر دم قد ماوند ما و بر رکان
 و ارباب صناعت و اهل طرب و سازهای ایشان و تجارت و زمان از
 حیوانات مرغان و بلبلک از اعضا میان پشت و پیش
 شکم و ناف و عورت و کرده و خیمه صورتش صورت خوب میانه
 بالا مستدل فرج ششلا چشم با اندک زردی بلون ابرو تیز شهوت
 از بیمارها باد فتنه و بوی او زرد گشتن روی و ورم و گشتری در چینی
 خویش که نفس نیک اخلاق نیکو فکر منصف لهو و طرب
 دوست از شهر با نوازی موجب صمیمه مصر و مکه و مدینه و بلبلک
 و روم و فرات و طالقان و بلخ و بخارا و تبت **در لولات**
در حقیقت بر چسبیت ثابت می او از کم نکاح بسیار فرزند
 درست اندام خانه و فرج مرغ و مال زهره بهبوط قمر در سیوم درجه
 سه وجه دارد اول از آن مرغ دوم از آن شمس سیوم از آن زهره
 ماده شبی آبی سرد و تر بلندی شور کوهی حریفی غضوب خاین نام
 شتر سیرکد آب متلف ترش روی و قنای مهاب احمق کامل بدوی

عقیف در حق زن از جایها بتجانه و مرز عمارت و دار الشیخ از
 نباتات رز و درخت انجیر و انار و امرود و به و از حیوانات و خنثی و صغیر
 موزیه و زنبور و جالوزان آبی از جوهر انجیر از آب پیرون
 آید چون مرجان و مر و اید و سنگ عقوب و نوشادر و آدایی
 معاجین او شش صحیح و غلیظ و اخفش سقیم و باریک بسیار است
 چون لالی و گری و گشتگی و گوری و کلی و بوی بعل و سرطان و قوبا
 و آکل و برص و اسهال البول و سنگ شانه و آنچه در ذکر فرج بود
 و تبارکی چشم از اعضا ذکر و مثانه و عجز و بر صورتش
 خوب صورت کرد و کوچک روی و بسیار موی افطس سر نه دهن
 خرد چشم بین دوش و سینه دواز دست و ساق بزرگ پای و کم
 نیمه بالایش کوتاه تر از نیمه شیب علاقی بر پشت و لوش
 سفیدی که بر روی زرد مولد رعد و برق از شهرها مدینه
 رسول علیه السلام در مین جبار و مین و بصره و شام و دلم
 و امل و ساری و ری و خزر و موصل و تبریز **در لولات**
در حقیقت بر چسبیت دو جبهه در ست اندام میانه او از او از
 نیمه او شش انسی و نیمه اخفش و نیمه میانه نکاح اندک فرزند خانه
 و فرج مشتری و مال عطا و اول از آن عطا و دوم از آن ماه
 سیوم از آن زحل مذکر روزی آتشی گرم و خشک صغری
 بطعم تلخ کوهی حریفی مولد باد او شش قوی و صحیح و اخفش ضعیف
 و سقیم میانه بیماری از هر دم ملوک و اوساط الناس مستور از آن

در حقیقت بر چسبیت دو جبهه در ست اندام میانه او از او از
 در حقیقت بر چسبیت دو جبهه در ست اندام میانه او از او از

از جایها بساطین و خزین سلاح از اجناس تیر و گمان و سایر آلات
و سفالینه از جواهر طلا و آهن و فلز از پنجاه یک هزار و نه
و گوری و افتادن از بلندیها و آفت از سبیل خویش ملوک
طعن زود حرکت رازداد کرم نفس مکار بعضی منقصب بسیار
فکر خاصه در باب معاد دانسته حساب و بند سه و طب و دار
حیوانات اسب استر و خر و بعضی از مرغان از افعال و زانها
صورتش خوب روی باریک میان بزرگ شکم و ساق دراز و لایق
سفیدی که سبخی گراید از شهرها قهرمان و جرجان و باب
الابواب و دیور و دماوند و بغداد و اصفهان و رگس و مغرب
زمین **دولت برج جدی** برجیت منقلب خالی کرد و
خشت رستانی پیری مونت و شبی و سودای و ضعیف او از
نکاح دوست کثیر الولد مولد سربا و ظلمت خانه زحل شروع
در بیت و ششم درجه و مویوط شتری در میان زمین درجه و بال
قمر بطعم ترش سه و چهار و اول از آن شتری و دوم از آن مرغ
سیوم از آن نمک از هر دم قلوه داران و ابله و او کوه و حاد
دیران و خرد و ران و سپاهیان و فرارغان از جایها
ایوانها و بوستانها و گشت راز و آتش که گاه و گویا
و حوضها و دارالفرمانها و سنگ لاجورد و نوره و بوره و نوره
و آبنبات آنچه حیوانات خورند و ماز و بلوط و جوب آبوس
و درختهای بی میوه و گیاه بی تخم از حیوانات که سفید و بزرگ و بی

از جایها بساطین

دما بیان بزرگ در و باه و شمال و افق مشرق از افعال و زانها
و بوند و بعضیهای بای از پنجاه یک هزار و نه
خفا زید و سلطان و نقص و دارالقلب و درم و اکله و نزل
و کلی صورتش بزرگ روی خشت اندام نیکو بالای نهم چشم
تیر نظر باریک ران و ساق بیک رو و خویشتن فراموشی و جلیت
و راز و آری و خشم ناک و حکمت و بود دوستی و لویش استری
که بسیار بی زنده از شهرها حبشه و کوفه و بحرین و عمان
و قیساریه و شترتی روم و اسیط و انوار و طبرستان و
کابل و دلم و جیلان و هند **دولت برج دلو** برجیت
ثابت بزرگ روزی گرم و تر و رستانی و موی و موی پیری
انسی بلند آواز مولد بادی ملک و سرما و اندک فرزند
عنفیف در حق زنان خانه زحل و بال آفتاب سه و چهار دارد
اول از آن زهره دوم از آن عطارد و سیوم از آن قمر از هر دم
علماء و حکماء و مشایخ طریقت و بزرگان و بزرگان و بزرگان
مسخرگان و کورباان و اکلینه سازان و خواران و غمگین کردن
از جایها گویا و آب خانه و دارالفسق و کار نرمانها و شمشیر
فرغان و گشت جودان از جواهر مهرهای رنگین و قلاب و دایه
و باد مهره از نباتات سیاح و انوس و طبله و جبار شنبه و حرام
مندی از حیوانات مرغان بزرگ چون شتر مرغ و شتر و عقاب
و سگ ابی و سمور و شهاب و ماران بزرگ از افعال و زانها

از سپاه پیرقان زرد و نفوس و نزل و مواد سودای و در چشم
 و بوی بینی و افشادن از بلندیا صورتش تمام خلقت سلیم
 الاغضا منبرع بالای بزرگ سر و سیه چشم و سبط لب بزرگ
 بینی خویش سخی و عقیق زینت دوست لطیف و شیرین
 سخن و محاوره پاک خورش از شهرت جسته و مجاز و اس
 العین و برود و کرمان و بعضی از فارس و سلطانیه و کوفه
 و هندوستان **ملولات برج حوت** برجیت و جودین
 ماده و ششی و آبی و سرد و تر زستانی بلخی خانه مشتری و بل
 عطارد و هبوط او در پانزدهم درجه و شرف زهره در بیت
 و مقیم درجه سه و سه دارد اول اذان زحل دوم اذان مشتری
 سیوم اذان مریخ پنجاد دوست بسیار فرزند تیر شهوت
 میانہ عفت فی او از مولد باد از مردم سادات و علماء و
 قضاة و اشراف الناس و خواصان و ملاحان و سالوسان
 از جایها مواضع شریفه و آب خانها و سرای عالی از جواهر
 دانه در و صدف و بند و منک و کافور از حیوانات آنچه
 در آب متولد شود چون مرغ و ماهی و دوابی از نباتات
 سیب آبی و شقایق و پنبه و بیشک و میوه های خوش طعم از
 اغضا پاهای از سپاه پیرقان در غشه و سستی اعصاب
 و نفوس و افلاک و حقایق موی صورتش بزرگ سر میانہ
 بالامک پشانی فراخ سینہ سیاه چشم نرم اندام خویش گرم

طبع خوش خوی نیک روی کردن و حلیت و فراوانی و جرات از
 شهر با طرستان و مازندران و سمرقند بخارا و مصر و اسپندیه
 تا حدین و بحرین و بصره و سمنان و خوار و روم و سواحل هرگاه
 که یکی از این برجهای ضعیف گردد بکمال نخوس یا وقوع کسوف خاصه
 آنکه نقطه و دنب باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد و نحسی
 یا با حراق کوکبی در وی خاصه نحسی دلیل ضعف و افت مدلول
 آن برج باشد خاصه که دلیلی دیگر باشد دال بر ضعف مدلولی از
 مدلولات آن برج حکم باید کردن و اگر ماضی بر ضد آن باشد
 حکم کردن جایز نبود و کیفیت که مانع قوی تر باشد و اگر برجی قوی
 حال باشد بکمال سعدان و قران ایشان و قران عطارد و سعد
 و سقوط نخوس دلیل قوت و سعاده مدلولات آن برج باشد خاصه
 که دلیلی دیگر مانع یا نشود و اگر دلیلی بر ضد این در آن حال اتفاق
 حکم نشاید کردن **ملولات زحل** زحل نفس اکبر است سرد
 و خشک بنفقت درجه علوی بود که شرقی سودای خاکی بطن عوف
 و ترش بر یک سیاه پوشش باغوش از سود و میوه درشت و سخت
 از مردم پیران و بندگان و سیامان و دهقانان و زراعیان
 علم و خسیان و خواران و ارباب خانه انهای قدیم و دلیل قضا
 و جمال از عفت و استخوان و روده و سپر و درشت و زانو
 و گوش راست و ناخن و موی و برادر از قوتها ماسکه از جها
 سامو از سپاه پیرقان و جدام و نفوس و قروح امعاء و معال و پیران

فایده
 بدانکه هر که از نریت روزگار
 در چه پادشاه است و لا محاله
 و شپه

دسل و قوتی و دوج ارحام و حمی ناقص و استعفا و تزلزل
دوج سبز و اهرافض خدنه و هر چه از سپیدی و شکی متولد شود
از اخلاط سودا و بلغم و لزوج از صورتها پیوسته ابرو و سیاه بود
سبط لب خشک اندام بزرگ سر فراخ دندان ایدر می بلند
بالا کرده لغاکران حرکت سخت آواز از خویشتن مکرر و صریح و
جلد بی دلی و تجل و خفت و تو چشم و دوسره و خفت و خفا
و بد خوی و سبزه کای و کابلی و بسیار حقن و دعوی حکمت
از طالع فقر و غلت و قیظ و کل رنجها و عظیم از غلها
نوعه دگر و غریب و عظم در دندان بانی و بکار و آشنی چیزها
کهن از سننها پیری و افتر از نزدیکان ابا و اجداد و برادران
بزرگ از حیوانات کا و قیل و غر و بز و زان و دوشترک و کلس
شپیره و هر چه در زیر زمین جای کند چون مار و مور و خوش
از و نیمه دین یودی و کهر و صفت از جامها می کشند و پشمینه
و آنچه کهن و حشن باشد از نباتات و قسط و قطن و زیتون و درختان
و انار و شش و شاه و درخت و حدس و مار و دبلوط و بلبل و آبله
بی تخم باشد اگر چه این در هر یک و سنگهای سیاه از جایها
ویرانها و ستورخانه و غارها و جایها و پیا پیا و بناهای قدیم
و قلعه و تخینها و کوههای گیاه از اقالیم اقلیم اول از شهر
خوارزم و بخارا و نیشابور و جرجان و سند و هند و یمن و قبط
و بربر و لولای **شتر** مشرقی رسد اگر علوی گرم
طبی

بکل درجه و تریبی درجه مولد خون معتدل چون خون دل مکرر نماند
سمای دمی و یوی از طعمها شیرینی از یویایی بوی خوش
از رنگها سفیدی که بر زدی زنده و کندم کون رختن از سود و پنهان
نرمی ماعتدال از صورتها نیکو بالا و سهلا چشم با بیدیت
موفق و مستکلم از اخلاط خون طبعی و لطف و مفسد از اخلاط
هوا از اخلاط کوشش چرب و باز و پهل و شریانات و حلی و مده
و شکم و جگر و ناف در آنها و تمامی جانب راست از قوتها قوت
نفاتی و نامید و خاویه از سننها کمولت از حسنها شانه
راست و مساعد و دلاسه از هر دو مصلحتین عادل و در زاری کبار
و اشراف و علما و قضاة و درگاه و تجارت و امیه و اعیان از هر
حلم و علم و همت و حرص بر عمارت و سعی در خیرات خوش خلق گویم
صادق القول با امانت و حرمت و صفای فهم برویت از غلبه
امر مودت و نهی منکر و اصلاح ذات البین و تقویب دین و اظهار کرم
و بسیاری نکاح و فرج و خنده و تانی در کارها و کسب مال دنیا
از اقربا و فرزندان و فرزندان از اهل کمان از اهل کمان از اهل کمان
آدم کارها از نباتات کندم مرغ و خنود و جو و گند و ارزن و آرد و
دسب و کل از جو و هر چه زر و سیم و فلز و برنج و الحاس
و سنگهای شریف از جامها و دینای قیمتی خاصه و نیکو از هر
و قطف بهم آید بود و بزرگ بود از امر ارض و او و رنج
و تشنج و سبکته و در دال و هر چه از بسیاری با و متولد شود از علما

و حص بر شوت و کسب ثنای افعلا طلب سلطنت و قهر بر اقرار
و جمع اموال و کثرت کلام و نفوذ رسانیدن بدوستان و آگاه بودن
از مصلحت و لغافت و بیعت از نزدیکان بدو برادر میانه و کلام
از ستانهای شکر در زور و غفران و ضدل و تریخ و برنج و کنگری
و خرما و کندم و درختان بلند و میوه دار از جوهر زرو
یا قوت و پیاده و لا زور و و کسب و در بنج و کمر با از افعلا
کمر و تاج و هر چه بر صرع و مظلای باشد از حیوانات کوسفند لای
و کوفی باز و عتاب و قهر و اسب و شتر و نهنگ از سیاهها
در دیشم و دل و دماغ و آنچه از کرمی و خشکی باشد از اقالیم
جبارم و گویند دوم در است از شهر ثادیا لم و طبرستان
و از بایجان و سمرقند و ترمذ و ارمینه و کوه لبنان و وهران
و بیت المقدس از جایها معدنها و قدرهای عالی و مفسدین
در لولات درجه زهره سرد است بجهل درجه در است
به پیچیده درجه جنوبی سفلی مونس لیلی از طعوم شیرینی درجه
لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن و کندم کوفی و سبز رنگی
از بویهای خوش از بویها آنچه بغایت نرم باشد و تر
از عصاره هوای ترواب از اصلاط رطوبت غریزی از چشما
شامه قوت از قوتها شوانی از شکلا مرغ از انحصار
دستها و فقرات بشت ناف و جگر و کرده و فرج و رحم و بیه
از نهانها سن بلوغ از طایفه زنانه و احدال و خادمان و مختصان

و اصحاب زینت و تجمل و اهل بزرگواری و طرب و لهو و سخاوت و لغافت
و طراوت و عجب و تصلف و شرم و مال و تدبیر و شفقت
و مخالفت با همه کس از قلمها مطهری و می خوردن و قمار و جشن
و شکار و تجارت و لغاشی و خیال و در کمریزی و نرد و سبزه
از نزدیکان زن و شوی و مادر و فرزندان خود از صورتهای
نیکو روی سفیدی که بر رخ زنند و سیاه چشم و فرجه و خندان
و کشاده روی و سبزه ساق و نازک بدن از دینها دین اسلام
از نباتات میوه های مغرور و انکورو سیب و به و خرما
و ترنج و کله و ریخاها از جوهر زهره و جرج و مرادیه
و سنگ سمره و آوایی که از زرد سیم سازند از حیوانات
بیل و قمری و فاخته و کبوتر و خرگوش و در کلباها آنچه
مثلون باشد و لباسهای قیمتی و جامه های نفیس و رخا و برفینه
از جایها کلزارها و تره زارها و هر چه که نبات و عیش
توان کردن و مقامهای بلند و عبادت و نما و مرغزارها از سیاهها
ضعف دل و دماغ و کرده و متانده و علت متانده و مقعد و به
از سردی و تری بدید آید از اقالیم اقلیم یح و حجاز و خوارزم
و آریسل و سمرقند و بخارا و روس و ارمینه و چک
در لولات عطار و عطار و کرم است بده درجه و سرد
به پست درجه و تراست به درجه و خشکست بسی درجه
سفیدت بذات یل است معذرت و ناریت و دکوت اما

و بسیار گفتن و فراوانی و قله مباشرت از قله اقلیم علوم مکتوب
 و محاسبه و دکات و رسالت و جاسوسی و نحاسی و دلالی و کارهای
 آب و خاری و طاجی از نباتات خیار و تره و بلبه و گمان
 و فی معول و کندی و جو و انار و انکور و هر چه روز بروز رفته
 از حیوانات گاو و گوسفند و اشته و خیل و گلب و بعد و شتر مرغ
 و ما کین و گنجک و دراج و بیتار از جو و هر چه بلور و فقه
 و مر و اید خرد و خنج و زنج سفید و مهرها از اجناس جامهای
 تن و دگشتی و منادیل از جامهای صحرا و جامهای آب
 و جوینا و در استان از اقلیم اقلیم معتم از شهرهای جز و
 زابلستان و مولتان و قندهار و بلخی از ادبایان و شام
 و موصل و جیلان **در لولات راسل** راسل سده است و طبیعت
 او مرکب است از طبیعت شتری در زهره و دلالیت کینه بر قوه
 سادات و ملک مال و صحت و حصول حاجات و صلاح امور
 و هر چه دردی خیزی باشد و فزاید است در همه احوال با سواد آن
 کند در سادات ایشان و با احسان زیادت کند در کوشش ایشان
اما ذنب محسوس است و طبیعت او مرکب است از طبیعت گنبدین
 دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماریها و تقوی در کارها و ماده شتر
 و نساد است و منقض است از سواد سادات کم کند در انجمن
 نخست و از بی گفته اند که راسل سده است با سواد و محسوس است
 و ذنب محسوس است با سواد و سادات با محسوس **بر کاه** که این کوکب

بعضی گفته اند که راسل
 چون بعد از سادات
 بینواید و چون نجیب
 نخست او بکام ناز و ذنب
 چون بعد از سادات
 او بکام ناز و چون نجیب
 نخست او بینواید
 فایده
 سادات و نجیب
 در طبیعت و در سواد

قوی حال و مسعود باشد و دلیل قوت و سادات در لولات ایشان باشد
 بنامه که دلی دیگر معطی کرد و بر یک مدلول بیشتر و اگر مانع اتفاق
 افتد و مانع قوی باشد حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف بود حکم
 بر وسط گذاشته باید بکن و محکم و شاید که چنین شود باید کردن
 و اگر ضعیف و محسوس باشد مدلولات ایشان را اکت و بکت
 رسد خاصه که دلیلی دیگر بان یا رتود که امر اصلی و مقوی خواهند
 و اگر دلیلی دیگر بر ضد آن واقع شود که آنرا مضعف و مانع
 خوانند پس آنچه اقتضا کرده باشد از ضعف بطل باید و اگر اند
 آن بواسطه ضعف مانع باشد اما زود پسیری شود و اگر مانع
 قوی تر باشد منع نخوت کند و از قوت بکن که خبری ظاهر شود
اکنون میم در ادراک این معانی باید که خیر و بصیر باشد تا
 احکام او را که بصواب نزدیک باشد و باید که میم در احکام حکم
 کردن از محبت و بغضت خالی و عاری باشد زیرا که حکم از قوت
 قوت و ضعف دلیل خیر و خا که اگر میان دو کس حکم کند باید که
 با یکی دوستی نداشته باشد و با دیگری دشمنی به این بر دلیلی
 باشد و حکمی که گفته جبهه محب در خیر نگیرد و از شر نکاهد از آنکه
 اقتضا کرده باشد در واقع و جهت بغض از خیر نکاهد و در شر
 نگیرد لاجرم آن حکم زیادت و کم واقع شود یا آنکه بر مدلول
 حکم کند و در آن باب عرضی داشته باشد مانند آنکه خواند که طرف
 نقیض گیرند حکمی را که دیگری در آن باب کرده باشد و غیر این

طریقه حکم کردن روایت دانسته اند **فصل در حکم**
 نشاید کرد تا اورا یک قوی دیگر یا بیشتر نباشد مگر که دلیلی
 باشد قوی دلی مانع و زمان و مکان مستعد آن اثر که از آن دلیل
 متوقع است شده باشد انگاه حکم شایسته کردن و ماقوه و هیئت
 و مانع و مصلحت بجای خویش را بنماییم ان شاء الله العزیز و شریک
 کسی راست تر آنکه که عاقلتر و سلیکتر و ممکن تر و امین تر
 و متعالی و معجزتر و زاید باشد و فایده از علایق و عوائق و بسیار
 و معاش و مقهوره مبدا و معاد و کم و کم از آن و ضلوت نشین
 و داننده علم طبیعی و علمی اصلاقی و مستحضر دلائل و قیاس
 بود و اکثر اوقات بمطالعه کتب اکابر این فن متغول باشند
 فواید و قوایل و با وجود این تفصیل و کمالات بر هر حکمی کند
 خرم کند که البته جان خواهد بود و یا جان است زیرا که حکم
 نتیجه حدس است نه محض علم پس قید باید کرد که غالب ظن است
 به غلبه ظن محض صدق و کذب است چنانکه منجم میان خفته و غمره
 و رنگ و زخم خورده و دشوار تواند فرق کردن **در بیان**
چهار آفتاب غشیه یا اما درجه طالع آن جز خود که از
 فلک البروج در وقت معین بر افق مشرق باشد و هر انچه در
 از معدل النهار **طالع** بآن خود بر افق خواهد بود انگاه تا
 سی درجه از معدل النهار طالع کند آنجا از درجه طالع بآن بر خیزد
 از فلک البروج طالع کرده چنانچه در حکم طالع باشد بعد از آن باری

غلط
 باین صورت
 باشد انگاه تا سی درجه
 از معدل النهار طالع
 کند

یا

دیگر از معدل النهار آن مقدار که از فلک البروج طلوع کند درجات
 خانه دوم باشد باقی برین قیاس و اندازه تا دو اذیم و هر یکی
 از این خانه را حکمی و اثری باشد جدا گانه **خانه طالع** و دلیل است
 بر نفس و زنده گانی و آغاز کارها و کیفیت عمر و سعادت و شقاوت
 و فرج عطا شده درین خانه است و دال بر سر و روی **خانه دوم**
 بر مال و معاش و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و
 شرب و دلیل بر کردن و **خانه سوم** و دلیل بر برادران و
 خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و اسرار و چهار
 و عبادت خانه و فرج ماه درین خانه است و دلیل بر دین
 و دین **خانه چهارم** و دلیل بر برادران و جوانان پیری و معام
 و ضیاع و عقارب و مدفن اموال و کیفیت اینها و عواقب امور
 و دلیل بر سینه و بملو و معده **خانه پنجم** و دلیل بر فرزندان
 زنهار و رسل و هدایا و عشق باری و ملبوسات و تشریفات و
 شادی و کیفیت اینها و فرج زهره درین خانه است و دلیل بر
 دول **خانه ششم** و دلیل بر عیوب و امراض و جوانی
 و علان و خدام و حیوانات خود و بستانهای از افات و کم شده و
 کربخه و قحط و فرج مرغ درین خانه است و دلیل بر نایب و شکم
خانه هفتم و دلیل بر زمان و ترویج و بشکاو و اصداد
 و در دین و خصوصتها و ظفر و هر یک و مقصد مسافران و از آن
 و کراتی و دلیل بر بر سرین و وزیران **خانه هشتم** و دلیل بر

و خون و مواریث و مال زنان و همان دانه ده و بخت و فقر و شدت
و دلیل بر آنکه شهوت و مقدر در **خانه پنجم** دلیل است بر
علم دین و عبادت و اعتقاد و وفا و سفر و خواب و راهی و تدبیر
و کیفیت احوال عیالین و فرج اقبال درین خانه است و دلیل
بر آن **خانه ششم** دلیلست بر عزت و سلطنت و رفعت
و معروف و مشهور شدن و مادی و صنعتها و مخدیم و ملوک و اشراف
و اعیان و نبات و زوال هر یک و دلیل بر آن **خانه هفتم**
دلیلست بر امید سعادت و ثناء و دوستان و عاشق و ورز
و ظفر و بیت المال سلطان و اعوان او و فرج مشتری این
خانه است و دلیل بر ساقی **خانه دوازدهم** دلیلست
بر شقاوت و اعدا و حسد و کفر قناری و بد و زودان و حق دین و
کلیت و غرامت و بیماریهای سخت و ستوران بزرگ و فرج
اصل درین خانه است و دلیل بر قدما و سبب این جزا و شرح و
فصل خواب نصیر الدین علی بن الرقعه و الرضوان گفته شده است
و بعد ازین تا بقی کلمه ازین در ظاهر است در اینجا نیز بیان کرده
شود و اثبات و الدنور نیز به این مسوده بحاله التوفیق است
و باید دانستن که طالع قرآن اعظم اصل جمیع طوابع است
و فرج این طالع قرآن اکبر و فرج طالع قرآن اکبر طالع قرآن
و فرج طالع قرآن اوسط طالع قرآن اصغر و فرج او طالع سال
و فرج طالع سال طالع فصول و فرج او اجتماع و استقبال و فرج این

طالع وقت و همچنین طالع سقوط نقطه هر کس اصل باشد و طالع ولادت
فرج آن و طالع احتیاج فرج طالع تحویل و ازین تقریر معلوم شود
که طالع ولادت مردم فرج باشد مثبت طالعهای قرآنها سالها
زیرا که اگر در طالع قرآن یا سال دلیل بود بر ضعف موضوع یا
قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع یا تلف طایق یا امری
مخوفه چون طاعون و فجاءه و تلف اموال مردم سبب و غارت
بس بسیاری از مردم فوت شوند در یک زمان یک دفعه
با وجود تقاضای اعمار ایشان بکس اقتضای اولای طوابع
یعنی طوابع اصل اقتضای امری کند طالع فرج آنرا دفعه شوند
کرد پس دانستن این اصل از واجبات است و هرگاه
که خانه از خانهای طالع ضعیف و مخوس گشته باشد در اصل
یا در وقت زمین مدلولات آن خانه را در مدت آن طالع که
حکم از او میکنند رنج و آفت رسد از جوهر آن بخش خاصه که
اصل فرج موافقت کنند و اگر قوی و مسود باشد دلیلست
و راحت باشد از جوهر آن سود خصوما که دلایل اصل و فرج آنها
کنند و اگر قوی مسود باشند دلیل سعادت و راحت باشد از
جوهر آن سود خصوما که دلایل اصل و فرج آنها کنند بر سعادت
و این خانه که ذکر وقت معلوم می شود که **اعمال** ملوک
و سلاطین و حکام را ازین نسبت و درجه عاشر باید دانستن
و اعمال اعوان و انصار از مشتری و بیت حاوی غرض

باشد تا انگاه که بجهت مقدار مذکور گردد **مثلاً** قوس تثلیث
قوس درجه است و مجموع حرم زهره و مشتری و در بعضی
 درجه پس تثلیث البصر **قوس** درجه باشد و قوتش در **قوس**
 درجه و تثلیث این **قوس** درجه باشد و قوتش در **قوس** درجه
 و چون میان هر دو **قوس** درجه بعد شود و کمال تثلیث
 باشد و اگر تثلیث البصر **قوس** درجه شود یا به تثلیث این
قوس اگر یک یک تمامی منصرف شده باشند و عدد مقدار نشان
 درجه و قوتش در **قوس** درجه و عدد انحراف نشان همین مقدار
و انحراف کوکب و درجه است از هر طرفی و اگر زیاد این
 باشد تحت الشیء خوانند و متحرک تا انگاه که ظاهر شوند و این
 انحرافات بر انواع مختلف اتفاق افتد کسب قوه و ضعف
 کوکب و غیر این و مابعد این بیان قوت و ضعف کوکب
 علی التفصیل ما را نایم انشاء الله العزیز **و** دانستی است
 که همیشه کوکب سبک رو بگردان رویوند و در حالت اتصال
 سبک را دفع تدبیر خوانند و گردان را در مقابل تدبیر سبک
 هرگز قابل شوند بودن و نیز دانستی است که خطیخه است
اخانه ۳ شرف **۳** مثلث **۴** حده **۵** وجه بزرگترین خطخانه
 است و از روی قیاس گفته که خداوند خانه را پنج قوت است
 و خداوند شرف را چهار و از آن مثلث سه و از آن حدود
 دو و از آن وجه یکی و قوت را شهادت نیز خوانند و مستوی را

باشد و مزاج **از آن انواع مختلف** دفع تدبیر است یعنی هرگاه
 کوکبی کوکبی متصل گردد و بکوت دفع تدبیر او کرده باشند و نیز
 تواند **از آن** دفع قوت است و آن جهان بود که کوکبی که در خط
 خود باشد و متصل گردد کوکبی دیگر قوه خود را او را بدو اگر
 هر دو در خط خود باشند هر یک قوه خود دیگری را بدو چون
 زهره و میزان و مشتری و قوس قوس کنند این را دفع قوت
 خوانند و **یک دفع طبیعت** یعنی کوکبی از خط کوکبی دیگر بدو
 متصل گردد و طبیعت خود او را بدو این را قبول نیز خوانند
 و اگر هر یکی در خط دیگری باشند هر یک طبیعت خود یکدیگر بدو
 چون زهره از جدی و زحل از ثور تثلیث کنند و این دفع طبیعت
 خوانند یا اگر کوکبی از خط کوکبی دیگر بدو متصل شود و آن کوکب
 را نیز در آن مکان خطی باشد چون پوستن زهره از حوت کبک
 یا اگر دو کوکب نهاری بر روز بالای زمین و شب زیر زمین متصل
 کردند و دو کوکب لیلی بر روز زیر زمین و شب بالای زمین متصل کردند
 و دفع طبیعت قویتر است از دفع قوت زیرا که قوه هر طبیعت
 است و این جمله دلیل موافقت است و بر این حاجت تمام
 شدن آن کار تا **یک** انکار است یعنی کوکبی از روبال یا مهبوط
 کوکبی دیگر بدو متصل شود یا اگر هر یک از روبال یا مهبوط یکدیگر
 و در این صورت انکار از هر دو جانب باشد **یک دفع** یعنی کوکبی
 در حالت رجعت یا انحراف یا در روبال یا مهبوط باشد و کوکبی دیگر بدو

متصل شود متصل به او را در کتله از جرح و ضعف خویش و شاید که این
ضعفها یکبار کوکبی را دست دهد مانند عطار در او را بنویسم
درجه جوت که در میان رجبت باشد و این دلیل توفیق و نساد
کار است و اگر هر یک در ویدی یا مایلی او باشند و اتصال
نوعی از دفع قوه یا طبیعت باشد عاقبت آن کار به صلاح ایجا
و اگر دفع در واصل بود و دفع در ویدی یا مایلی او یا هر دو در واصل
مطلق دلیل فساد کار است خاصه که اتصال بر وجه انکار و
رو باشد **دیکر** جمع نور است یعنی ستاره خد که کوکبی متصل کردند
که از ایشان کران رو تر باشد آن کران رو نورانیتر است و جمع کند
بمثبت آن باشد که آن کوکب مجموع یکدیگر متصل اند **دیکر**
منع است و این بر دو نوع باشد یکی اگر ستاره در برج باشد
سبک رو در اول برج و کران رو در آخر برج چون سبک رو
نور بر کران رو افکند و میانه رو او را منع کند تا اول با او اتصال
کند **دوم** اگر کران روی و سبک روی در یک برج باشند و
سبک روی در برج دیگر ناظر به هر دو چون آن سبک رو ناظر خواهد
که بکران رو پیوندد و سبک رو و تقارن مقارب منع او کند تا نکند
خود قران کند بصفت مقارب و این نوع قوت مانع باشد و ضعف
ممنوع **دیکر** قوت یعنی سبک رو و کران روی در آخر برج خواهند
که متصل شوند کران رو از آن برج بیرون رود و سبک رو دیگر
پیوندد و پوستن کران رو بد قوت شود و این دلیل قوت شدن

و میانه رو در اول برج باشد

کارها باشد **دیکر** اعتدال نیست یعنی کوکبی سبک رو در آخر برج باشد
کران روی در میان آن برج و میانه روی در اول همان برج میانه رو
خواهد که بکران رو متصل شود و پیش او سبک رو راجع گردد و
بکران رو متصل شود و در کتله و بدانی میانه رو نیز متصل شود
باطل کند اتصال کوکب میانی را از آن کران رو و این دلیل
باطل شدن کارها باشد **دیکر** قطع نور است و این دو نوع باشد
یکی اگر سبک روی در اول برج باشد و میانه روی در میانه آن
برج و کران روی در آخر آن برج سبک رو خواهد که میانه رو
رسد میانه رو بکران رو پیوندد و در کتله و کران رو قطع کند
نور سبک رو را از میانه رو **دیکر** اگر سبک رو در میانه
برجی باشد و کران روی در آخر برج میانه روی در اول برج
راجع چون سبک رو خواهد که بکران رو پیوندد و میانه رو راجع باز
گردد و بکران رو پیوندد و قطع نور سبک رو کند و کران رو در وانی
دلیل امید نیست **دیکر** انکاشت یعنی کوکبی خواهد که کوکبی
متصل شود مثل آنکه اتصال تمام گردد و آن کوکب اگر راجع
باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم بود راجع شود و اگر سر غیر
از متصل به باشد از و بطی تر گردد و اگر از و بطی تر بوده باشد
سر غیر گردد و آن اتصال باطل شود و این دلیل بود بر نا ثمانی
کارها **دیکر** نقل نور است یعنی کوکبی متصل شود به دیگری و منور
اتصال تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب با لشی پیوندد

نور اول را بدین کوکب نقل کند همچنان باشد نیز که آن دو کوکب
به هم اتصال کنند اگر چه بغیر متصل نباشند **دیکر** مراد آنست
یعنی دو کوکب بر اثر یکدیگر راجع شوند و به هم متصل گردند
و آن دلیل تراجیع امور بود خاصه که نظر بوجه قبول باشد
و اگر بهر دو بر اثر یکدیگر مستقیم گردند بوقتی که راجع بود
باشند و اتصال کنند دلیل استقامت کار تا بود و جاه
که یکدیگر را قبول کنند **دیکر** نمک و مکافات یعنی
کوکبی که در وبال یا مبطوط یا درجه یکدیگر باشد و متصل گردد
بلوکبی محفوظ و قوی حال و میان آن دو کوکب دوستی بود
و آن کوکب قوی حال کوکب ضعیف را مدد کند همچنان
باشد که با او انجای کرده باشد مادام حق این نعمت بر آن
کوکب باشد تا آن وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف
شود و آن کوکب ضعیف قوی و با هم متصل و این کوکب
درین وقت مکافات آن نعمت کند پس این نوع نظره
از وجهی انجام باشد و از وجهی مکافات و این دلیل
نجات است از هلاک و مادوستی و دشمنی کوکب را
بجهدی باز نمایم **دیکر** مستعینت و آن جان باشد که کوکبی
فوق الارض در رتبه یا مایل الیه متصل شود بکوکبی تحت
الارض گویند آن کوکب مستعینت بر آن **دیکر** کوکبی
در عاشر کوکبی باشد **یا** اگر عرض کمی صاعد باشد در شمال یا

جنوب و آن دیکر تا بط **یا** اگر در وقت مران کوکب
بزرگ و تدویر نزدیک تر باشد مابزرگ و کوچکی
از همه قوی تر است **دیکر** حصار است یعنی
کوکبی محصور شود میان دو کوکب سعد یا
نفس یا یک سعد و دیگری نفس بجرم یا شعاع
دیکر خالی السیر است یعنی کوکبی منفرد شود
از کوکبی در اول برج و هیچ کوکب دیگر متصل نشود
مادام که در آن برج بود **دیکر** دشتی السیر است
یعنی کوکبی در برجی در آید و پیرون شود و هیچ کوکب
نہ پیوندد و این خاص باشد بقدر دلیل دشت و نفوت
است **دیکر** صج باب است یعنی دو ستاره به هم
متصل شوند که خاتهای ایشان برابر یکدیگر باشد
و این دلیل تقییر هوا باشد مناسب وقت و جدول
موجود اینست که نکاشته میشود و السلام

سه قسم کرده عظیم اثر و میانه اثر و حقیر اثر و باز هر یک
 از این اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی
 پس در سه مرتبه نه باشد لاجرم بهره هر صنفی از قوه ضعف
 بر حسب مرتبه او باشد و آن از یکی بود تا نه یعنی اگر حقیر
 اثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود و همچنین بر تریه
 یک یک بهره میرود تا مشتی شود با نجه عظیم اثر اعلی مرتب
 باشد و او را نه بهره بود از قوت و ضعف پس برین
 تقدیر عدد بهره های قوت و ضعف که اکب بنصده و بجای
 و شش باشد چنانکه معلوم خواهد شد **و محم** باید که برین
 اولانیکو مطلع و مستحضر باشد هنگام احکام در ضبط ادر
 و بطریق مقابل و مخالف احکام آنکه تا حکمش استوار بود
 نه همچنانکه مخفی حشوی که احکام بنقل و قالب کنند هرگز
 موافق و دفع می افتد و از صواب یک دور می باشد تا
 بدین سبب این طایفه شریف را مطعون سازند و کذاب
 خوانند و این صفت لطیف را مردود و مذند و نه اند
 که تقصیر از کجاست حضرت عزت عزایمه همه را حاکم مستقیم
 هدایت فرماید و حجاب غفلت از پیش ابصار ایشان دراز
 تا او را که حق کنند و بر باطل اصرار ننمایند تا اهل ارباب
 اهل و صدق از کذب ممتاز گردد **اما** اصناف قوت های
 قسم اول سی و چهار است بخش عظیم اثر اعلی مراتب **ال**

خانه ۲ درجه شرف ۳ ابراز یعنی بودن که اکب در قوی تر باشد
 از بیوت طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و
 تاسع و رابع و خامس جامه که نظر بیشتر از کو اکب بدو باشد
 و کمال ابراز از نگاه بود که با وجود این حال در حظی از خطوط
 خود باشد و در از رجعت و انحراف و بعضی با وجود ضعف مال
 و موقوف مبتدئ گیرند هر چند که این ضعیف می نماید چرا که هر چه
 عرض با ذات برابر اما بهتر از آن باشد که در دیگر بیوت
 جدا نهاد دلیل قبول و سقوط اند **۴** یعنی دوری کو اکب
 از آفتاب مقدار شش نرده دقیقه بود و بصیم عطار و از نده
 قوی تر باشد زیرا که کسب جوهر آفتاب کند و آن چون صحنی
 بود او را آفتاب دوم خوانند و بصیم دلیل غرض جاه و عظمت
 باشد **۵** جرم ثابتة سعد یعنی درجه مجری یا هر کو کبی موافق
 درجه مجری و هر کو کب سعدی باشد از ثوابت درجه تقوی
 چنانکه حشویان بنده اند و بهره هر یکی این اصناف درین
 مرتبه نباشد از قوه

اول برج شرف ۲ استقامت میر ۳ اعتدالی فلک آن
 کوکب بالای فلک آفتاب بود **۴** دستوریت و این چهار
 نوع بود **۵** کما اگر کو کب علوی در خانه و شرف خود باشد
 و آفتاب نیز همچنین و متصل بهم با اتصال میزند و کونند فلان کوکب
 در دستوریه آفتابست و قوی تر آنکه نظر ترسی باشد زیرا که

هر یک در دندی باشند از طالع یا از یکدیگر و او سطرش آنکه
 از تسدیس باشد و انصافش آنکه از تثلیث باشد و دستوریه
 کوکب از قمر محکم نباشد اما اتصال میسر و شاید که کوکبی
 در دستوریه هر دو نیز باشد چنانکه هر یک در غیر قوس باشند
 و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوه و سعادت باشد
 نیزین **و اگر ماه** با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از
 میسر خود آفتاب در دستوریه ماه باشد و اگر از میسر و او
 و میمنه خود متصل شود ماه در دستوریه آفتاب باشد بشرط
 جزو سفلیین هر که باین نوع در دستوریه آفتاب نباشد
اما اگر دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف
 خود باشند انگاه گویند که کوکب حقیق در دستوریه کوکب
 تفصیل است و بهترین آن بود که هر یک در دندی باشند
 و قطر ترشح باشد یا مقابل **م ۵۵** کوکبی در یکی از دو خانه خود
 بود و در دیگری از یک نیز خون دوری خانه او باشد از
 خانه آن نیز **مثلا** مشتری در قوس آفتاب و داسد ماحل
 باشد **سیوم** کمال شریف و غریب بعید است و آن بود
 که کوکب علوی باشد از آفتاب بمقدار سی درجه و سفلی از آخر
 سرعت میر باشد **چهارم** آنکه صاحب طالع در خانه باشد و
 صاحب خانه در طالع و بهم ناظر و دستوریه دلیل سعادت
 و غیر عظیم است **پنجم** استیلاست و آن نظر کوکبیت بر جی که

او را در آن برج خطی باشد از خط طالع مذکوره با اتصال نظریا
 محل و اتصال نظر بر حیت جایز است و اگر در برج باشد بهتر
 و اتصال محل که آنرا تناظر خوانند هر دو درجه نشاید و تناظر از این
 باشد که بعد ایشان از اول نقطه و برج منقلب متساوی
 بود و کوکب ناظر را غرض خوانند یا شد و در سابق معلوم
 شده است که صاحب هر خطی را چند قوت است اگر خط
 خط در برج خط بود یا در خط قوت او مضاعف گردد پس هر
 کوکب را که بر هر قوت او باشد باشد مستوی او باشد و دیگر
 ترکیب بر ترتیب قوه از آن روی که بر درجه هر اعم باشد
 که جمع اینها آنرا که اجزای قوت بیشتر بود او را بیشتر دارند
 و دیگر آنرا ترکیب سازند خواستیم که مدت درجه
 حوت را مستوی بدینم مشتری که رب بیت است و در آن
 درجه حوت و زهره بر درجه مذکور برین موضع مستوی مشتری
 باشد و زهره ترکیب او نیز که قوت مشتری را داده جزو است
 و قوت زهره هشت جزو **اما** اگر هر دو درین برج نبودند
 اما نظر داشتندی قوت مشتری چه جزو و از آن زهره چهار جزو
 بودی چون در بیت و جزو است قوت های ایشان مضاعف
 گشت و اگر زهره درین درجه باشد مشتری از برج دیگر
 ناظر مستوی زهره باشد مشتری ترکیب بر دی اگر قوت زهره
 هشت جزو باشد و از آن مشتری چه باقی برین فنق قیاس نماید

کرد و اگر چند کوكب در قوه برابر باشند آنرا كه اتصال قوتی
 باشد بجز در مطلق مستوی او بود و دیگران **ششم**
 جلب است یعنی بودن کوكب نهاری چون زحل و مشتری
 و شمس و عطارد و قمری که در لیل کند بر ذکورت بروز بالای
 زمین و شب زیر زمین در برج مذکور بودن کوكب لیلی
 چون مریخ و زهره و عطارد و قمری که در لیل کند بر افوت
 بروز شب زمین و شب بالای زمین و برج مونث
 تذکره و تمانیث عطارد و کسب برج باشد یا کسب ماه
 کوكب دین در تشریف مذکور است و در توب مونث
مفهم طریقه نیره است یعنی در جانی که باین شرف نرسیده
 و آن یا تیره درجه است از نوزده حمل باشد تا سه ثور و
 هر یکی از این اصناف درین مرتبه هشت باشد از قوت
اول تشریف علی
 و تفریب سفلی را **۲۱** پست اجبال یعنی **۲۲** درجه طلوع
۲۳ درجه عاشر **۲۴** منطقه برج **۲۵** درجه **۲۶** درجه
 تدویر وسطی **۲۸** غیر یعنی بودن کوكب نهاری در نیمه روزی
 و لیلی در نیمه شبی **۲۹** دفع قوه **۳۰** دفع طبیعت **۳۱** قبول مکلان
 یعنی بودن کوكب در خطوط خویش قوی حال **۳۲** دو المینین
 یعنی بودن کوكب در عاشر و مطمح شعاع هر دو ترشح ادبالات
 زمین هر چند که انوار کوكب جمع جمات فلک استایل است

اما ایجادی که مواقع تاثیر کسب آن ایجاد تواند بود در جماعت
 احکام آنرا مطلق انوار خوانند **۳۳** مکرر در قرآن یعنی اگر مستعجل
 باشد در قرآن گویند مکرر است **۳۴** ممانعت **۳۵** حد
۳۶ مکان سهم السعدت **۳۷** ظهور کوكب یعنی تحت الشعاع
 نباشد **۳۸** جمع نور **۳۹** رد یعنی میان دو کوكب که اتصال بوده
 باشد بنقل نور آن اتصال تازه کرده **۴۰** نقل نور **۴۱** در شب
۴۲ استیلا بر جوف مقدم و بهره هر یکی از این اصناف درین
 مرتبه هفت باشد از قوه **اصناف قوتی قسم دوم**
اول
 حمل و چهار است **۴۳** سرعت بر یعنی شرف زیاد
 از میر و سطش باشد **۴۴** حد **۴۵** مثلثه **۴۶** صعود
 فلک **۴۷** صعود در فلک تدویر یعنی در فضا چهارم و سوم
 باشد این دو فلک **۴۸** صعود در شمال **۴۹** بودن کوكب بالای
 زمین **۵۰** بودن کوكب مذکور در برج مذکور مونث در برج
 مونث **۵۱** ابری از نخس و بهره هر یکی از این اصناف درین
 مرتبه شش باشد
اول استعلی یعنی بودن کوكب در دهم یا یازدهم دیگری
۳ ربع مقبل یعنی میان عاشر و طلوع و فطر **۴** عرض شمالی
۵ زیادت نور **۶** زیادت قدر و این هر دو قوتی باشد که کوكب
 در فضا دوم و سوم باشد اما زیادت نور ماه و قوتی بود که از

ترجیح اول در گذشته باشد و ترجیح دوم نرسیده باشد **۱** زیاده
 سیر یعنی سیرش در ترزاید بود زیادت عدد یعنی خاصه معدل
 کمتر از **۱۰** درجه باشد **۲** زیادت حساب یعنی معدل حکم
 زیاده بود بر وسط **۴** درجه سعادت **۹** درجه نیر **۱۱** درجه
 مظلمه زحل را فقط بحسب مناسبت **۱۲** مثلثه اول سعد
 ربع ندر که مرکز را یعنی آن ربع که میان عاشق و طالعوت و
 نظر او در مونس مونس را یعنی آن ربع که میان طالع
 و رابع است و نظیر او **۱۳** درجه **۱۴** انبهر **۱۵** مثلثه ثانیه
۱۶ او دوازده بهره بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه
 چ است **اولیت**
 بایل **۲** بیت برج **۳** بیت قوه یعنی قوت شمس در عاشره بیت قوه
 ماه در رابع و قوت زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی
 و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و قوت عطارد
 در ثاسع **۴** بیت مکرر مکرر او بیت مونس مونس را یعنی
 هر خانه که عدد آن فرد باشد مکرر است و اگر زوج باشد مونس
۵ بیت سعد **۶** مثلثه ثانیه سعد **۷** فقرت یعنی قوت
 صاحب بیت چه خداوند آن خانه ماصر آن کوکب باشد و لیل
 عاقبت او **۸** اعانت **۹** استعانت یعنی زحل مریخ را اعانت
 کند و از زهره استعانت خواهد شد مشتری زهره را اعانت
 کند و از مشتری استعانت خواهد شد مریخ آفتاب را اعانت کند و از زحل

استعانت خواهد داشت آفتاب مریخ کوکب را اعانت کند و از مشتری
 خواهد و زهره زحل را اعانت کند و مشتری استعانت خواهد و
 عطارد و مریخ کوکب را اعانت کند و از مریخ کوکب استعانت خواهد
 و مشتری را اعانت کند و از زهره استعانت خواهد و این نسبت
 باعتبار اشرف است یعنی رب بیت شرف معین آن کوکب باشد
 که شرف در خانه اوست **۱۰** ثقت **۱۱** مکانات ثقت **۱۲** همار
 میان دو سعد **۱۳** بودن کوکب روزی بر در تحت الشیخ و کوکب
 شبی لبش این قوت خاصه آفتاب رست **۱۴** تیا من کوکب
 از آفتاب یعنی در نصف لیل باشد از فلک **۱۵** در یکان **۱۶** از خانه
۱۷ هفت بهره بهره هر یکی از این اصناف درین مرتبه چهار
 ارقوه **اصناف قوت های قسم سوم** با نژده است
اول درجه سعد **۲** انبهر سعد **۳** اثنی عشره
 سعد و بهره هر یکی ازین مرتبه در اصناف سه باشد ارقوت
اول در یکان سعد **۲** ارد جان سعد
۳ هفت بهره سعد **۴** درجه مکرر مکرر او و مونس مونس را
۵ نصف صاعد از طالع **۶** برج موافق مزاج **۷** برج موافق قوت
 و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه دو باشد ارقوت
اول نیم بهره و این خاصیت
 با آفتاب و ماه در دیگر کوکب جنان باید که بر روز در نیم بر آفتاب
 باشند و شب در نیم بهره ماه **۲** برج شمالی **۳** برج دوت **۴** برج

مستقیم الطول و لات آفتاب و ماه را خاص و بهره هر یکی این
اصناف درین مرتبه یکی باشد از قوت **اما اصناف مضای قسم**

اول سی و پنج است **اول دبال**

۳ درجه مهبوط ۲ احراق ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را
۶ کسوف کواکب را ۷ جرم ثانیه خمس و بهره هر یکی این
درین مرتبه نباشد از ضعف

اول مرج مهبوط ۲ رجبت ۳ حک الشعاع ۴ طایفه

محرقة نیرین را خاص ۵ الخطا فلک یعنی فلک شیب فلک
شمس باشد ۶ جزو مقدم و دو توسعه و بهره هر یکی این هفت
درین مرتبه هشت باشد از ضعف

اول غریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری

از منطقه ۳ استقبال فلک یعنی درجه بمقام ۴ درجه راجع ۵

پیت ثامن ۶ نقطه خفیف اوج ۷ نقطه خفیف ۸ دو البسائر
یعنی بودن کواکب در راجع و مطرح شعاع هر دو تر میشت شیب

زمین ۹ انکاوه ۱۰ پیت ادبار یعنی پیت زایل و ساقط ۱۱

گذشتن زیر محرک خسی ۱۲ حار جبت خوش بنظر عداوت ۱۳ قطع نور

۱۴ شکاش ۱۵ منع نور ۱۶ اعراض ۱۷ عقده جزو نیرین را خاص

۱۸ کوست آفتاب طلوع تخمین پیش از و کوست مابین
تخمین بعد از ۱۹ و تخمین ۲۰ ضرر یعنی ضرر اصل کشت و ضرر

مشتی و ضرر آفتاب و غنی و بهره و بهره و ضرر و ضرر

و ضرر قمر و مرج یک یک ۲۱ درجه ثانیه خمس ۲۲ درجه سیم قاطع بهره
هر یکی این اصناف درین مرتبه هفت باشد از ضعف **اصناف**

مضای قسم دوم سی و دو است

اول اقامت برای رجبت ۲ بطور سیر ۳ مهبوط در فلک اوج

۴ مهبوط در فلک تدویر ۵ مهبوط در جنوب ۶ بودن کواکب

شیب زمین ۷ برج مذکور مونت را و مرج مونت مذکور را ۸

مثلث اقل خمس ۹ غریب در مکان یعنی در آن مرج او را و چنانچه

نباشد از قوت و ضعف چون آفتاب در سبیل و بهره هر یکی این
اصناف درین مرتبه شش باشد

اول ربع مدبر و آن از طلوع است تا راجع و نظیر او ۲ عرض جنوب

۳ نقصان نور ۴ نقصان در و این هر دو وقتی بود که کواکب

در نقاط اول و چهارم باشد و نقصان نور ماه وقتی بود که میان

ترجیع و اول خمس باشد ۵ نقصان عدد یعنی خاصه مودله مسترار

درجه باشد ۶ نقصان سیر یعنی سیر در تناقص باشد ۷

نقصان حساب یعنی بدل حکم از وسط ناقص بود هشت درجه

۸ درجه سیر ۹ مثلثه ثانیه خمس ۱۰ ربع مذکور مونت را و ربع

مونت مذکور را ۱۱ خلاف محل یعنی بودن کواکب سناری بر در

و لیلی شب شیب زمین و عکسش ۱۲ وحشت سیر ۱۳ اخلاص

و بهره هر یکی این اصناف درین مرتبه پنج است از ضعف

اول پیت زایل غیر ساقط ۲

پیت ترج ۲ پیت ضعف یعنی لطیف قوت ۲۰ پیت مدگر نش
 را و پیت موش مدگر را ۱۰ پیت کس ۲۰ ضعف خداوند خانه ۲۰
 مناکرت یعنی بودن کوکب نادی و خانه کوکب یکی ۱۰ حصار
 میان دو کس ۹ عقده جوزهر قبحه را ۱۰ امتیاز بودن از آنها
 یعنی در نیمه روزی از فلک و بهره هر یکی ازین اصناف درین
 مرتبه چهارست از ضعف اصناف معضای قسم سوم
بمقدار است
 ۱۰ اول و کس
 ۲۰ منبه کس ۲۰ اثنی عشریه کس ۲۰ درجه مطلقه ۵ درجه نیره
 رطل را خاصه و بهره هر یکی ازین اصناف درین مرتبه سه است
 از ضعف
 ۱۰ اول در جهان کس
 ۳۰ از جهان کس ۳۰ هفت بهره کس ۲۰ درجه قیبه ۵ درجه
 موش مدگر را و درجه مدگر موش را ۴۰ بودن نیری در درجات
 و الی علی العلی ۱۰ بودن کوکب در نصف یا بطا اطلال ۸۰ برج
 مخالف مزاج ۹۰ برج مخالف خوی و بهره هر یکی ازین اصناف درین
 درین مرتبه دو باشد از ضعف
 ۱۰ اول برج جنوبی ۲۰ برج دشمن ۲۰ برج معوج الطلوع و بهره هر یکی
 ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد از ضعف
 ۱۰ اول که برج کس
 نبود در هیچ وقتی که قوت و ضعف او با هم اینفته باشد و در
 هیچ کوکبی باشد در هیچ موضعی که قوت او مخفوج نبود و بعضی
 و بعضی مخفوج بقوتی پس ازین بحث لازم آید که هرگاه احکام

مشغول شود قوت و ضعف کوکب را بقای ضبط کننده خاصه آن
 و میلی را که مدار احکام سردی باشد آنگاه آن قوی و ضعف
 را مقابله با یکدیگر کند و محاط کند تا از آن میان مزاج خاص
 بدید آید که حکم بر آن مزاج مخصوص باشد و یک قوت
 و ضعف حکم کمتر است آیه همانکه منجان خشوی کنند
 از آن است که اکثر خطای اقدم و ما در آخره مثالی بنماییم
 تا در انکشاف آن تر باشد و الله اعلم **باب اول در بیان زمان**
کوکب کوکب علوی از وقت خروج ایشان از
 تحت الشعاع شمرقی میباشند خوانند و لایزال برین حال شند
 تا آنگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود بعد از آن شمرقی
 ضعیف خوانند تا آنگاه که بعد رجوع رسند درین وقت
 دلیل کنند بر تدبیر و پوست و از وقت رجوع تا مقابل آفتاب
 که میان رجعتشان باشد شمرقی راجع خوانند درین وقت دلیل
 کنند بر تدبیر و حرارت و از زمان مقابل تا یکم استقامت
 غربی راجع خوانند و میباید دلیل کنند بر تانیت و رطوبت و از
 وقت استقامت تا آنگاه که بعدشان از آفتاب سی درجه شود
 غربی قوی تا آنگاه که مخفی شوند در شعاع آفتاب و از زمان رجوع
 تا اخفا دلیل کنند بر تانیت و برودت و چون در زیر شعاع
 بدید شوند مغرور خوانند و ما دام بچین تا آنگاه که بعدشان از آفتاب
 شش درجه شود گویند مخفوق اند تا آن وقت که بعدشان شش درجه

دقیقه کرد و صمیمی خوانند چنانکه در پیش ذکر رفت و لایزال درین
حال باشند تا آن وقت که از آفتاب همین مقدار منصرف
شوند نگاه در حکم احراق باشند تا بعد نشان از آفتاب
بمقدار شش درجه شوند بعد از آن معمور تحت الشعاع باشند
تا یکام ظهور که مشرق خوانند و مصادد نماید در آنجا
در اول بودند اما سفلین از وقت بیرون آمدن ایشان
از تحت الشعاع آفتاب در ناحیه مغرب دلیل کنند بر تانیت
و رطوبت و غری و میسر خوانند و مادام برین حال باشند
تا بوقتی که راج شوند بسوی آفتاب و از وقت رجعت تا
مقارن شدن بشمس دلیل کنند بر حرارت و از آن گاه که
منصرف شوند در ناحیه مشرق میمانند و مشرق خوانند
و دلیل کنند بر تندی و پیوست بعد از آن چون لغایت بعد
رسند و مستقیم شوند و سرع المیر و در شعاع آفتاب خفتی
گردند بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد و لایزال
برین منوال باشند تا نگاه که با آفتاب ملحق شوند و سابقه
گفته شد که حد احراق شش درجه است پیش از آفتاب
و پس از آفتاب و چون ازین مقدار زیادت کرد و محرق
خوانند بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع یا نرده درجه
گرفته اند و چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون آید بهر چه
کوکب متصل نشود گویند کوکب در ضو حویش است اما در

از شعاع بیرون آید تری کند تا تری اول نگاه گرمی کند تا
مقابل بعد از آن خشکی کند تا تری دوم پس سردی کند تا آنجا
که با رختی شود در شعاع آفتاب و این جلد را ابر از ابر خوانند
باین اولی که هوای گرم کرد تفصیل دلائل حرارت شعاع
شمس و مرج و شتری و عطارد هر گاه که متصل باشند باین
یا در برج حاره باشد و این جلد را کوکب حاره نام کردند
و مجامده را اس باین کوکب و برج ناری و هوای شرق
مرج حاره در وقت حلول آفتاب بر سلطان کثرت کث
عطارد در برج ناری و بودن کوکب حاره در وقت غایب
از طالع سلال و فضول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل
که ما این سه طالع را طالع ثلاثه نام کردیم حاصله که متصل باشند
یکدیگر قوی تر آنکه صاحب این طالعها باشند و حاجت موجب
طالع ثلاثه مرج یا کوکب حاره مطلق حاصله از برج ناریه
و انصراف مرج از مقابل رطل و مرج در برج آتشی بودن
تقریر در مرکز دوم حلول عطارد با کوکب حاره در برج و حله
و منازل حاره و اتصال ایشان این موافق سرعت در
همه کوکب صعود در فلک شرقی و مرج در مرکز بیت
مکر اثر این دلائل دقتی درست آید که بر طبع و مزاج خویش
باشند و مکان و زمان نیز مقضی حرارت باشند و مکان و جن
موانع کرم سیر و زمان موسم کما چون تحقیق بهار و تابستان

و بعضی از خزان و اگر در مستان اتفاق افتد یا در مواضع سرد
و سیر از سرما کم کنند و حکم بر اعتدال باید کردن و چون زمان و مکان
قابل باشند و طالع معذورم دلیل شدت گرمی باشد
که دلیل از یکی و دوزیادت کنند حاصل که جرم ایشان در
موضع بارده باشد به دلایل حرارت و برودت طالع گویند
فصل در بیان برودت اتصال اشعه کوکب بارده نمی
زحل و زهره و قمر و عطارد و اگر در آنها متصل باشد یا در
بروج بارده باشد یعنی مثلثه خاکی و آبی تکلیف که اتصال این
بروج باشد تا حد دوازده منازل بارده و مجازت و نبایان
کوکب طالع مثلثه ازین برجهای باشند صواب طالع کوکب
نه کوره باشند اتصال صواب طالع مثلثه کوکب بارده
از مواضع بارده باشد و کثرت مکت عطارد با کوکب بارده
تشریف زهره در وقت کوئل اقبال بکدی و مجازت صواب
طالع مثلثه برصل یا کوکب بارده خاصه از مواضع بارده
حلول کوکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه تربی
بودن کوکب بارده در مواضع بارده بوقت کوئل بونی
قمر در هر چهارم بطور سیر و بیرون فلک تنزیب ریح
مونث پیت مونث چون عطارد برین جاهها باشد که
ذکر رفت فعل او از دیگر کوکب که درین اثر دال اند ظاهر تر
و قوی تر باشد و این حکم آگاه راست است که این جمله طبیعت

خاص خود باشد و الا اگر اشعه کوکب حاره یا ایشان آفت
بود یا درین موضع بود از برودت چیزی کم کنند بقدر قوت
و مزاج هر یک و در مجموع این اثر در وقتش پیش باشد چون
فصل خزان در مستان و اوایل بهار خاصه که مکان نیز قابل
باشد دلیل شدت سرما باشد و سخت تر آنکه باغ موجود
نبود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان بود از حرارت
هوای کم کنند و هوای ابعاد الی این حد تکلیف که چند دلیل صح
آیند برین صفت و معلوم است که دلیل گرمی طالع و دلائل
سردی باشد و بعکس **فصل در طبع کوکب**
اشعه زهره و قمر و مشتری و عطارد و هرگاه که بالایش بود
یا در بروج آبی باشد یا در حدود و منازل رطب و رطوبت
بر مزاج او غالب شده باشد کسب عوارضی که اسباب طبع
اند چون بنوسیر و همبو در فلک و شمالی و ریح مونث
و پیت مونث و این حالات مزاج جمیع کوکب را به
رطوبت مایل گرداند از مواضع بروج مذکوره خاصه
مثلثه آبی حدود زهره و مشتری و منازل رطب
و بودن قمر در مرکز اول و بودن عطارد در مثلثه آبی خاصه
که دردی طبی و راجع گردد و بودن کوکب مذکوره خاصه مزاج
یکدیگر اتصال زهره و مزاج خاصه که عطارد و مالیشان باشد
و بودن طالع مثلثه ازین برجهای صاحب طالع کوکب

مذکوره باشند و صاحب طالعهای مذکوره متصل باشند
 کوکب مذکوره حکایت از مواضع مذکوره بطور عرض
 جنوب و جانب شمس و رجعت هرگاه که کوکب
 برین حالتها باشند و اودن رطوبت مستولی باشد و مانع
 قوی نباشد هر آینه حکم شاید کردن و قوی تر آنکه دلیل
 این معنی مترادف واقع شوند
 کوکب که بر طبعیت ایشان خشک غلب بود چون کسین
 و اقشاب و عطارد که متصل باشد با ایشان یا در موضع
 یابس باشد چون مثلثه آتشی و خاکی و صدد و منادل
 یا بیه و انفال این کوکب ازین مواضع حاصره موجب
 طالع ثلاثه باشند یا ناظر لیا جهان این طالعها بطالع
 مذکوره یکی ازین برجهما باشند و کوکبی که دلیل رطوبت
 اند درین مواضع باشند و کوکبی که دال اند بر یسوت
 در مواضع باشند و کثرت کشت عطار در برج یا
 بس و نبود در فلک و نبود در شمال و نبود در
 جنوب و سرعت سیر و جانب رومی بیت در برج
 مذکوره و چون کوکب برین حال باشند در موسم خشک
 مانند تابستان و خزان و مواضعی که قابلیت خشکی دارند
 چون بادیههای خشک و گرم سیر یا دماغی نباشد هر آینه
 دلیل خشکی باشد شاید حکم کردن و این جمله دلیلند بر غیر

بعد ازین شمه بطریق ترکیب از تغییرات هوا بیان کنیم
 چون صاحب این طالع ثلاثه از کوکب باران باشد
 و در برجهای باران یعنی مثلثه آبی و اسد و دلو و صرعی
 منجست و یکی معصره کوکبی که هم از کوکب باران بود
 دلیل کند بر بسیاری بارندگی حاصره در او آتش اگر
 این کوکب ماه باشد بارندگی عام بود چنانکه اکثر مواضع
 را شامل بود و اگر زهره بود بارندگی سخت بود یا فیه
 نرم و یاریکی و اگر عطارد و باران و عیم بود و باد و طلت
 هوا باشد فصل عطار در ابر برجی یسری در قیصر
 هوا اثری تمام است بحسب زمان حاضر و اگر سیریش
 بطی گردد و مدتی بارندگی و تاریکی بود در هوا حاصره در وقت
 و او در برج آبی اگر ماه از یکی از زهره مامع منصرف
 شود و بدیگری پیوندد دلیل نم و باران بود و اگر اثری
 ماعطار در منصرف شود و بدیگری پیوندد دلیل باد بود
 و اگر در خمس بله رطل منصرف شود و بدیگری متصل گردد
 دلیل که درت و سستی و اشکبار هوا باشد و اگر تنها
 بر رطل پیوندد دلیل سرما و غر و برف باشد و فصل
 روم را تا سیاحت باشد در تغییر هوا و آن حرکت بحران
 هوا باشد مانند اوقات اندام چهار و تغییر در هوا
 زمان حاضر بود و اول بحسب آن از نقطه اجتماع باشند بعد از آن

بر بعد دو آرد در حبه از وی که مبداء ظهور ماه بود از زیر
 آفتاب **مس ۵۵** درجه **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 مس **۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 اجتماع در مرتبه ثانیه و در وقت کبیر این الجا در اد
 یک بیت گفته شد **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
مس ۵۵ **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 هرگاه که خرد تاسیس در برج تر واقع شود و متصل
 بود بکوکب تر تا قدر موضع تاسیس در برج مذکور
 باشد بکسب زمان و مکان هو اختیار کرد یا بارندگی شود
اقبال ماه بزمیره از خانه عطار در دایره باران آید
 فکلف که عطار در متصل بزمیره بود **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 استقامت در اول رستان دلیل کند که بسیار بارندگی
 باشد **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 اول فصل رستان شترتی بود و راجع دلیل قلفت بارندگی
 است تا آنگاه که مستقیم شود با قتاب نزدیک آید
 در آخر رستان بارندگی سخت شود **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 در وقتی اراطه تلاشه حاصه آن قدر عاشر بود و دردی
 مخطوط دلیل تقیه دفاد هوا باشد و بارندگی **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 برین صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی هوا باشد
 و صلاح زرع و اشجار **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**

و متصل عطار در و سودا از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد
 و برق و بارانهای مصر **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 بسیاری **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 خاکي دلیل کند بر زلزله و اوراق اراضی و خسف و فساد
 معادن **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 زمین باشند و آفت از بروق و صواعق و ظهور آتشیها
 از زمین **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 و رودها بود و آفت حیوانات ابی و عرق سفاین و اگر
 صعدا طر باشند بقدر مغرت رسانند **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 در وقتی از بروج هوای حاصه عاشر و منخوس دلیل کثرت
 بادهای موزیه باشند و بکشتن هوا **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 فوق الارض حاصه دهم و صعود از وی ساقط و عطار دوی
 متصل دلیل کند بر مغرت و فساد هوا و بادهای سخت
 و بارندگی بی نفع و اگر برج آبی باشد همان اثر کند بر بارندگی
 سرما و کج انداز و برف و اگر حرکت الارض باشد حاصه
 در چهارم بر صفت مذکور دلیل زلزله و خسف و حرابی فناء
 و فساد و ظهور آبهای سیاه و فساد گیاه و حیوانات آبی
 و کشتهها و حرزها باشند **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 کند که گفته شد یا نقصان آنها و جابهها **مس ۵۵** **مس ۵۶** **مس ۵۷** **مس ۵۸** **مس ۵۹** **مس ۶۰** **مس ۶۱** **مس ۶۲** **مس ۶۳** **مس ۶۴** **مس ۶۵** **مس ۶۶** **مس ۶۷** **مس ۶۸** **مس ۶۹** **مس ۷۰** **مس ۷۱** **مس ۷۲** **مس ۷۳** **مس ۷۴** **مس ۷۵** **مس ۷۶** **مس ۷۷** **مس ۷۸** **مس ۷۹** **مس ۸۰** **مس ۸۱** **مس ۸۲** **مس ۸۳** **مس ۸۴** **مس ۸۵** **مس ۸۶** **مس ۸۷** **مس ۸۸** **مس ۸۹** **مس ۹۰** **مس ۹۱** **مس ۹۲** **مس ۹۳** **مس ۹۴** **مس ۹۵** **مس ۹۶** **مس ۹۷** **مس ۹۸** **مس ۹۹** **مس ۱۰۰**
 فساد جمیع حواله زمین و نظرسو و باران و ضرری که متوقع بود

بودن سعدین در برج هوای دلیل صحبت پهلوان و غلام
هوای و سلاطین گشته و در خانه و جتن بادای نافع
در برج آتشی دلیل بر حصول جود و نفیس و رونق
معدن و زدن درهای قاصص و عزت نفوذ در برج
بکی دلیل سلامتی گشته و مردم در بار و بسیاری آنها
و صیوانات ابی در برج خالکی دلیل بر بسیاری عمارت
و سلامتی و عمارت بود **منازعت** صاحب طالع کمی
از برج آتشی زیاده کند در کرم و کم کند در سرما و **منازعت**
او بر صول برج ابی بفراید در سرما و کم کند اگر کرم و این فعل
در سرمای برج ظاهر شود اما در آنکه گفته شد ظاهرتر
بود **منازعت** بر صول دلیل باران و تبارکی و سرما و عذوبه
و خستری باد و تخم و مرغ برقی و بخار و ماضی و خستگی
نهره بسیاری باران و عطار و ماران کن و بفر
باران قوی و ماکاه **و اگر** دلیل باران در سلطان جانش
بارانی بودی که دوت هوا **و اگر** در اسد باشد بخار غالب
بود **و اگر** در عقرب بود ماران سخت باشد و ظلمت هوا
و اگر در دلو باشد باد و غبار آلوده پیش از باران **و اگر** در
حوت بود سرما پیش از باران باشد **منازعت** دلیل باران
بادهای خرد بکننده و زرد و سرد **و اگر** مرغ بود بادهای سخت
بود و کرم با سر صیای **و اگر** با شتری بود بادهای معتدل و

و باران نافع آید **و اگر** با زهره باشد بادهای خوش و زود نرم
و معتدل بایل بکند و نمناکی و قمر را حکم عین است **و اگر** با عطارد
بود بادای قوی چید و اگر مرغ نیز یا ایشان باشد رعد و برق
و تندی بادها باشد و جهت باد جهت عرض کوکب بود **و اگر**
زحل بوقت تولد در مثل آتشی از کرم کم کند و مرغ بخوا
و در مثلته خاکی در سرما بفراید و مرغ کم کند **و در** مثلته
هوای هوا را تر سازد و مرغ خشک کند **و در** مثلته ابی
هوا را سرد کند و مرغ گرم کند **طول** زحل در برج بادای و
سرما و جلید و بخار و ابرهای غلیظ و عظم حادث کند
و در طول شتری بادهای مفید و معتدل و سرعت الاقلاب بود
و در عطارد بادهای سخت و ابر و باران شود **و در** زحل
از برج خاکی دلیل سرما و برف و جلید باشد و در پیش
منازعت صاحب طالع اجتماع و استقبال بکند و اندک
یا **منازعت** ایشان بفرستد و دلیل باران است خاصه
که زمان قابل باشد هرگاه که وقت قبول بفراید باشد
در سیر و مساعد و راجع یعنی هرگز دوام چهارم باشد و او
میان طالع و عاشر یا در ربعی که نظیر او باشد دلیل بسیار
آبها بود **و اگر** که مرغ صاحب طالع باشد او در دهم یا
سیان طالع و عاشر در ربعی ابی و کوکب باران بکند و
نظر کند بسوی او دلیل بود بر افراط آبها و سخت تر آنکه زحل

برین صفت باشد و تا بط در ملک اوج **اگر** یکی از سیدین
یا قمر برین صفت باشند همین اثر پیدا آمد اما هر کس که
الف سال ماه بر بهره و عطارد از تثلیث خاصه در برج
آبی دلیل است بر باران در عدد برق و قوی تر آنکه قمر
یا جمل در برج یا حدم رخ یا زحل باشند **و در** قمر با عطارد
در حد و زحل سر که کند **مقارب** ماه با آفتاب یا زهره
یا زحل دلیل باران است خاصه وقت تحول **و اگر** وقت
تحول آفتاب بمیزان یا در پست و کم درجه عقرب ماه
متصل باشد یکی از سفلین دلیل کثرت باران باشد در آن
سال و اگر مجموع با هم در برج باران باشند و از آفتاب
مشرقی باران در اول سال بیشتر باشد و اگر مغربی
باشد از وی در آخر سال بیشتر باشد و اگر یکی مغربی باشد
و دیگری مشرقی و هر دو در جای آبی در اول سال هم
در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف خاصه که متصل
باشد هر دو یا یکی از نه در **و دلائل** باد سرج بادی است
و مشرقی و عطارد و الفال این دو کوکب خواه مدات
خواه بفعل خاصه از برجهای بادی یا هر یکی در حد خود باشند
یا در حد یکدیگر **و اگر** مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و
بادهای تند باشد خاصه در وقتش **و اگر** زحل باشد با
مخرب و زرد سرد در اثر **و قوس** قوس و توانی محرم

تا آن دایره باشد که بر کرد ماه و آفتاب بدید آمد و گاه باشد
که بر کرد سستارگان برک نیز بدید آمد و آنرا بعضی خرمن ماه
خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل بارانست **و اگر** خرمن
ماه را کنار یک باشد یا لولش کثرت زنده و شعاع آفتاب کشیده
باشد دلیل بادی سخت **و در** خرمن ماه نظر کنند اگر غلیظ
و کثیف گردد و تا ل باطل شود و ماه از نظر غایب گردد
و در عقب آن مابرای قوی برزدی مبارک **و اگر** یک خاب
آن باطل گردد و در جرم آسمان بدید آمد بر عقب آن باد
تند جدد **و اگر** تهای محلی گردد دلیل صحو بود و جزد روز **و اما**
قوس قوس که آنرا گمان رستم خوانند و قوس نام دیو است
که گمان را بد و اضعاف کنند و آن عکس شعاع تری باشد
که بر هوای سرد لطیف افتد و همیشه بر عکس جانب نیرود
و اگر پیش از باران بدید آمد مارندگی کند **و اگر** پس از باران
ظاهر شود دلیل کشت دکی هوا بود **و پیشتر** از هر که از ربه
سبه رود بگردد اگر ماه صافی و درشتان بود دلیل صحو است
و اگر سرخ بود یا چنان میخاید که حرکت میکنند سبب صحو
هوا باشد دلیل باران است **و اگر** سیاه نماید یا سبز
تیره باران آید **و اگر** کوکب کبار از ثوابت بر کثر ازان
نمایند که هست باد جدد **و وقت** و روشن آفتاب و براند
او اگر در هوا ابر بارهای سرخ بدید آید طولانی باد جدد **و اما**

نجم آن ستارگان باشند که شب فلک قمر بدید آیند گفته
آیند که روز نماید شوند آنرا شهب خوانند و بعضی را که
بود هر کی شکست بدید آیند مانند سری بارش یا چون قرص
آفتاب یا چون قمری او بخت یا سری بکسو مادم
و دیگر انواع دنام هر کی مناسب آن شکل باشد **نجم** ازین جمله
دو نوعیت نخست آنکه شعاع آن کباب آسمان بود اگر اذ
داده خوانند یعنی کسودار و **یک** آنکه شعاع او بسوی زمین بود
اورا ذوب خوانند یعنی دم دار **و این** هر دو دلیل شمرده
و خرابی و قتل و فساد عظام و اشتراک و تاراج و بیماریها
و بای و خشکی آبهای در زنده و فساد نباتات و اضرار موانع
و انواع شداید و محن باشد باشند و آفت مدلولاتی آن بر
بود که آن حرم در وی بدید آید و آن مملکتی که بر سمت ایشان
باشد و هر کس که ایشان را دیده است از اکابر مجموع گفته اند
که اینها دلیل شرند و **نجم** بنده دیده است در سده شصت
و شصت و پنج به ذوب ظاهر شد سمیت الراس روم امیر
تیمور کوکان انار الله بر خانه لشکر بدار کاتب برد و الله درم
را طالب شراد بگرفت و ناچار کرد قتل و خرابی و اسیر بسیار
فرمود قریب ده سال در آن مملکت بود از آن نهب و قتل بود
میان امر او و فرزند آن او تا عاقبت بر کی قرار گرفت **چون**
سبب این علامات داده دانی است بسبب پیوست هوا

پیوست هوا سبب خشکی فراجه است و استیلاي خشم طبل
و امراض در ابدان و علت آنها و علیه خشم سبب فتنه و آفت
و استیلاي امراض سبب هلاک و فساد و خلاق و نقصان
آنها سبب آفت نباتات و قحط و اگر شکست بدید آید
و زود نماید شود و ران ناحیت که دیده باشند البته عکس
رود و فتنه پیدا شود **بیان دلائل اسعار از علل و**
رخص و احوال فصاحت و چگونگی احوال هر یک
از کواکب متبر و مستولی در صورت طالعها و قمر و صاحب
طالع و صاحب شرف و مواضع این پنج کواکب و خداوند چنان
هر کی بکند و محاربت عطار بدین جمله چه ادقوی مراجعت
و مواضع سهام و صواب پیوست و اشتراک ایشان و
نظر سود و خوس ایشان **هرگاه** که این اولاد قوی حال باشد
خاصه تقوتهای ذاتی دلیل کند بر عزت و رواج آن جنس
متاعی که ایشان منسوب بود **و بدین** دلیل در اژداه و اولا
در وی قوتی ذاتی نیز باشند چون خانه و شرف و غیره و دلیل
فراوانی آن متاع باشد اما غریز و مردم طالب **و اگر** در
متن بعضی باشد آن متن خوار و بی اعتبار بود و خلاق آن
کثره الشقات کنند و کم حاصل آید اما در مایل یا یافت
ساقط و بی قدر عزت و خوار از قوت و ضعف و آن
دانت اما اگر کواکب صاعد باشند در فلک اوج یا تدویر

و همچنین در عرض و زاید در مسیر رخ آن متاعها روز و زمره از آن
کرد و اگر تا بط یا راج و بعضی باشد روز و زمره متناقص گردد
و هر سببی که مسود و قوی حال بود و آن جنس متاع که بد و مسود
بود عزت یابد و بر عکس در قوا بین بروج و کواکب
متاعهای که مدلول ایشان است از معدنی و نباتی و حیوانی
و صیغاتی مجموع گفته شده است چون جبهه دلیل بر یک جنس
متاع دلیل شوند با اتفاق آن متاع در گفت و گوی افتد به
از زمانی یا بکراتی و اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی با زمانی و بعضی
بکراتی دلیل کنند مزاج هر که هم که قوی تر باشد حکم بر وی
باید کرد و اگر نیکو شود آن نیز کردن در توقف باید داشتن
اما به آنکه مثلثه آتشی بر حریمات و چهارایمان دلالت کند و
مثلث خاکی بر بنائاتی که فریض زمین غالب باشد و حریمات
و معدنیات و مثلث باوی بر طیور و ستور و حیر و اجناس
صناعی و مثلث آبی بر اجناس کبری از جوهر و حیوانات آبی
و نباتی که مزاج آبی بر وی غالب بود و اگر مشتری در طالع
اجنبی یا استقبال بود که مقدم باشد بر دیگر طالعها و او مستول
بر آن طالع و متصل بر ب طالع یا بزمهره و چهارم و صاحب
بری از نخوس و دوم و خداوند شمس مسود بود بر ب طالع مزاج
و دلیل از زمانی و فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل محسوس و
ساقط باشند از یکدیگر یا پیشتر دلیل غدا و رحمت باشد بر

بر که طالع و رب وی دلیل خلاقی است و دوم رب وی و سوم
التعادت و دلیل مال و معاش و چهارم رب وی دلیل کثرت
و ارتفاعات و پنجم رب وی دلیل غلات مشتری دلیل
حصب و زحل دلیل قوت قوت بیک دلیل قوه مدلول او
باشد و بر عکس در طالع ثلاثه مشتری مستولی باشد و نیک
حال دلیل حصب است و زحل بود دلیل قوت عظیم است
که حل و اسد و دلو و جدی دلیل خط اند و سیاهی
میوه و جو را میانه است و باقی بروج دلیل حصب و
برجهای ارضی و ثابت دلیل غله و طعام اند چون مسود باشد
دلیل فراوانیست و اگر نخوس بود دلیل کمی رب
طالع و مقبره مستولی و علوین وقت کجیل در عقده دنب
باشند دلیل خط است خاصه در شهرهای که بدان برج منسوب
بود که عقده در وی باشد و زحل در طالع سال دلیل رخ
و ثوب خلق است خاصه که دنب باشد آتشی غلبه
زحل و مریخ در یک برج افتد دلیل رخ و خط است در
ناحیه آن برج کراتی نیز بودن جنس امتداد است
بوقت مطلوب در طالع یا عاشقه یا حادی عشره خاصه که بر
درجه دند باشد و لیت در شرف خاصه در شرف
ولیت در فلک اوج یا فلک تدویر و سرعت میر
و زیادت نور و قدر و عدد و حساب و عرض محال

در برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع
از زمانی بودن کوکب و دلیل است در نهم و سیوم و دهم و یازدهم
حاصه در درجه مهبوط و ثابط بودن در فلک اوج و تدویر و
بطور میر و نقصان نور و قدر عدد و حساب و عرض جنوبی
وی مغرور و برج معوج الطلوع و دلیل در دهم
و دوازدهم و هفتم و هشتم و دلیل توسط برجهاست
در چهارم و دلیل ثابت که کوکبی موصوف باشد بصفت
غلا و سهمی در وقت غایب در بیت یا شرف آن کوکب افتد
مقایی که بدان سهم مسوب بود کران گردد و اگر سهم در
زایل یا ساقط بود از طالع و در مهبوط کوکبی حاصه بر درجه
مهبوط و صاحب بیت یا مهبوط وی موصوف بصفت از طالع
بود سیع ان جنس مقایه از زمان گردد و اگر کوکب دلیل در
طالع باشد سبب کراتی فعل عامه مردم باشد اگر در دوم و
سبب جمع آوردن بود جهت کراتی و در سیم سبب کثرت خوار
بود و در ششم و هشتم سبب تها شدن ملاء باشد و در
سیوم و نهم سبب نقل بود جای دیگر و در چهارم سبب من
مانعی بود و در هفتم سبب خردا پیر و بی باشد و در دهم
سلطان بود یا نواسط او و در یازدهم سبب عزت مقایه
و در دوازدهم سبب قاتل ملاء باشد و در سیم و دهم
درجه میزان رسد در طالع آن وقت نظر کن اگر ماه یا قایل

بیم

تدبیر او فکیت که رب طالع رب بیت قمر باشد و میان راجع
و ساج بود دلیل ارزانی باشد و اگر ماه تحت الارض باشد
دلیل کند بر کراتی حاصه که متصل باشد کوکبی که دال بود بر غلا
و او در وقت بود خصوصاً که ماه میان طالع و راجع بود و اگر فوق
الارض باشد دلیل بر ارزانی حاصه که میان عاشر و طالع بود
قوی تر آنکه متصل باشد کوکبی که دال باشد بر رخص
رطل و در برج منقلب دلیل اضطراب اسعار بود یا رطل
بکراتی و در برج ثابت کراتی کند در دلو و ثور و در دو
جیدین ارزانی کند حاصه در طعام در حوت و در سنبله
بیشتر اگر قابل تدبیر کوکبی دلیل قوی حال باشد و نظر را از
واقع تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفت غذا کران
شود و مقایه منسوب الیه و اگر ضعیف بود و نظر را از دکنه
از زمان شود حاصه که موصوف بصفت رخص باشد و اگر صاحب
طالع در او تاد باشد یا مایلی او و مشرقی بود و در ضو نقص
خوش ظلالی طلب طعام کند و رخص تمام که ماه در
برج کثیر المظالم باشد رخصا بالا گیرد و اگر در برج کوکب
باشد بر عکس بود و او تاد دلیل زرو ثمن اند و دیگر تاد دلیل
بضاعت اگر او تاد مسود باشند زرو ثمن گردد و بصفت
خوار و اگر منخوس باشند بصفت غرر گردد و زرو ثمن خوار
مسود در غیر او تاد باشند ثمن غرر گردد و بصفت خوار

مشتري راج کرده طعام غریز شود **و چون** مستقیم شود طعام
بسیار گردد خاصه در برج القمی که قمر منفرد شود
از اجتماع یا استعجال که پیش از تحویل باشد متصل گردد بسوی
بضایع گردند **و اگر** بخشی پیوندد از زان شود **حلول** فصل
بیمزان کرمان شود هر چیز که انرا بکسل و تر از و فروشد **تصل**
مادام که میان شرف و مبط باشد کرانی کند و در نصف
دیگر از زانی **حلول** در برج اتشی نرج چهار بایان زیادت
کرده و اگر زیاد باشد در سیر و حساب و الا ناقص شود بهای
ایشان **کو کبی** که دلیل باشد بر کرانی **اگر** در طالع باشد
اثر در بهار کند **و اگر** در دهم باشد در تابستان **و اگر** در
مغرم باشد در خزان **و اگر** در چهارم باشد در زمستان
دلیل علا بصاحب طالع متصل گردد و سوا لا گیر و در روز
الصال خاصه که هر دو دلیل کنند بر علا **و اگر** بکوکی متصل شود
که دلیل کند بر رخص یعنی رب طالع سوگامد شود خاصه
که هر دو دلیل کنند بر رخص **پوستن** صاحب طالع با صاحب
یت او بکوکی که در وسط السما باشد دلیل کرانی است
و سخت تر آنکه هر دو زیاد باشند در سیر و حساب و اگر هم
باشند نرخت زیادت کرده **الصال** ماه بعد از اجتماع و احتلا
برضل و او معا بعد باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بود که بعد از
استقامت دلیل کران شدن آن چیز است که بر برج رطل و رطل

منسوب بود دلیل کرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه
شرف یا مستقیم گردد یا سبک رود یا اشتهای تسیر
بدرجه شرف یا بدرجه عاشر رسد یا بدرجه قابل تدبیر مقبول رسد
نرخ چیز زیادت گردد **و اگر** دلیل کرانی بدرجه مبط یا بدرجه
زایل یا بدرجه ساقط برسد یا بدرجه راج یا سابع یا راج
کرده یا کران روشن شود یا اشتهای تسیر وی بدین درجه
رسد یا بدرجه قابل تدبیر مردود و نرخ چیز از زان شود
که دلیل بمرگزی رسد از هر اگر خود احوال نرخت تازه
کرده **و اگر** درین وقت متصل شود بکوکی که موصوف
باشد بصفت رخص از زانی کند **و حال** قمر نیز ممکن باشد
یعنی چون بمرگزی رسد از هر اگر رجه در نرختا تغییر یابد
آید **مکان** کرانی و از زانی نرختا سه شای بری باشد که دلیل در
وی بود و اقلیم و شهرهای بکوکی و ناحیت مثلثه آن
برج چاکه در قانون معلوم شده است **و این** دلیلها اگر بوقت
قرانها باشد اثر ایشان عظیم تر و مدت آن بیشتر بود
مانند خط مصر زمان یوسف پیغمبر علیه السلام و حسب سبب
بیان دلایل امراض و علل و حجت و کیفیت هر یک
طوال ثلاثه و ششم و هشتم و صاحب ایشان و قمر و عطارد
و اگر این حمل خوش باشد دلیل بیماری عام بود خاصه بخت
باجه آق یا بهبوط و رجعت باشد **و اگر** مسعود باشد و دلیل

و سلاقی ضایق باشد و **خوت** طالع هشتم و هشتم بسیار
و ثباته و ذنب دلیل بیماری و مرک است خاصه نخوس صاحب
هشتم و هشتم باشند که قمر و رب طالع بهم نخوس
کردند و متصل کردند و هشتم دلیل بیماری عام باشد و اگر کردند
هشتم متصل کردند موت عام بود خاصه که رب طالع و قمر
هر دو در هشتم و هشتم نخوس کردند **نظر** رطل بهنم
و سهم السواد بعد اوت دلیل مرگست **سلاقی** عطار
دلیل علاج نیز فتن چهاران است **مرض و موت** از فتن
صاحب هشتم و هشتم بود چون نخوس کردند و کوکی بخشی
که درین هر دو خانه باشد و اگر رطل بود از ظلم و تنگی و امراض
متفرغ و مرض باشد اگر مرض بود از قتل و طاعون بود و امراض
دموی و اگر هشتم خانه رطل بود موت پیران و سیاهان
و بندهکان و دومان و پستور باشد و اگر خانه زهره باشد موت
زنان و مطربان و ساده زنگان باشد و اگر خانه عطار بود
موت کودکان و مردم زبرک و طبلو بود و دیگر کارها
چنین باید کرد و اگر هشتم برج حمل باشد امراض در سر و قاع
باشد و در کوسفندان و اگر تور باشد امراض در گردن و
حلق و در کاد باشد و اگر جوز باشد امراض در دستها و پاها
بود و در نوحه گنگان و سایر بر وجه اقیانوس همین است و اگر
ذنب و رین بر جا باشد همین اثر متوقع است و اگر در

انت قرانها حکم کنند معینه طریق اینست اما وقت بیماری
و انت الحاد بود که اشتهای طالع سال یا اشتهای طالع
و قران هشتم و هشتم رسد و رسیدن تسویه دلایل
این معنی بجرم نخوس و رسیدن صاحب هشتم و هشتم بدرجه طالع
و رسیدن اشتهای نخسی یا جرم نخسی باین دو خانه و رسیدن
اشتهای یکی ازین دو خانه یکی ازین دو خانه و بر رطل دلیل بیماری
و صحت خراج هو است پس مراعات دلایل هوا واجب
بود خاصه مراعات عاشره زیرا که عاشره دلیل هوا است پس بخوان
دلیل بیماری و صحت نیز باشد **پان** دلایل **حرب و قضا**
و این دارم و کیفیت **هر یک** دلایل آشوب بحسین
و عطار است و نظرمای عداوت میان کوکب خاصه مقابله
نخسین و دو سهم **حرب** و موضع قضا مکان این دلایل اما
شمس دلیل سلطان است و رطل دلیل ملکی که فاعله است قلم
قدیم باشد و متبری دلیل خارجی که دعوی حق کند و مرغ دلیل **حرب**
و قضا و زهره صلح و امن و قمر دلیل رسل و عطار دلیل تجارت
و مکر و حیل و مقوی مزاجها و زهره خراج مرغ را ضعیف کردند
اگر متصل باشد وقت **حرب** بواسطه تناقض خراج
مرغ در زمان قران یا در طالع سال قران یا در طالع سال
عالم یا فصل یا اجتماع و استیصال که سابق باشد برین طالعها
نورانی را علویین را بدیگری دهد و عطار دماغ بود و مرغ و زهره

ساحت از دی در مدت آن طالع حربی قائم گردد میان ملک از آن
 و پیوسته قید و خارج که دعوی حق کند اگر شتر یکی
 حال بود و الا بر باطل باشد خاصه که مرج در وقت بی باشد و نظر
 عداوت زحل را ایند چون ازین دلیل واقع شود نظر کن اگر
 مرج بذات خود نور شتری بر زحل میباشد آغاز حرب خارجی
 باشد و اگر نور زحل شتری دهد آغاز حرب از ملک بود
و اگر این نقل بواسطه کوب سفلی بود مانند آنکه سفلی اول ملک
 را بپند بس یکی از علوی را بس و یکی را آغاز بواسطه کسی بود
 که از جنس سفلی باشد **و اگر** سفلی دو باشد و هر دو مرج را بپند
 بس یکی نور زحل شتری دهد و دیگر نور شتری بر زحل آغاز
 فتنه از هر دو جانب بود لیکن بواسطه آن دو کس که از جنس
 آن دو کس که از جنس آن دو سفلی باشد **و اگر** اتصال مرج بر زحل
 وقع قوت یا طبیعت باشد ظفر ملک بود خاصه که زحل
 حال بود بقوت های عظیم اثر و قوت های رفعت و ظهور و رونق
 خاصه غاشه و افق مشرق و غرب و صعود و در افتاد و
 کمال شرف و مستعلی بود بر شتری نبوی که از اولی است
 یا خانه نیری یا از صاحب غاشه طالع به این مجموع دلیل علیه
 و پیردنی اند **و اگر** اتصال مرج بر زحل اتصال رود و انکار بود
 ملک غالب گردد و خاصه که زحل ضعیف بود و بعضی های عظیم
 اثر و قبول چون سقوط از طالع و سیرین و مبدل و وبال و اولی از

اتمام و افق مغرب و درجه غم و مانند اینها درین حال بدتر
 آن بود که متصل شود بصاحب نامن یا راجع خویش یا از طالع
و اگر درد و از دهم بود گرفتار گردد **و اگر** سیوم و نهم ببرد
 و دهم باطل گردد **و اگر** مرج در خانه های شتری بود
 خارجی بود در خانه زحل قوه مقیم را بود **و اگر** زحل بر زحل
 بعد از مدت عداوت باشد کشش در کشد ملک بسیار واضح بود
و اگر مودت بود کشش کمتر بود و حرب بروی اسنان تر **و اگر**
 بروج در کشید المطالع بود یا بسیار فرزند یا فرزندش بد و پند
 و یا شمس بروج زحل کشد ملک پیشتر بود خاصه که خداوند بروج
 متصل بود بوی **و اگر** عکس این حال باشد یا کمتر پیوند و اگر
 موافق ملک در حرب باید از بود و اگر نه ببرد **و اگر** عطارد
 ناظر باشد بر زحل و نور مرج ایمنه یا ایشان ملک ماکر و صل
 کند اگر آن نظر قبول باشد آن نظر جای رسد و لا نرسد **و اگر**
 زحل در بروج دو جسدین باشد خاصه در قوس و مرج از دی
 منفرد گردد و ملک با تجربه باشد **و اگر** زحل شترتی بود
 یا در بروج شترتی بود یعنی میان طالع و ی شتر ملک جوان بود
 و اگر مغربی بود یا در بروج عربی ملک پیر بود حال ملک
 از زحل دانستی حال خارجی بر شتری باید دانست یعنی
 طریقه یعنی **و اگر** مرج در بروج ثابت یا در وقت باشد حرب
 در از کشد خاصه که زحل نیز در بروج ثابت باشد و پیر و جوان

باشند و اگر در برج ذو حیدر باشد حرب مکرر گردد و اگر در برج
منقلب باشد زود و سیری شود خاصه که در برج سبک رو باشد
و سرعت هر برج دلیل کند که آغاز حرب زود باشد و اگر نه
بود ویر شود و دلیل زیادت شدن حرب زیادت شدن درج
است و در قدر و نور عدد و بودن او در برج در اوج و در
و دلیل نقصان حرب ضد این صفتها است و دلیل شهرت
حرب صعود و درج است در افلاک و افق شرق و قرآن وی با
راس و فحول حرب مبعوض وی است در افلاک و افق غرب
و مجامعه او با ذنب و دلیل مکرر اتصال عطار است با مرغ
و مجامعه ذنب و دلیل استعداد حرب است با مجامعه و دلیل
صلح اتصال شتری و مرغ است بذات یا بنقل گوشتی سعد و
سقوط مرغ از او تاد و قوی شدن مرغ و خاصه مرغ زهره
در او تاد و اتصال عطار با ایشان و قوی شدن مرغ در
مرج است در او تاد خاصه که راجع گردد اگر در طالع بود قوی
رعیت باشد و اگر در عاشر بود قوی بران سپاه باشد و اگر
در یفتم بود غارت می گیرند و اگر در چهارم بود هر اسیر
و هر کسیت مردم باشد و اگر مکهام حرب آفتاب بمرج پیوندد
بسیار بود و اگر همین حرب در او تاد باشد بنظر عداوت کین
دلیل بسیاری قتل است صاحب طالعها قرآن با طالع طالع
بمنابت ملک عقیق است و مردم شهر و صاحب عقیق و دلیل

و حتم حال هر دو با مرغ و چنان گوش باید داشتن که حال مرغ
با رطل و مشتری لیکن هر آینه این یکی دو سقا باشد و سقا را
در حرب آن اثر نیست که علوی را بدان سبب که امور دولت
تعلق بعلوی دارد و هر مس حکیم علیه السلام در کتاب
آورده است که از ده درجه تور تاده درجه
اپد شرفیت و از ده درجه اسد تاده درجه عقرب جنوبی
و از ده درجه عقرب تاده درجه دلو غربی و از ده درجه دلو تاده
درجه ثور شمالی چون مرغ در ربعی از این اربعه باشد ایل آن
برج در حرب غالب آید زیرا که مرغ یاری دهد از آن جهت که
قدر ربعی مقامی باشد در قمر با خض او غالب آید و ابو
نظر منظر انجمنی که از علای احکام است میفرماید که میسر
تجربه کردم این حکمت راست آمد و بنده در دو مرتبه نمودم
بمچنین بود یقین که سخن انبیا خطا نشود مقابله کین
همیشه دلیل فتنه است خاصه بوقت تحویل قوی تر از آنکه در برج
منقلب باشد و اگر مرغ ساخته باشد یعنی رب طالع سال
و چون راجع گردد و هیچ سودی نبرد و هیچ فتنه نکند نظر
عداوت مرغ با ستم السعاده و ستم العیب یا با دو ستم حرب
فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر گردد و اگر رطل باشد
بجای مرغ و با دو ستمی و ظلم بدید آید و اگر هر سه علی در یک
برج باشند بوقت تحویل در شهرهای که به آن برج منسوب باشد

عرب و آشوب خیزد و ولادت آن برج را نکبت رسد و اگر
و اگر ثابت که فرج بخسین دارد و مخرج برج بر درجه طالع فتنه
یا درجه عاشق یا بر درجه مخرج فتنه و عرب ظاهر شود و در
عال ملوک او طالع ولادت و طالع جلوس و طالع مملکت و
طالع اختیار ایشان نکرند یعنی از این دلایل فتنه اگر در او
این طالعها باشد یا آشنای عاشق یا آشنای طالع جلوس
و بخسین رسیده بود خاصه مخرج دلیل اضطراب و بیست و یکس
باشد **بودن** مخرج تحت الشیء بوقت کویل شنبه
رود و قتلها کند در همان **مکان عرب** شهرهای برجی بود
که مخرج در وی باشد یا نافر بود بنظر عداوت یا حاجت بلی
که نحس در وی باشد و **برج** مشترقی از طالع است تا عاشق
و جنوبی از عاشق تا ساج و مغربی از ساج تا راج و شمالی
از راج تا طالع و آغاز حرب اجمعه راج مخرج باشد و عرض دی
و از راج قابل تدبیر مخرج **زمان عرب** وقت رسیدن
مخرج است بر درجه و تدبیر طالع و عاشق **رسیدن** آشنای
قران و یا مقابله بخسین است بحریم یا مقابله ترنج یکی از آن
دو نحس اگر بر ضل نفوذ تر رسد آنکه مخرج مکر راج باشد
یا بودی از او تا طالع و حرکت تسبیح آشنای ایشان مثل حرکت
وسط باشد بر توانی **احکام آشنای طالع قران و برج قران**
در پیش گفته که طالع قران اصغر اصل است بنسبت ماطر آنکه

بس دلایل او اصل باشد بنسبت یا این دلایل و هر سال طالع
قران را یک برج حرکت دهند هتة آشنای صاحب آن برج
را سالخده خوانند و او را اثری عظیم باشد در احکام سال
و همچنین صاحب دور یعنی از سال قران ابتدا کنند
و صاحب برج قرون و طالع قران سالخده باشد و هم صمد
دور **سال** دوم سالخده کوکبی بود که صاحب برج دوم
بود به آشنای دوم رسیده باشد و صاحب دور کوکبی که حکمت
شیب فلک آن کوکب باشد و هم چنین تا سال نهم
آشنای همان برج رسد و سالخده همان کوکب بود و اصل
هشتم صاحب دور همان کوکب اول یا نگاه که قران
دیگر واقع شود و فایده دانستن این دلایل آن است
که نظر کنند در زمان قران در کوکب و برج و پوت و سهام
و دیگر دلایل و سعادت و نحس و قوت و ضعف هر یک
چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و هر سال همان دلایل را باز
جویند که موافق اصل اند یا مخالف آن **و اگر** موافق باشند
آنچه در زمان قران اقتضا کرده باشد در آن سال در رعایت
کمال باشد و از نیک و بد **و اگر** مخالف باشند بقدر مخالفت
آن اثر هادت کنند **مانند** آنکه اگر سود مسود بوده باشد
و در آن سال نیز همچنان باشند دلالت کند بر کمال سعادت
و ولادت آن دلیل **و اگر** نحس و مخوس بوده باشند دلالت

ولایت کند بر حال شهادت به ولایت آن دلیل **اگر** در وقت
قرآن نیک حال بوده باشند و اکنون بد حال باشند قدر
ضعیف و بد حالی منسوب است آن دلیل را هیچ رسد و اندوه
و جفا و دروند **اگر** در اصل بد حال بوده باشند و درین
سال نیک حال باشند بقدر قوت و نیک حالی راحت
و فایده یقین و بصلاح باز آید زیرا که آنچه در اصل اقتضا
کرده باشد چون فرع نیز بان اتفاق کند آن معنی ظاهرتر
و استوارتر باشد **اگر** مخالفت کند فرع با اصل در
چیز نقصان پیدا آید یا در قوت بماند و بفعل نیاید ظاهرتر
زمانی بردی این معنی انگاه بود که اشیای سرچ قرآن یا
طالع قرآن یا طالع سال قرآن بان هیچ یا بدان بدلیل
رسد و آن کوکب که دلیل بود ساخته کرده گردد یا صاحب
دور **و من** میگویم که اگر اشیای آن دلیل که مطلوب شد
هیچ قرآن یا با قوادط احوال مذکوره رسد زمان ظهور یا
تازه شدن آن چیز باشد که اقتضا کرده باشد و
وقت موجود شدن آن مواعید بود که در اصل وعده
کرده باشد **بعد از تقدیم این مقدمه** که کوکب
مستغنی یا مستولی بر جزو قرآن یا طالع سال قرآن ساخته
کرده یا صاحب دور و دلیل قوت ملک و اکابر باشد
که در آن قرآن ظهور کرده باشند حاصل که بوقت محول نیز

قوی حال باشند و مسعود **فرضا** **اگر** فعل مستغنی بوده شد
و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملک
و اکنون دولت حاصل که درین وقت نیز قوی حال باشد
فرخی نعمت و اسایش مردم بود عظیم که سود بدو ملای
باشند **اگر** درین وقت ضعیف باشد و بنظر عداوت
مرح نامزد دلیل اندوه و سلبین آن دولت باشد و هیچ
اکابر و حیرت خلائق از قسمة و تنگی و قتل و حرب و انواع
محنتها حاصل که در اصل نیز ضعیف بوده باشد **اگر** مستغنی
مشتی بود و در اصل دفعه نیک حال دلیل از یاد و
و جاه صاحب دو تمان باشد و رفاهیت و ایمنی خلائق
و آسایش معیشت مردم و سعادت جمیع اشیای **اگر** در اصل
بد حال بوده باشد دلیل نقصان دو تمانها باشد و درین
مردم حاصل که درین وقت نیز ضعیف گشته باشد **اگر**
در قوی حال بود و درکی ضعیف حکم بر توسط کند قوی
تر آنکه اشیای بار اصل رسیده باشد **اگر** تفسیر جزو قرآن
ببرجی رسیده باشد که کوکبی در آن وقت آنجا باشد از
منسوبات آن از معارف آن دولت را اسب رسد
اگر مرجع باشد از امر او لشکر بماند **اگر** زهره
باشد از خواجگان و زنان **اگر** مشتی باشد از وزیر و اعیان
اگر اقبال بود از ملک و حکام **اگر** عطار و باشد از کتب

یا یکی از دو شخص مذکور رسد سلاطین را مکررات رسد و این
آن دولت را بخاطر خاطر کردند و مردم را از خات رسد از
هر نوع **بوقت** قرآن در هر برجی که نیری بوده باشد
چون آنها آنها رسد دلیل از دیاد قوت و رفعت ملک
آن دولت بود و از آن تو انکران و اکابر و حکم سهم الساقه
همین است **و اگر** سهم الغنیم بود و ادمسود دلیل
اصابت تدبیر و رایها بسندیده و وقوع عدل و انصاف
بود در حکام **و اگر** محوس بود اظهار ظلم و ستم باشد
و در تدبیرها خطا کند و رایها خلاف واقع آید **پان**
دلیل احکام محسوف و محسوف بعضی بر آنند که حشوف
و کشوف تحت الارض اثری نیست در عمایشان آنکه
اثر ایشان بواسطه البقیع نورست از زمین معنی هر جا
که ایشان را میقتدا اثر کنند و این مذنب الکسانی است
که میگویند شعاع کوكب تابع جرم اوست و خطا از جاکو
اند و این طعن فاسد است و خطا صریح به شعاع تسدیت
و تسلیات نیرین هرگز قطع نمیکند بلکه فرزند در خطایا
که خدا ائمت هرگاه که با ایشان باین اشکال مشاکلی
باشند جرم ایشان با اتفاق جمهور قانع و قاطع است
بسبب چگونه شعاع کوكب تابع جرم او باشد **کشت**
معلوم شد که ایشان بذات موثر اند چنانکه اگر در طالع

شخصی کسوفی واقع شود یا در خانه از خانه های طالع سفلی آن
یا بدلول آن خانه مصرت رسد و همچنین در برجی که واقع شود
منسوبات آن برج را آفت رسد خواه این معنی بالای
زمین خواه شنب زمین باشد **آنکه** فوق الارض بود
تا ایشان ظاهر تر و حکمش عاقبت باشد خاصه آنکه در وسط
السماء باشد بار بهراق که نزدیکتر باشد اثر او در آن جاب
بیشتر بود **تقریر** این مقدمه در معرفت احکام
محتاج می شویم بشناختن فاعل و قابل و کیفیت و کیت
و مکان و زمان و مظهر زمان آن کوكب بود
که در طالع وسط کسوف و حشوف معتبر بود یا مستوی
بر طالع یا بر فرد کسوف یا حشوف یا ثابت که فرد مذکور
در درج طالع او اتفاق افتد یا آن درجه بدایره نصف
افهار رسد و اثر ثوابت زیادت از اثر علوی باشد
و اثر علوی زیادت از سفلی فعل مقیم قوی تر از فعل سرب
و فاعل را بدبر خوانند اگر بدبرش از یکی باشد آنکه قوی تر
بود او را مقدم دانند و دیگران را اثر یک او سازند چنانکه
در معرفت مستوی گفته شده است
از مزاج بدبر دانند مانند آنکه **اگر** بدبر باشد خلاق را
مصرت رسد از کثرت ظلم و تنگی و خوف و رطوبت استیلا
یابند و اهل رسانند و خیانتها و خواستها پدید آید و بدگشتن

یو او سرما و تارکی و بیم از امر حق رویه و فتنه در کوه یا
و آسیب زنده و رول و امانی صحرای و ظاهر شدن اهل
زحلی که بد حال باشند **و اگر** مدبر باشد حضرت
کثر رسد و خلائق طلب معاش کنند و بسیاری امر معروف
و دق و دعای شرعی و روشن مردم بدار القضا و تیری
کار احتساب و بسیاری جدل میان علماء و آئمه و فتنه
در دین و مذنب و توبه فاق و حسن باد و اندوه
اعیان و معارف و آسیب رونود **و اگر** مدبر باشد
قلوبها و حسودت افتد و در ذات و معتمدان غلبه کنند
و شر اگیرند و حرب قائم گردد و صحرای دعوی بدید آید
و پتلهای فتنه و ظاهر شدن آتشها در هوا و خشکی و
استقلال حمل و جستن با دهموم و آفت حیوانات و فتنه
شدن خلائق از ناکسان **و اگر** مدبر باشد شر
فتنه کم بود و زمان جبرکی و خیرکی نمایند و مایل شوند مردم
لبشوق و مجور و طلب ثبوت و ناسازگاری از وجه و
و شر آورده و عطریات مطلوبات **و اگر** مدبر
بود هوا متغیر بود و ادا جیف و دروغ بسیار گویند و
کتابهای فرورویسند و مادی مضطرب جد و رزق و حجت
بسیار کنند و متعبدان و منافقان ظهور کنند و اتمت و
خیانتها واقع شود و بسیاری کذب و منافقانی خلائق و میر

کوکب که مدبر باشد طایفه که بد و منسوب باشند استیلا یابند
و اگر مدبر باشد شر و خرابی کنند و آشوب و فتنه
بالا گیرند و انواع شرارت و حرب و کراخی و ظلم و هرب
و فتنه و شدت بدید آید **و اگر** مدبر باشد دفع
شر و خرابی کنند و کارها بصلاح باز آید **و اگر** کجی باشد
و دیگری ظلم و عدل و امن و آشوب و فتنه و خرابی
و ضرر و شر ما بهم آید فتنه بود و در امور و رکارا اضطراب
بدید آید و حادثهای مردم در کون شود **و اگر** ماه احسن
و آفتاب از کسوف پیردن آیند بر کوکب که متصل گردند به
مدلولات آن کوکب آفت و منفرت رسد **و کسوف**
بذات حضرت رساند ملوک و سلاطین و فرمان و ثانی و اعظم
و اما جد و بانی منسوب آفتاب باشد **و کسوف** حضرت رساند
بذات کلکار و نواب و خواتین و زمان حاد و اطفال و غنما
و آن چیزی که ماه دلیل او بود حاصل بدی نباشد از محیره و
هر آینه حضرت از حراج نیز ظاهر شود **و اگر** کسوف تمام
واقع شود حاصل در سج اشعی و مرج و عطارد و ماطر بود از
توانی نجوم کی ظاهر شود و آن دلیل شری عظیم و فساد جسم
باشد حاصل و فتنی که روزگار مستعد فتنه شده باشد چون
وقت قرآن علوی و نحسین و معاند ایشان یا وقت
تقییر و فتنی بس قلهای عظیم افتد و مادش ثامن را آفت و

کشت رسد و مملکتها غراب گردد و غارتها و بیمارها بدید
آید و حربها قایم گردد و قتل و ظلم قوت گیرد و آیهها کشند
و طایفی از شفته حال و پیرانگه شوند نمودن **اما** قایل
این مصرت مدولالت نوح کسوف و خسوف و برج بدر
و طالع وسط هر یک بود و خاصه که اگر یک متشابه باشند
و آن صورتی از صورتهای شمسی یا جنوبی که از یکی از قوت
بدر شده باشد بیشتر یا کمتر یعنی درجه خسوف یا کسوف
موافق درجه طلوع یا درجه غروب باشد **مثلا** اگر در محل
شود فساد و حیوانات سهم شکافته باشد و اگر از مردم و
معدن و نبات و غیره بد و منسوب بود بیمارها و مرد
ردی بود چون دمنش و حبیب و قشوش و ماغنا و نقصان
چشمها باقی برج برین تناسب کن **و میگوید** که صورتهای
را حاصتی هست علی حده چنانکه اگر آن کوکب ثابت
که بدر باشد از کوکب صورتی بود بری از غیر آن یعنی شمسی
خرابی بقاء و فساد نباتات و آفت جوهر زمین و زلزله
و صفت باشد **اگر** آن جانوری بگری بود و جنوبی است
غراب کشنده آید و مارانی مایه قوت و آفت حیوانات
بود و غرق سفاین درج مردم دریا بار **و همچنین** برج
منقلب را نیز حد اکانه اثری هست جدا شدن او از اصل
اربعه اند هر فصلی از فروع و خاصیتی هست **اگر** کسوف در

در جل بود یا بدرش آنجا باشد نقصان شکوفه و محصولات
سبزی بود و شوش از رعد و برق و بارانهای بی نفع
و اگر در سه طالع بود فساد و میوه و ذلهای تابستانی
باشد **اگر** نیز آن بود آنچه در خزان حاصل آید بریان رود
و اگر در برج بود هر چه در زمستان حاصل آید تلف شود
چون مرغ و ماهی **و اگر** در خرابی عبادت خانهها
و بی رونقی ابواب البر باشد **و اگر** در
غارتهای خالی و شهرها غراب گردد و **باز** هر
را حکمی دیگر است در آفتی فساد ممدنها بود و
جوهر و فلزات و اندوه صیانه و اهل معادن و شدة
کرم و انکسار سرما هر یک در وقتش و برج درها بایان
چون کوسفند و نیز و ایب سی **و در** خاکی
آفت کاد و کاه میش و زراعتها و زیان و خرابی عمارتها
و قتل ماکولات و ماهی و زلزله و صنف و سرما و بدی آنها
بود **مثلا** بادی زحمت خلایق و بدکشت مواد
آفت حیوانات و حیوانات و ظهور و انبهار و جستن
مادتهای زیان کار و انواع بیماریها بود **مثلا** آبی
فساد آبها بود و برج مسافران دریا و آب کاران و اهل
و جانوران آبی و جوهر که از آب خیزد و مازنکی که غراب
کشند و غرق شدن کشتیها و آفت موادم **و کتب معتبره**

بقدر کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته شود خسوف
عظیم بود و اگر نبی بود میانه باشد و اگر اندکی گرفته گردد
هر شش نیز آنک بود و در هر روز اول ماه در
ربعی بود که بنفشه سرخ خسوف و کسوف تعلق دارد و آن
شهری که به سرخ طلوع وسط هر یک منسوبست و مقدار زمان
تا ایش از ساعت ابتدا تا انتها هر یک دانند **و اگر**
در خسوف باشد هر یک ساعت را یکبار و هر دو دقیقه را یک
بار در گیرند و اگر در کسوف بود ساعتی را یکسال و دقیقه را شش
روز شمارند **و اگر در خسوف بود** یعنی اگر خسوف تاثير
باشد در آن وقت ظاهر شود خسوف آن خسوفان بدانند
چنانکه همه اثر در آن وقت ظاهر تر باشد یا قوی تر مانند
تغییرات هوایا بیماری این تصور که هست بلکه اگر حقیر
مرتب باشد رزق و ثمرات کند و اگر بزرگ است است و آن
به کام که آنرا معظم زمان هر یک خوانند ظاهر گردد و معرفت
استخراج آن چنانست که نصف قوس افق یا قوس الیلیل را
بر شش قسمت کنند تا اجزای ساعات موجود آن روز یا
آن شب پیرون آید و آنکه ساعات هر یک را زمانی بنامند
چنانکه فصل میان مطالع طلوع هر یک و مطالع غروب هر یک
بگیرند و ایر بود از ابتدای روز یا شب با وسط و قوس هر یک
بر اجزای ساعات زمانی آن روز یا شب قسمت کنند ساعات

موجود پیرون آید از ابتدای آن روز یا شب تا زمان وسط
هر یک آنرا بدو اذده نسبت دهند نسبت معظم تاثير نما
باشد بعینه **و اگر ساعات وسط هر یک** و ایر کنند و تطابق
ند که در قسمت کنند و نسبت دهند شاید **و اگر** پیرون
غروب هر یک و مطالع هر یک بگیرند و قوس بعد نام کنند و حد
و هشتاد و درجه را قوس کل هر نسبت که قوس بعد را قوس
کل باشد نسبت زمان معظم تاثير زمان هر یک همان بود
و اگر بطریق عمل خوانند که بدانند بکتاب علمی رجوع باید کرد
پایان احکام الفصائل کوکب **و اگر** **الفصل** کوکب
بر انواع است چون قرانات و قسیدیات و ترسیات
نیتیات و مقامات **و اگر** قران میان زحل و مشتری باشد
قران علویین خوانند **و اگر** میان زحل و مریخ بود قران کسین
خوانند **و اگر** میان زهره و مشتری بود قران سعدین خوانند
و اگر نیرین بود اجتماع خوانند **و اگر** میان مقبره و اقصاب
بود اقراق آن کوکب خوانند **و اگر** میان کوکب و یکی از
عقدتین بود محاسده خوانند **و اگر** قران علویین کسب مراتب
و قسیدات بر اقسام است و ما قران صغری را که بهر بیت
سال هرات شود تقریبا احکام خویشم گردد و دیگر کار اگر عمر و قضا
کنند و کتابی که موجود است بیان نیت افش و الله اعلم و الله
قران صغری است که تازه گردانند دولتی را که کسب و لایل قران

اوسط بدیده آمده باشد یعنی شخصی از اهل آن دولت و لای کرد
و یا قوی گرداند حال آنکه کسی را که وای باشد و این یکجاست
و نمی گفت اولای قرآن است و قرآن سابق بر آن دولت
و اولای طالع آن صاحب دولت **و اگر** موافق باشند
دلیل از دیاد جاه و دولت بهمان شخص باشد که موجود است
و اگر مخالف بود او را رد کند و دیگری بدیده آید که طالعش
موافق اولای قرآن باشد و امکان دارد که در بعضی مکان ظاهر
شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند اما قوت و ضعف
و مدت و عدت و صورت و سیرت هر یک مناسب کوب
مستحالی و معتبر و مستوی باشد **و اگر** استیلا و رذل را باشد
و او بد حال صاحب آن دولت نهان و ضرب و مقصد
و ظلم و بد نفس دعا و دروغاقل باشد **و اگر** مرغ با او باشد
یا ناظر خاصه بعد از مدت و قتال و بی رحم و مفتن و چو
و بد اندیش بود و در مدت دولت او مردم در برنجخت
که راند و بر خلائق نامبارک باشد و اسایش از آن مملکت
که او در وی باشد بر خیزد و هر کوب که در خانه او باشد یا
تدبیر خود او را دید یا نور آن کوب بوی منتقل گردد
ناجیت یا اقلیمی که بان کوب منسوب بود در تحت
تصرف آنکس در آید و ملوک آن مملکت را مسخر و منقاد
خود سازد و بد آنها بد بندد و بد اعتقاد و بی آزار باشد و سخته

نشر انگیزی و فسق اشتغال نماید و اثرات در زمان او قرار
بی مقدار و از ازل او باشد مرفه و معتبر باشد و انوار پلاط
بظهور رسید مناسب دیگر دلائل از اصول و قریب باشد
چهاره یا دینگی **و اگر** رذل نیک حال بود و صوفی و بوی مفصل
پیر خد که این صفات در وی موجود بود اما اکثر فضل
نیاید و کار بهتر باشد و از شر باز ایستد **و اگر** مشتری
در قرآن مستحالی گردد و او نیک حال بود و در مدت آن قرآن
بر که ظهور کند عادل و عاقل باشد و حمیز و نصف و یکگاه
و رحیم و سلیم و عقیق و ضعیف و مصلح و یک اعتقاد
خلائق در ظل دولت او آسوده و مرفه باشند و خرافی
و از دانی بود و انوار را احاطه مردم رسد و اثرات را قلع
و منع کند و ابرار علیه گردند و باغث و حرمت باشند
و از همه باب ارباب فضل بدیده آیند و ارباب البر را
روشن و بد و مردم خیرات و طاعات راجع و ساعی باشند
و شفقت و رافت در خلائق بدیده آید **و اگر** ضعیف بود
این حالها بر تو سطر بود و آن دولت زود سیری گردد
و باید که دلائل قرآن اوسط با دلائل قرآن اضعف تطبیق
دهند بوقت احکام کردن و اگر درین روزگار این
طریقه متروک و مندرست است از نمارت بهمت حربی و بی
و اگر قرآن تحسین دلیل شود و تمام است خاصه اگر در طایفه

دلیل بود بر ضعف حال امرای لشکرمان و اهل قلاع و جبال و
کفرتماری این طایفه و خروج مدعیان و قلع بنگران و
مضرت رسانیدن با کابرد اشرف و فتنه بزرگ بدید
آید و حرکت سپاه و غارت و قتل و تلفت اموال خلائق
و اضطراب حال سلاطین و برزگان باشد و خون ماقی و
مصادره و خرابی افتد حاکمه در شهرهای که سرچ سرطان
و مثلثات آن منسوب بود و آفت نباتات و غلات
از موش بود و آخر مدعیان و سفلگان که خروج کرده باشند
که قتل و شکوب گردند و این قرآن در حد هر کوب
که واقع شود بسبب فتنه آن کسانی باشند که بدان حساب
منسوب باشند و آن طایفه را نیز آفت رسد و اگر این
قرآن بعد از قرآن علی بن باشد یا وقت اشغال دولتی از پیش
عظیم تر و ظاهر باشد و بعد از آن قرآن سعد بن است
و آن دلیل امن و آسایش خلائق است حاکمه آنکه در مرج
حوت واقع شود و آن دلالت کند بر سعادت و سلامت
خلاق و از زاری و فراقی نعمت و صلواتش مان و در وقت
ابواب البر و برآمدن حاجات مردم و صحت بیمار
و بسیاری آبها و خوشی هوا و سلامتی کشتهها و مردم یا
بارداری و بیاض و عزت اشرف و علما و نواد و تنک
فرزند آن مقبل و کثرت سورتها و ثواب و غلبه اهل حق

و بسیاری ارتفاعات و نباتات در غبت خلائق نجات
و مبرات و بیم چنین اگر در وقت قرآنی یا نزد یک ظهور
دولتی اتفاق افتد در مدت آن قرآن و آن دولت
خلائق مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و عدل و انصاف
بغایت باشد بعد از آن قرآن دیگر که اکب است در
برج اتنی عشره **و ان شری**
و زل در صل دلالت کند بر زوال حال دشمن و فروپاشی
و قوت اشرف و حدود و ظهور مادتشان بر درک
و کسانی که دین و ایمین مشرقتانزه کنند و حادثهای نو
بدید آید و نقصان جور و ستم بود و در وقت صلوات
و بنیاد نهادن عمارتهای عالی و اشغال دولتی و دوستی
ملکی و حرب و ضرب و جانب مشرق و اعظیم و م
و ج ل ۲ دلالت کند بر فتنه و حرب در حدود
مشرق و اعظیم سیوم و اجتماع لشکرها و جنگی در آن
ولایتها و تسکی طعام و مردار شدن قومی و سار دادن
حرب و بیماریهای دمی و قتلها و آفت سران سپاه
و احتراق مواضع و آفت کوفتهان و در بند شدن
راهها و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و بیکی
هوا و حستن رعد و برق **و ج ل ۲** دلالت کند بر ستم
و بارندگی اگر وقت آن بود در برج مطربان و زمان و تلفت

ازواج و دشواری وضع حمل و طرب در پیران و ترکی هوا
و کساد بی لباس و عطریات **د ل ۲** دلالت کند
بر ضعف حال اصل دیوان و تجار و زیرکان و دوشستن
خطوط مرده و نواقی و تزدیر و خیانت در خلیق و کساد
بازارها و اراجیف و بیماری و ماغی و خرید و فروخت برده
و کوسن و افت کشته و رعد و برق و سرما و لغات
نرخا و نهادن تممت بر خلیق و نیمه **د ل ۲** دلالت
کند بر تباهی احوال عامه و رسولان و عورات حامله و
اطفال و طالت خاطر و اخبار و رنج و در توقف امتنان
مهمات و ابر و باران بی منفعت **د ح ۲**
دال بود بر استیلا و حدت و حرارت بر فزاید و زرا
و ایمان و قوت حال اهل سلاح و جدال میان خلیق و
دین و مذہب و فتنه میان امرا و اشراف و قتل
و کرمی بود و وقت آن و عزت آلت عرب و قتلها
بوجه قصاص و بیمارها و اعرار و اکثر تاثیرش در
مشرق و عراق و اقلیم سیوم باشد **د م ۲**
دلالت کند بر کثرت کلاهها و سرکاری ازدواج و غفلت
در زمان و اهل طرب و میل علما و اشراف بملک و طرب
و سر آمدن مراد و اعتماد بود و خراجی لغت و شدت تباهی
و کثرت خیرات و رونق عبادتخانهها **د س ۲** دلالت

کند بر قوت حال تجار و اهل بازار و اصحاب دیوان و ظهور
موجودان و رونق ارباب توحید و تحقیق و راستی در خلیق
و رغبت مردم بعلوم و رسیدن مسافران و اخبار خوش
و وقوع معاملات باطنی و علاج بذر فتنه بیمارانی و اظهار
حق در است آمدن تدبیرها و رونق کتب و اسباب کثرت
و برده و باد و صفای هوا **د س ۲** دلالت کند بر
رونی حال عوام و سلامتی مسافران و رسولان و امن باینها
و خبرهای خوب و کشت و گی هوا و آسانی وضع حمل و بادهای
معتدل و باران اگر وقت آن باشد **د ح ۲** دلالت
کند بر مضارعت میان ازواج و وقوع طلاق و فراق و کثرت
خسوف و زلزله و رسوای زانیان و بیماری در زنان و عطربان و
و ابر و بارندگی و طرب در ادبانش **د ح ۲**
دلالت کند بر ساختن آلت حرب و رغبت مردم بقتنه
و جمعوت تجار و اهل بازار و خواست از رعیت
و برخواستن آواز دهل و غیر و نهادن تمتهای ظهور
کتابان و مناقضان دشمنان و رحمت عامل و کتاب و
در ارجیف و خیانتها و مردم و غلبه در دین و طرار
و قطع طرق و فتنه در ماصیت مشرق و زدن در محتاج
و رعد و برق **د ح ۲** دال بود بر جمعوت عوام
و بیم موت زنان حامله و کفرهای رسل و فتنه باینها و لغت

از دواج و ریح اطفال و بیماری از حصه و سرخه و گرمی هوا
د ه د دلالت کند بر نیکی حال و پیران و صنایع
 و تجار و رغبت خلایق ملهو و کثرت بیع و شترای برده و آتش
 و تجار و تاریکی هوا و رعد و برق در دواج بازارها و جنگ
 و صل میان بازاریان و مخالفت زنان و مردان و بسیاری
 لوا **د ه د** دلالت کند بر شادی عوام و رسولان
 و عورات عالم و کثرت تولد و تناسل و بارانهای نافع اجزاء
 نیک خاصه در حد مشرق **د ر د** دلالت کند بر تیزی
 بازار قصابان و بیع و شترای برده و سلاح و نیک شدن هوا
 و زیرکی در خلایق و بسیاری خنده و شنبه و طس اری
قرآن کوکب و ریح تور دلالت کند بر بزرگی دوزان و دهمقان و ارباب بیوتات
 قدیمه و بسیاری زرع و آبادانی غارتها و نرها روی کرانی
 بند و پیم بود از زلزله و فراخی نعمت شود و کسادگی بازار
 و بیماری در کو سفزه و کاد و امن و صل در جانب جنوب
د ه د دلالت کند بر ضعف حال اهل سلاح و اعرا
 و قسده و تشویش و قوت سحکان و آفت مکاران و قتل
 و قطع اعضا و تباهی علات و بنات و بسیاری گرم و ملخ
 و زلزله و هراس در مردم و جستن رعد و برق و سرما در
 وقت آن خاصه در اقلیم سیوم **د ه د** دلالت کند

بر سر چهاران و سلامتی زرعها و گیاهها و حصوت از دواج
 و بی حال زنان و مردان و ارباب مناسی و ملائمتی و دران
 شدن چهار میان و نشاندن و پیران و کادی بازار برده
 خاصه در ناحیه اقلیم پنجم و شترهای تور
 دال بود بر عداوت میان بازار و ریح تجار و لیل و نون
 و غره و همت میان مردم و اراجیف و فساد و زرعها
 و بیماریها و مانعی و شدت حال مسافران و تفاوت خفا
 و پیدا شدن کرد و غبار و ظلمت هوا و جستن رعد و برق
 و سرما در وقت آن دلالت کند بر کثرت
 ابر و باران و سلامتی بنات و کاد و کو سفزه و اندوه
 زنان و سردت هوا دلالت کند
 بر مضارعت میان برکان و رحمت این طایفه از سفدن
 اطمینان و آفت بنات از نور و ملخ و گرمی و پیوست
 هوا در وقت آن دلالت کند بر دران
 شدن نعمت و سلامتی مرد و عت و فرج و عفت در
 رمان و مطرب و طرب در زرا و علما و اید و ساختن
 زیستها و کثرت سوریها و کجاکها و صحت پیران و جوی
 هوا و راحت خلایق و رونق البواب البر
 دلالت کند بر سعادت فقلا و اهلان دیوان و تجار و رونق
 بازارها و دیانت در مردم و رسیدن قافله و خبرهای

الوان کجست در علوم و حقیقت **دلائل** کند
بر فراخی نعمت و راحت و ثبات و آمدن اخبار و رسل
و بسیاری جهاد بایان و قوت برزگرا و گمان و عورات
حاکمه و سهولت وضع حمل **دلائل** کند بر
کثرت فسق و چیرا شدن زنان و بدید آمدن در دهن
و افت ایشان و بیماری مطربان و زنان و کثرت مار و کک
و مارکی هوا و تفاوت اسعار **دلائل** کند
بر اندوه تجار و اهل بازار و زیان در معاملات فظا
شدن کدبان و طاران و صوحن چسبیده و جایگاه
هولناک و فساد مزروعات و دواب و ریح و عسل
و متصرفان و کثرت کذب و تهمت و بدی حال و هوا
دلائل کند بر اوج حیف و خیرهای دروغ
و ریح عامه مردم و زنان حاکمه و آفت حیوانات و
حصومات عوام با ابله سیاه و تفرقه هوا
دلائل کند بر رونق تجار و اهل بازار و تیزی بازارها
و خیر در معاملاتها و آمدن اخبار نیک و سلامتی مردم و رواج
درازانی و رسیدن مسافران و فرخ محصولات و ارباب
دوا و دین و برودت هوا و ماران نافع
دلائل کند عوام و بزرگ را و گمان و جمع آمدن
زنان و بسیاری دواب و شادی مطربان و مساکین

دلائل کند بر سلامتی مسافران و رواج هوا
و بسیاری عمارت و زراعت و برودت هوا و ظلمت
آن **دلائل** کند بر بوی عذرا **دلائل** کند
دلائل کند بر ظهور علما و حکما و ساجدین کتابها
و نهادن ایشان و کجاست و در دین و مذهب و سعی مردم
در طلب فضل و رواج علم طب و نجوم و ظهور مردم
فقیح و حقیق مادی سخت و مساد اشجار و عمارتها
عالی و خروج خورج و اسیر کردن و عادت و مغرت خلایق
و هراس از امراض مملکه حاصه در ناحیه مذهب **دلائل**
دلائل کند بر تیره شدن اخضر و امراض دمو
و سودای و بر حاستن و ب و ظلم و پستم و قتل مشابه
و پوست هوا و مادیهای مخرب و ظلمت هوا و
افت اشجار و عمارت و خرابی و دست بر آوردن
بدکاران خاصه در اقلیم سیوم **دلائل**
دلائل کند بر ناسا کاری و محنت خواتین و فساد
و دشواری وضع حمل و اسقاط اجنه و اندوه ارباب
طرب و بیدان و زوال و مین **دلائل**
کند بر کثرت اوجیف و خیانتها و تهمت و ریح و
متصرفان و بیماری جوانان و کساد بازارها و اندوه
مخمره و بیم از مرگ مفاجات و حصومت میان خلایق

و کرانی طام و خساد اشجار و جستن باد و باران و
در عید و برق و جت علوم رماضی و بدی حال اهل
تأمین **در باب** دلالت کند بر تیرگی هوا و باران
فی نفع و تشویش عامه و جک و ملک و مادی
مخالفت و ضعف بارانها **در باب** دلالت
کند بر مخالفت و زراد و صومت میان اکابر و پادشاهی
خاصه در میان اشرف و بی رونق عبادت خانه
و جستن مادی کرم و تمذ و اراجیف و بدیدادن
آتشها در هوا و قتلای مافوق و خیانت کتب
و مصادره اعدای دولت آنها **در باب** دلالت
کند بر قوم اهل ملاح و بسیاری خیرات و اعانت
دعوات و راستی در خلائق و نکاحهای خیر و رادح
فرزندان مبارک بی و طرب و روز او و عظم جستن
مادی خوش و صحت پادشاه و کثرت طام و
بارندگی نافع و سعادت زمان **در باب** دلالت
کند بر رونق اهل بازار و رغبت مردم بخت و ملاقات
و علاج بیدیرفتن پادشاه و سلامتی مسافران و جستن
مادی خوش و فرح ارباب و دوا وین و اهل فضل
و اظهار حق و نورش و فواید راست و خوبی اشجار
و اطمینان و بارانهای خوش **در باب** دلالت کند

بر آمدن خبرهای خوش و بد و نیکی زمان طام و بارندگی
و بسیاری نعمت و کسادی کارهای **در باب** دلالت
کند بر رنج و طسیران و فسق و فجور و ضایق و غلبه زاینان
و آفت اشجار و بستن نکاحهای فی رغبت و استقامت اجنه
و مخالفت ازواج و رسوایی بکاران و بیماری ابرویان و
بارندگی **در باب** دلالت کند بر تشویش خلائق خاصه
و پیران و متصرفان و تاجران و اهل فضل و بیماری جوانان از
صرح و منع باد و صعب و خساد اشجار و محرقه و بایامی طرق و
ریاح مضرة و کثرت لواط **در باب** دلالت کند بر بدی
حال عوام و کثرت فتن و کذب و اراجیف و باد موانع و ملاقات
کتب **در باب** دلالت کند بر رونق دوا وین و تجارت و
اهل حرف و امانت در خلائق و تعلیق و تشوق میان خلق
و مردان و سلامتی اشجار و اشمار و رفتن بادهای خوش
و رسیدن اخبار درست **در باب** دلالت کند بر
کثرت نکاحها و توالد و تناسل و شادی در زمان و بارندگی
خوش و مسافران و فرح رسولان **در باب** دلالت
کند بر تردد رسولان و مسافران و شادی عیال
و متصرفان و جستن بادهای و کثرتان و اضمحلال
نرجات **در باب** دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و مرد و رفتن
دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و مرد و رفتن

تو می و غلبه اشرف بر اذل و ملالت و ناقتین بران
و آفت کشتها و بزرگ شدن ناکسان و شدت سرما
در وقت آن و خرابی جایها از آب خاصه در سواحل و مثل
دلالتهای کینه بر فتنه عظیم و غلبه کردن
مردم سفله و زحمت از دزدان بزرگان و آفت بکاران
و فساد و فتنها و خرابی و غارت در قریب و ارمیه مغربی
و بابل و آفت بنات از ملج و در دیها و آفت سران
سپاه و جمع آمدن لشکرها در آن مواقع و احوال
دلالتهای کینه بر اندوه زمان و ناقتین و
اهل طب و غلبه کردن آنها و قوت سرما و ضعف کرما
در وقت آن دلالتهای کینه بر ارجح
و بی حال دریا و تجارت مردم بازار و ارباب دیوان و مایه
بها و شکستن کرما و کثرت ایها دلالتهای
کینه بر اندوه زمان و مال در آن و کدورت هوا و سرما اگر
وقت آن بود و ملالت عوام و فحاشات دلالان
دلالتهای کینه بر حکومت میان امر و زرا و زحمت مسافران
دریا و ترجم ملوک و اکابر بر مجبوسان و خرابی بنود و
اشترار بر ابرار و مغلوب و محذور کشتن ایشان و فتنه
ایها دلالتهای کینه بر سعادت بزرگان و
اهل کشف و فرج و خلائق و خرابی نعمت و بسیار طب

در زمان نایبه و شادی و زرا و قضاة و علماء و صحت بیماران
و از دانی و سلامتی مسافران دریا و بارانهای نافع
دلالتهای کینه بر اجتماع افاضل در مجلس اکابر و رونق دیران
و متصرفان و صحت در خلائق و سلامتی مسافران دریا و
خلاصی بنیان و ظهور موصدان و حق گویان و بادهای خشک
دلالتهای کینه بر بسیاری بارانها و آبها مفید و رسیدن
مسافران دریا و فرج زمان و بزرگی کردن با امر دان و نگاهها
خبر و بیخ و شراب و جواهر آبی دلالتهای کینه بر
شرمی زمان و مشغول شدن به عمل و سقوط انجده و بیماری
مطر به و بارانهای سخت و انکسار کرما و تارگی هوا
دلالتهای کینه بر بسیاری ارجح و درج
و سد طرق و دست بر آوردن دزدان و فساد سفوفان
و ضووت اعصاب و ظهور غارتان و زرا اتمان و بدکشتن
ایها و تجارت و سختی تجار و اهل بازار دلالتهای
کینه بر بسیاری ارجح و دشواری وضع حمل و ف و
آبها و ظلمت هوا و دل مشغول عوام الناس و هراس
در مردم دلالتهای کینه بر رسیدن مسافران
از دریا و رونق کار و غاصان و طاحان و بارانهای و برودت
هوا و طب در خلائق دلالتهای کینه بر فرج
زمان و مطربان و جمع آمدن ایشان در سوره و جمیت

خلایق و بر آمدن کار باستانی و اخبار نیک و بار نیک
 دلالت کند بر زیرکی عوام و تیری با دانا و خواندن نظم و شعر
 و حکایات و حرکت رسولان و کشتیها **قرآن کوکب**
برج امه قرون ششمی در فصل در برج امه
 دلالت کند بر ظهور بادشاهان از حد شرق و اقلیم رابع
 انتقال ملک و نهادن رسمهای غریب و بسیاری سوختن و خن
 و غلبه کردن سبیل و میل خلایق بصید و داشتن و خوش
 و تفاوت اسما و دلالت بر کمان **دلالت**
 کند بر فتنه و آشوب در نهایت شرق و سوختن جایها و
 و قتلها و بزرگان و نهب و غارت و ظلم و پستم و حرکت
 لشکرها و شدت کراما و مهتر رسانیدن خودیات انسی و
 و خشی و استیلا و حدت و حرارت بر فراضا
 دلالت کند بر بیماری زنان و معینان و انکسار حرارت
 و بیم موت زنان حامل و میل خلایق بفسق و فجور و کساد
 زمینیت **دلالت** کند بر بسیاری اراجیف
 و نیمه میان خلایق و میل نمودن مردم بنار استی و غدر و
 بکرا انداشیدن در حق یکدیگر و اندوه تجار و محرمه و اندوه
 شدن از بزرگان و در دیها و ظلمت هوا
 دلالت کند بر اندوه عوام و مسافران و دشواری قضی
 حل و تارکی هوا و در توقف آمدن امور

دلالت کند بر مخالفت میان پیران و اکابر سیاه و قوت
 اهل سلاح و صده ارباب عایم و بیماریها از حرارت و خن
 فاسد **دلالت** کند بر امن و صحت خلایق
 و بسیاری درم و دینار و طب و اکابر و ایمان و عفت
 اهل طب و بسیاری سوره در رونق و در القضا و اندام
 پیوا **دلالت** کند بر رونق امور الهی و خیر
 و قوت و پیران و تجار و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس
 اکابر و حسن باد طای کرم و شدت کراما و صفای هوا
دلالت کند بر تجار و تنوع هوا و رونق
 حال بزرگان و بزرگ زادگان و سلامتی خویشان و
 بر آستی خلایق **دلالت** کند بر تارکی هوا
 و طب و در اهل سیاه و مخالفت از وایج و حرارت
 و در زغان و کوهکان و میل نمودن ایشان با فغانی بکند
 و بدنامی خدام و محادوم و اهل غنا و اوقار
دلالت کند بر ما و خشک هوا و سساری شیب و اخبار
 و سوسوم و اراجیف و حیات در خلایق و چپا دمادق
عزت الت حرب و ستور و بیماریها
 دلالت کند بر ابر و غم و بیماری زنان و عامه ویدی
 پیوا افت رسولان و جاسوسان
 دلالت کند بر عشق باری میان زنان و امر و حق و عتال

هو ارمیل خلائق لطف و غور و تیزی باز دارد
دلالت کند بر بخار و باران و جمع آمدن زمان و طوفان
در شن عوام تفریح و صحرای حرکت و مسافران
و زیادت شدن آبها **دلالت کند بر آمدن**
کاروانها و بسیاری معاملات و رونق بازارها و غلوعها
قرآن لولک در سبیل آن ستره
دلالت کند بر آفت فزودات و خرابی جایها
و بیم زلزله و حوب و آشوب و تازه شدن دولتی
و تغییر در امور ممالک و سرما در وقت آن در بودت
هو و سستی و بیماری **دلالت کند بر فساد**
بنات و زلزله و خرابی بقای و بر حاستن فتنه و شو
هو **دلالت کند بر زلزله و زمان و مطربان و**
مخالفت از رونق و شدت سرما و خرابی لباس و غیر
دلالت کند بر غضب اهل دیون و در واقع
و فرو بستگی بازارها و اندوه تجار و اعمال و اراجیف
و غم و تهمت میان خلائق و سرما و تفاوت اسعار
دلالت کند بر اشتقاق حال زمان و اهل
نسبت و در ماندن مسافران و برایشانی عوام و غیر
دلالت کند بر اندوه اکابر و ایمان
و نالیدن از انحراف اهل سپاه و استیلاء حرارت بر

مفرج ایشان و فساد اطمینان **دلالت کند**
بر سلامتی غارت و بنات و عمارتها و صلح میان
مردم و میل علماء و حضرات بطرب و لذت و اعدال
هو و خوشی **دلالت کند بر قوت حال**
اصحاب دیون و اعمال و تجار و اهل بازار و وادان خبرها
یک و بستن مادی و مفید و سلامتی فزودات
و رونق ابواب البر و رونق بازارها و راستی در مردم
و حق پرستی **دلالت کند بر فرج عوام**
و اطمینان راهها و بسیاری عمارتها و شادی زمان و
و اطفال **دلالت کند بر حصولت از رونق**
و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زن
و مطربان و بیماری طبقات زمره و تاریکی هو
دلالت کند بر استیلاء حرارت بر راهها
و حصولت اصحاب دیون با ارباب سلاح و علبه
کردن عوام و اراجیف و در دیها و مکر و میل در خلائق
و بدگشتن هو **دلالت کند بر فتنه زن**
و مطربان و بیماری ایشان و درج مسافران و حصولت
عوام **دلالت کند بر تعلق و تعلق میان**
زمان و افراد و ساختن نیرنجات و کاد و آشنی و غیر
و کدورات و بسیاری صحرای و مفرج و خلائق و ظهور مکرکان

و تغییر هوا **د** دلالت کند بر عو و سیما و
آمدن زمان و مطربان و بسیاری نعمت و ارزانی و شکلی
عوام **د** دلالت کند بر رونج اسواق و کثرت
معاملات و آمدن کاروانها و رسولان و میل مردم
بجایات و اخبار و غم در هوا **قرآن کواکب**
چین **د** دلالت کند بر قوت احوال و قین و کردنی غلات
در رونق خاندانها و قدیم و بدید ملتی یا دولتی و تغییر
در اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح و دانایان
و داننده الحان و اصوات و بسیاری باد و باران **د**
د دلالت کند بر قنقه در جانب مغرب و بیماریها
خونی و انت نکریان وید کارانی و ظلم و ستم و قضا
هوا و درختها و قتل و دردی و سرما اگر وقت آن بود
د دلالت کند بر طرب و شادی در ابل
رستاق و پیران و بالا گرفتن ترخها و موافقت ارجح
و رونق مطربان و کثرت استعمال اوتار و فرامیوشی
سرما اگر وقت بود **د** دلالت کند بر ارجح
و تفاوت ترخها و حصومت در عوام و بیماری در
مردم شریف و اظهار ماطل و قی و دشمنی روانده
علا در میان و تغییر هوا و سرما **د** دلالت کند

بر طالت عوام و زمان عالم و بسته شدن راهها
و ظلمت هوا و ارجحیت و حیرت خلایق **د**
د دلالت کند بر ضعف حال امر او ابل سلاج و فقرت
وزیر او اشرف و تغییر هوا و بیماریها از گرمی و خشکی
د دلالت کند کثرت جمعیتها و فرادان
شدن نعمت و عدل در حکما و راستی در خلایق و
دقیق نکاحها خیر و صحت خلایق و سعادت خواتین
و رونق ابل طرب و یارانهای خید **د**
د دلالت کند بر آمدن غیرهای درست و دوستی در زرا
با ابل دیوان و حبسین و بادهای سخت و علاج برین
بیماران و اعتماد هوا **د** دلالت کند
بر اندوه عوام و زمان زاینه از امر معروف و توبه
این طایفه و توج باد و خلاص مسافران از ورطات
د دلالت کند بر کثرت فسق و فجور و میل
مردم و زمان با فعال بایسته و حصومت ارجح و
استقاط اجنه و بیماری مطربان و آمدن باد و باران
و ظلمت هوا **د** دلالت کند بر اندوه حال
و متعفن و ارباب دیوان و ارجحیت و رخ تجار و
ابل بازار و رعد و برق و بادهای تند و اظهار سخنان
و مدی هوا و بیماری و خیانت در مردم و اشتغال بخیل

دولت کند بر ریج زمان عالم و کیسه داران
 و در ماندن مسافران و برپولان و آفت طاق
دولت کند بر قوت عالم دیران و
 فاضلان و ثقات دین طایفه و محبت میان زمان
 و امر دان در وایج بازارها و فرج تجار و مسافران
 و تنبیه در هوا **دولت کند بر طرب زنان**
 و از استن محاسن و وقیع سهراب در رسیدن مسافران
دولت کند بر رعیت زمان لفته و آهون
 و حرکت مسافران و اوصاف عوام و کشفن محلات
 و بارندگی و سه ما اگر وقت بود **فرمان کواکب**
برج و سیلاب قرآن شسته و فصل در مع قوت
 دولت کند بر ملا کوفتن کار خرد و یاکان و تفوق جتن
 بر بزرگان و انتقال دولت از خاندانی و دید آمدن ملکی
 بزرگ و دیگر کون شدن رسمها و حروف و فتن بسیاری
 از زمانه دران و بر غایت فتنه و حرب در اطراف
 عالم و حربی جایها بآب و غرق شدن کشتیها و خرج
 لشکرها و هب و غارت و قتل خاصه در شمال و وسط
 اقلیم چهارم **دولت کند بر حمار و قوت**
 و فرورفتن ملکی و ذوالقدر و بر خاستن آشوب بزرگ
 و تسلط عوام بر مخدایم خویش و خوف در خلایق و آسیر

نامگان و کج کردن دودمان و غرق شدن سفین و دست
 بر آوردن دزدان و فداکاران و خرابی از سیدهای
دولت کند بر افت زمان راینه و کمر قمار
 و اندوه از باب رود و سپرد و شدت سرما و خرابی
 سواحل و تلف مروعات و ظاهرت شدن ابرنا غلیظ
 در وقت خویش **دولت کند بر شوش ابل**
 بازار و دود و این و تجار و زبان فرادغان و سرما و بخت بدان
 و برف و از احیف و بسته شدن راهها و کوهانی نرختها
دولت کند بر کوشاری رسل و جو آسمین و
 در توقف ماندن مهمات عوام و بارانهای بی نفع
 و ظلمت هوا **دولت کند بر علیه کردن**
 امر و اهل سلاح بر دوزخ و اشتراک و قوت اشتراک
 بارندگی و تلفت اموال خدایق **دولت**
 کند بر بسیاری بارندگی و طرب در دوزخ و بزرگان و اهل
 علم و سلامتی مردم در بار بار و توبه فب ق و اشتراک
دولت کند بر افراد ما بانی جنگ و بار
 و خلاص مجوسان و سلامتی مسافران در بار و وایج درونی
 اسواق و اخبار راست **دولت کند**
 بر اسالی و قطع حمل و از غم خلاص شدن زمان و عوام و کم
 شدن ظلم و پستم و بارندگی **دولت کند**

دلاالت کند بر کثرت باران و سرما و فاش شدن شش و فتنه و فتنه
در لشکر باری و مردم ناپاک و سقوط اجنه و علت در دلاالت
تناسل و ناله و مغمینان **دلاالت کند بر خوف**
خلایق و ظلم بر اهل خوف و فتنه و کشته شدن آنها و کثرت
لوط و مکروه و غدر و کشتن سخنان دروغ و کثرت و ضایع
از بیمه نوع و بد کشتن هوا **دلاالت کند بر**
اندوه زمان و بیماری ایشان و خصومت ازواج و محبوس
عوام و ناله ایشان از بد کاران و اهل ستم **دلاالت**
دلاالت کند بر کثرت فواحش و چیرگی امر دان و دروغ
خاران و مقامان و رسیدن مسافران دریا و باران و کثرت
سخت **دلاالت کند بر بد حالی اهل فقر و زجر**
و آفت فاسقان و زیادت شدن آنها و سرما و یسار
زمان حاصله **دلاالت کند بر کوفت و کوی خلایق**
و درماندن مسافران و رسولان و تیزی باز آردا و از حیف
و باز آمدن و سرما و سخت **قرآن که اکبر و بزرگ**
قرآن شریف و اصل و برج و قوس دلاالت کند بر
ظهور شخصی که سخن از اعمی را گوید و دعوی نبوت کند و
دین و شریعت نهد و مردم را بجهت دعوت کند و از علم
تعبیه آگاه باشد و مردم بدان سبب بر او رغبت کند
و طایفه مفسد و کفر دانه طایفه موحود و تفرات عظمی

آید در امور دین و دول و تبدل در صفات و نفوت مردم
واقع شود و حادثها بواجب و امور غریب روی نماید
دلاالت کند بر قایم کشتن حرب و فتنه
و بکار داشتن انواع اسلحه و اندوه و محارفات و غارت
و قتل و آفت اسب و اهل سیاه و نقصان آنها و وقوع
امراض حاده **دلاالت کند بر تشویش خاطر**
زمان و مطربان و تلف اجنه و کدورت هوا و مضارعت
ازواج و کساد بی لباس و سدت سرما **دلاالت**
دلاالت کند بر طالت اصحاب دیوان و تجار و اهل
حرف و از حیف و قلت نفوذ و سستی باز آردا و
کوشش خطوط مزوره و کشتن محلات و ظهور مردم غمناک
و کذاب و متعبد و معربد و بد کشتن هوا و سردت
آن و نارسایی کارها و بیماری جوانان و اندوه خلایق
دلاالت کند بر ضعف حال عوام الناس
و زمان حاصله و اندوه مال داران و مسافران و سرما
اگر وقت آن بود **دلاالت کند بر بسیاری**
مجادله در علوم و خصومت ایمان و اشتراک اهل خوف
و غالب شدن بزرگان بر ناکسان و کرما در وقت آن
دلاالت کند بر کثرت تزویج و تزوج
و رعیت علماء و بطرب و صلح میان خلایق و صحبت باری

و بر آمدن مهات و توبه بدکاران و مارندگی مانع
دلالت کند بر رغبت مردم معلوم و ادب و شای
ایل حرف و تقرب ایل دیوان بوزرا و کشتن نخن
حق و جستن بادنا و اعتدال هوا **دلالة ۲۰۰**
کند بر آسانی وضع حمل و مصالح میان مردم و سلامتی
مسافران و خلاصی مجوسان **دلالة ۲۰۱**
کند بر پیشانی از وروج و طرب در ایل صلاح و سرما و بر
و تلف جبین و رغبت زنان بکارهای نابیندیده
دلالة ۲۰۲ دلالت کند بر ملالت و پیران و محی سبانی
و از باب فضل و کساد و بی بازاری و تنیم بر رعیت
در رعیت مردم ملوای و ترویر و مار استی در خلایق و
اراحیف و موم و تغیر در هوا و بیماری از شکم
دلالة ۲۰۳ دلالت کند بر رجحان و ایل سیاه و
محبوسی رسول و اسب و تشنگی کار زنان **دلالة ۲۰۴**
دلالت کند بر فراغت خاطر و دوقتی بکار و ایل حرف
و حال و عشق بازی میان زنان و مردان **دلالة ۲۰۵**
دلالت کند بر سلامتی مسافران و خوشه لی رسولان و
صلح عام و فرخ زنان و مردان و بارندگی و سرما **دلالة ۲۰۶**
دلالت کند بر برودت هوا و بارندگی و تردد رسولان و
مسافران و آمدن اخبار ملوک **دلالة ۲۰۷**

دلالة ۲۰۸ دلالت کند
بر تغیر در آوازه احوال عالم بزرگ شدن حسان و کوچکی
و بی وجودی مردم شریف القلب و بر آوردن بنای محکم
و عمارت های استوار و خرابی و حسف و ارجیف و
زیادت شدن حیوانات و بیماری و سرما و قلت
بارندگی **دلالة ۲۰۹** دلالت کند بر قوت امر و ایل
حرب و در ساختن بار رعیت و روشن این طایفه رعیت
نقد و رغبت مردم بصید و جرات نمودن از باب
پیوتات قدیمه و خرابی بعضی مواضع و خشکی هوا و ادات
کو سفند و بزرگامی **دلالة ۲۱۰** دلالت کند بر
بری احوال خواتین و اصحاب لهو و طرب و بغیرت
وضع جل و ماسازکاری از وروج و بیماری خرمین و
ابرهای سیاه و شدت سرما و برف و شاد
در پیران و دقایق **دلالة ۲۱۱** دلالت کند
بر شدت سرما و برف و جلید و ارجیف
و مکر و خیانت در خلایق و ماروای بازاری و تنگی
طعام و دلمشغولی ایل دیوان و بکار و محترقه
دلالة ۲۱۲ دلالت کند بر گرفتاری رسولان
و جاسوسان و توقف مسافران و بد شد راهها
و قوت سرما در وقت آن و طلعت و حصول غم

د ولایت کند بر صفت حال در را
و علما و اشراف و بیماری و مذلت درین طبقه
در بنجیدن از امر او اهل سپاه وقت او یابش و
مردم قداش و ضرر رساندن بشریفان **د** **د**
د ولایت کند بر اصلاح پذیرفتن کارهای اکابر و پیران
آمدن از اندوه و صلح میان ازواج و بار ایستادن
زمان آید بیا و توبه بعد کاران و نیک شدن کارها
و اعتدال هوا و امن و طریقی **د** **د** ولایت
کند بر حستن یادها و سر ماور و واج بازارها و غلبه
کردن دشمنان و قوت حال دیران و متفرقان و پنجه‌ها
از هر نوع **د** **د** ولایت کند بر محافت
عوام با دادن عطا و فضائل و انکار در میان و
امید خلاصی گرفتاران و حرکت مسافران **د** **د**
د ولایت کند بر فتح ابل در اهل سلاح و رعیت بودن
مردم بغض و مجرور و رونق خواران و قواداں و بسیار
بارنگی و سازگاری ازواج **د** **د** ولایت
کند بر بسیاری از رحمت و رنج کار و اهل حسرت
و کشتن سخنهاي محال و دروغ و وقوع لواط و جلهاد
کارهای ناق و بد گشتن بود و منفعت در فرایجا چتن
رعد و برق **د** **د** ولایت کند بر بهر اس عوام

از ایل سپاه و بی رونق بازارها و توقف مسافران
و دشواری وضع حمل **د و ط** دلالت کند
بر رونق تجارت و ایل بازار و خبرهای راست و نشاط
در خلائق و میل نمودن با غلام و کردن سحر و غش و غیابی
میان زنان و آمدن و سرما و برف **ه و ز**
و ال بود بر قوت حال عامه و مسافران و صلح میان
خلائق و سرما و بارانگی و کشتن و شکار و راهها
ح و ط دلالت کند بر تیزی بازارها و بسیاری
بیع و شتر او شدت سرما و بارانگی و منفعت تجارت
کردن **ک و گ** در بیج و **ل و ز** در آفتاب
د و ح دلالت کند بر عرب و قسقه و قصد کردن
برزگان بیکدیگر و در ورقتن قومی و بر آمدن طایفه و
برزگ شدن دوزان و آسیب رسانیدن به برزگان
و ملک دشمنان و تغیر در سیه های مردم **ز و ح**
دلالت کند بر جمع آمدن لشکرها و دلیری نمودن اگراد
و احشام و خوایی جایها و اقامت پیران و سیاهان
و امراض دموی و هراس در مردم و در ورقتن مکه
نامی از یوتوات قدیمه **ح و ل** دلالت کند
بر غلبه نشاط در پیران و کشتن و زدن و سوزان
در اهل رستاق و کوسایا و برزبان و در رفتن میان آرزواج

و کما حای بی رعیت و شدت سرما و جلید **دلال**
 دلال کند بر کثرت اراجیف ویدی بود و سرما و
 کساد ی باز دارد و ملالت تجار و محترمه و خیانتها و میراث
 مردم از انواع **دلال** دلال کند بر اندوه
 حقایق و بیم زمان حامل و زحمت مسافران و ظلمت
 و بدگشتن آنها **دلال** دلال کند بر بی لفت
 امر و دور او پهای قضا و لایحه و آفت کی استیگر
 و بد شدن هوا و یادها بر بی منفعت و غریب کننده و کثرت
 بر سرزکان **دلال** دلال کند بر صفای
 هوا و فرج در علم و اشرف دولت زمان و رونق
 مطربان و جستن مادی خوش و صحت خلایق و
 بر آمدن حاجات و کثرت طعام **دلال**
دلال کند بر کثرت باد و شدت سرما و بجماع
 اکابر و فضلا و میا حشر در علوم و امانت در مردم
 و رونق باز دارد و فرج تجار **دلال** دلال
 کند مرغ عام و عفت در زمان و کثرت حیرات و طاعت
 و سلامتی مسافران و صفای هوا **دلال**
 کند بر بسیاری باز آمدن و سرما و پهای زمان و فقر و نود
 و او باشد و سقوط او و ازاد دلا در احوال **دلال**
 دلال کند بر شک و باک میان مردم و خواست

از رعیت و ستم بر اهل حرف و اطلاق عمر و تمت بر یکدیگر
 و ظهور مردم خاین و نام دهنده حال و تجار و بدگشتن هوا
 سرما **دلال** دلال کند بر رونق تجار و اهل بازار و
 طرب در حال دوستی میان زمان و آمدن و سختی سرما
دلال دلال کند بر سلامتی مسافران و زمان و کساد
 عوام و باد و نم و سرما **دلال** دلال کند بر یادها
 و ضرایف کونا کون و کردن نیرنجات و افسونها و حرکت
 قران کو اکب **دلال** دلال کند بر زمان **دلال**
دلال دلال کند بر کثرت آنها و آفت حیوانات
 آبی و معیر در ادیان و جدول و خروج سلاطین و حرا
 جاییا بآب و تفوق جستن سفکان و حلا سفا من و
 و ضایع میان ملوک **دلال** دلال کند
 بر عرب در طرف مدلول آن و جوشیدن دریا و غرق
 شدن کشتیها و آمدن سیلای مضر و بارانها
 محذب و آفت حیوانات آبی و یکن که پیوست کند
 دیگر شواهد **دلال** دلال کند مرغ خواتین
 و خدام و اهل طب و شدت سرما و دشواری وضع
 حل و کساد قماش و دانشی **دلال** دلال
 کند بر بسیاری اراجیف و نقصان آنها و اندوه
 حال و تجار و مردم بازار و اهل فضل و کساد و تنگنا

و تشنگی دامها و وقوع سرما **دلالة** دلالت
کند بر آنده عامه و مسافران و زنان و بدکشتن هوا
و آبها و ظلمت و سرما اگر وقت بود و نشو و نش
مالداران **دلالة** دلالت کند بر استیلاء
صدت و حرارت بر مزاج ایله و اثرات و مخالفت
اهل سلاح یا معارف و ایمان و غالب شدن ابرار بر
و قویه بخار و امر موعود و رونق احتساب
دلالة دلالت کند بر امن و فراغت
خاطر و وقوع جمعیتها حاصه میان اکابر و اعالی
و فراخی نعمت و کثرت خیرات و بارانهای نافع و
سلامتی کشتیها و مردن شمشیر ظلم و رونق الواب
البر و کما صفا و خیر و شادی علماء و قضاة و رعیت
مردم معلوم **دلالة** دلالت کند بر ترحم
و رزای و اکابر بر اعمال و اهل بازار و فضلا و صلوات
این طایفه از آنده و باد های نمناک و ماندگی و کما
مسافران دریا و میل مردم بتوبه و اصلاح و ایمنی و
فراوانی نعمت **دلالة** دلالت کند بر زیاد
آبها و سلامتی کشتیها و دیانت عوام و غفلت زنی
و قویه بدکاران **دلالة** دلالت کند بر چیرگی
زنان بر مردان و وقوع کما صفا و کثرت بارندگی

و بچ مسافران دریا و نعمت و رضای خصوصاً بر جوانان
و محاریم و بیماری این طایفه **دلالة** دلالت کند
بر بدی حال متصرفان و تجار و اهل بازار و بکساد چرخ
و کثرت خیانت و نعمت میان خدایق و ارحم
و باد های تند و آفت حیوانات آبی و عرق شدن
کشتیها و تغییر هوا **دلالة** دلالت کند بر بچ
مسافران و آفت کشتیها و کثرت بخار تیره و
زنان و زنان و مکرده عوام **دلالة** دلالت کند
بر موافقت میان زنان و مردان و رونق مطهران
و رعیت مردم ملهو و لعب و آمدن خبر های نیک
و بارانهای مفید **دلالة** دلالت کند بر جمعیت
میان زنان و محرمات و رونق عوام و مسافران دریا
و باران نافع و مهانیها **دلالة** دلالت کند بر رونق
قضایای شرعی و اصلاح ذات البین و بارانها
در وقت در زیادت شدن آبها و حیرت کار و اهل
بازار **دلالة** دلالت کند بر کما
در وقت اصرار هر کوی که بگو بگو محرق
باشد مفرقی بدان کوی عاید شود مانند امراض عاده
که پیرانت کند در آمدن صحیفه بواسطه و قربت
دلالة دلالت کند بر

ملوک قدیمه و دلقین و اهل صحه اندوده اگا برهاری
خرمن و پیوست هوا و نقصان معادن و شکوفه و قنده
در جانب شرق و اقلیم رابع و قنده یکی از معارف
دلت بوی متصل بود دلالت کند بر بکبت
مردم شریف و سلاطین کوسفندان و سوزان **اکرم**
بوی متصل بود دلالت کند بر حرکت لشکر و بیماری
اهل سپاه و فساد نفوذ و ارباب معادن و آفت
حیوانات و بدی هوا **اکرم** بوی متصل بود دلالت
کند بر طالت زمان و برودت هوا اگر وقت آن باشد
و کساد زینت **اکرم** بوی متصل بود دلالت
کند بر غمی طسه اهل دیوان و تجار و محترمه و انوار ضیاء
و تهنیتها بظهور آمد **اکرم** بوی متصل باشد دلالت
کند بر قتل طعام و اندوده عامه و زمان حامله و آفت
شکوفه و رسولان و مسافران **اکرم** بوی متصل در غنچه
نگی دلالت کند بر موت برگی و شکلی طعام و آفت
حیوانات و مخاطره زمان و دلقین و فساد نباتات
و سردی وقت آن **مشرقی** بوی متصل باشد دلالت
کند بر فراخی طعام خاصه که زحل در سنبه بود و بر کمره
رسیدن بر قضاة و ائمه **اکرم** بوی متصل بود دلالت
کند بر پیوست و فساد نباتات و حیوانات در لوله و

معدن و خرابی و رت **اکرم** بوی متصل
دلالت کند بر طالت زمان و مطربان و سرما در وقت
آن و از رانی **اکرم** بوی متصل باشد دلالت
کند بر فساد رزقها و زمین لرزه و سلاطین و ارجیف
و اگر گران **اکرم** بوی متصل باشد دلالت کند
بر سرما و طالت هوا و طالت عوام و ریح مسافران
اکرم بوی متصل بود دلالت کند
بر بیماری و موت و شکلی طعام و آفت ظهور و آشکار
و قنده بزرگان و قنده در زمین مغرب و باد و آفت
مخفی و مضره **اکرم** بوی متصل باشد دلالت
کند بر ناخوش شدن یکی از اشراف الناس و سایر اشیاء
و کمتر رسد **اکرم** بوی متصل باشد دلالت
کند بر مخاطره ملوک و امراد و غلبه کردن در زمان و قاتم
شدن قنده و گرفتار شدن بعضی از سپاه و ظهور
مدعیان **اکرم** بوی متصل باشد دلالت
کند بر زیان زمان و مطربان و سرما در وقت **اکرم**
بوی متصل باشد دلالت کند بر ارجیف و بادهای
ناخوش و بکدر و بر میان مردم و رحمت کتاب فضلا
و خصوصت محترمه و هلاک یکی از این طایفه **اکرم**
بوی متصل باشد دلالت کند بر بخوری زمان و عوام و سخت

مسافران در سولان استراحت
کنند بر قنیه در شمال و عراق و کرانی و اقلید و جوق شدن
سفایین و نقمان و زوال کردی بوی متصل
بود دلالت کند بر فراخی و غلبه ابل صلاح بر فساد آن
دافت ملک حراسان بوی متصل باشد
دلالت کند بر حرب و قتل و خروج مردم غنیمت و مفتن و
منگوب شدن این طایفه و نقمان آنها
بوی متصل بود دلالت کند بر ملالت زمان و ابرو
تیره و بادنگی و سرما در وقت آن
بوی متصل باشد دلالت کند بر لشکرش در جانب
ایمل و فارس و محنت تجار و اعمال و بی بارانها
بوی متصل باشد دلالت کند بر خوف
از زلزله و سیلها و اقلید کشتیها و ریح مسافران در
غزت طعام استراحت
دلالت کند بر کمیت اعیان و اشراف و مصادره
تو انکران و کینه داران و محبوست ملک و تلف یکای آن
طایفه بوی متصل باشد در ریس عرب
فتنه افتد و اقلید حیوانات و برده رانیز و کینه
بوی متصل بود در ماجیت مشرق
حرب و قتل خرد و وفادار و معادن و غنای عرب

و کمیت بر رکان بوی متصل باشد
دلالت کند بر اسب رسیدن بریان و ابل طرب
و اقلید ابل هوا و شرفانی بوی
متصل باشد دلالت کند بر ملالت و پیران و ابل
و دیوان و جنگ در بازارها و کثرت دعاوی
بوی متصل باشد دلالت کند بر سردت هوا و
کمیت مسافران و پیکان و خوف از بیماریها
دلالت کند بر ملالت
وزرا و سادات و قضاة و مالیدن از مفسدان و هر یک
در احکام خارجانی بوی متصل بود در خربان
فتنه خیزد و کرانی و ریح کا و کوسفینه و صلیکی هوا
بوی متصل بود دلالت کند بر آشوب و حرب
ظلمه و حرکت سپاه و اقلید بنات و قلع طعام
بوی متصل بود دلالت کند بر فراخی
فتمت و از زانی و اندوه طنبه بان
بوی متصل باشد دلالت کند بر تشنگی ابل بازار و
و کدی و طلمه و سرما بوی متصل بود
دلالت کند بر ملالت عوام و بدی حال مسافران
و زمان در بند آمدن راهها استراحت
دلالت کند بر فتنه و رنجیت مغرب

و ششم آفت ملکی عادل و برایشانی دراز و علما و
باده نشاند **فصل** بوی متصل بود دلالت کند بر
آفت در قتها و بیماری خلائق و مکرانی و مادی مفر
و **فصل** بوی متصل باشد دلالت کند بر حرب
و قتل اشرف و اتفاق میان اکابر و ستم و تباهی
میوه **فصل** بوی متصل باشد دلالت کند بر
به حافی زمان و مطربان و وقوع کلاهها بی خبر و خراج
نعمت و صحت پیاوران **فصل** بوی متصل
باشد دلالت کند بر جستن مادی سخت و رونق
دار اتفاق و تلف مال خلائق و حصول مردم
فصل بوی متصل باشد دلالت کند بر غوغای
عامه و بارندگی و جدای میان از خراج **فصل**
فصل دلالت کند بر اندوه علما و اعیان
و نوکران و زیاده و حیوانات بی و سلاخی سارن
و **فصل** بوی متصل بود دلالت کند بر بر
خاستن آشوب در جانب شمال و کرانی و موت بر کلا
فصل بوی متصل بود دلالت کند بر حرب و خون
ریزش و عرق کشیده و حرکت لشکر یا بوم غارت
فصل بوی متصل بود دلالت کند بر بیماری
و لوکان و بارندگی سخت و سرما در وقت **فصل**

بوی متصل بود دلالت کند بر بیماری باران و رونق
عمال و کثرت خیرات و فراخی و از رانی **فصل**
بوی متصل بود دلالت کند بر بارانها و آمدن مسافران
خاصه از دریا و حصولت عامه **فصل**
فصل دلالت کند بر آفت چهار بایان
خاصه که سفند و بزداسب و استیلا و حدت و حراره
بر خراج ملوک و اکابر و قتلهای نهانی در جانب شرق
و اقلیم رابع و حرکت سپاه و شیخون **فصل**
بوی متصل بود دلالت کند بر موت یکی از معارف
وجود سلطان **فصل** دلالت کند بر آفت
بزرگان **فصل** بوی متصل باشد دلالت کند
بر بایان و فراخی نعمت و استفاضا و بیماری زمان
فصل بوی متصل بود دلالت کند بر جستن
رعود و بروق و قوت فتنه و احتراق مواضع و
بدید آمدن التماسها در هوا و رواج بازار سلاح و
ستور و برده **فصل** بوی متصل بود دلالت
کند بر شوش سافران و مطع طرق و عرق سخاوت
و اندوه زمان حامل **فصل**
دلالت کند بر برایشانی حال امر و اهل سلاح و ناخوشی
قوی و حرب و فتنه در جانب جنوب و شیخون و خوار

نهانی **مقتضای** بوی متصل بود دال بود بر آفت کاو
و شتر و غلات **مقتضای** بوی متصل بود دلت
کند بر گردنی بزها و مکروه رسیدن ما شرافت **مقتضای**
بوی متصل بود دلت کند بر بیماری زمان و مطربان دست
مزروعات و شدت سرما در وقت **مقتضای** بوی
متصل بود دلت کند بر سرما و خشکی و بیماری کوکان
و عمال و تجار و باد های ممل و اراجیف و نوم
مقتضای بوی متصل بود دلت کند بر ریح میافران
و سرما در وقت آن دانه و زمان و بسیاری نعمت **مقتضای**
مقتضای دال بود بر خون ریزش
و بیماری و تشویش و اراجیف در جانب مغرب و خشکی
هوا و مخالفت امر و آفت بدکاران **مقتضای** بوی
بود دلت کند بر فرزدن ملکی و بیماری و بای و افرق
جایها **مقتضای** بوی متصل باشد دلت کند بر آب
رسیدن محارفات و فساد اشجار **مقتضای** بوی متصل
باشد دلت کند بر آمدن بارانها بمالونه و تندرستی و آزار
قماش و بریشانی زمان و امر دان **مقتضای** بوی
متصل بود دلت کند بر جستن باد های تند و صافه و
اراجیف و احتیاج خلایق کمالیات **مقتضای** بوی
متصل باشد دلت کند بر وقوع شیخون و درماندن میافران

و در میان دین زمان و حامله دانه و تمام **مقتضای** بوی
مقتضای دلت کند بر جری و حرب و طرف بایل
و فارس دارمینه صغری و غلات لشکر و آفت ملوک
شمال و عرق کشیتها و نقصان آبها **مقتضای** بوی متصل
بود دلت کند بر وقوع شیخون و خروج مدعی و فارس
و خراسان **مقتضای** بوی متصل کند بر
کشت آبها و ایمنی دانه و علما و قضاة **مقتضای**
و اگر زهر بوی متصل بود دلت کند بر جستن بادها
تند و جبک در بارانها و اراجیف **مقتضای** بوی
متصل بود دلت کند بر غلبه عامه و خرابی از باران
و ریح میافران **مقتضای** بوی متصل کند بر
دلت کند بر بیماریهای زمان و خادمان و مطربان
و مردم ظریف و شریف و اقلیم هم **مقتضای** بوی
متصل بود دلت کند بر موت رهبره گویان و بردوت
هوا و ملاک شخصی نامی دانه و علما و ایله **مقتضای**
بوی متصل باشد دلت کند بر کثرت نعمت و مادی
تحتل و سلامتی حیوانات **مقتضای** بوی متصل
بود دلت کند بر وقوع آشوب و امراض دموی
و خون ریزش و فساد اهل صلاح **مقتضای** بوی
متصل بود دلت کند بر وقوع امور ماضیه و نعمت

و تفرس که در هر وقت ان **بوی متصل**
باشد دلالت کند بر باران و رعد و برق اگر موسم بود
دانه ده عامه
دلالت کند بر بچ زنان و خواجہ سربان و اصحاب
طب و زینت و فساد نباتات و حیوانات و باران
قوی و در زانی لباس و تماش **بوی متصل بود**
دلالت کند بر تباہ کشتن غلها و آفت حیوانات
و سرما و خشک **بوی متصل بود دلالت**
کند بر آند ده مباحون و بزرگان و رعد آلهوا
بوی متصل بود دلالت کند بر مخالفت
از و ج و آفت زنان و کودکان **بوی**
متصل بود دلالت کند بر وقوع سرما و آزار جیف
و متشوش **بوی متصل باشد دلالت کند**
بر آند ده مسافران و فساد نباتات و حیوانات عامه
و سرما **بوی متصل بود دلالت**
کند بر وقوع امراض و کثرت بادها و تنگی میوه
و منع و شری برده **بوی متصل بود دلالت**
کند بر بیماری سخت و آفت اشجار و آند ده بزرگان
بوی متصل بود دلالت کند بر نعمت
فرزاد و نعمت بر ایام و صفات **بوی**

بوی متصل باشد دلالت کند بر خرابی جایها و اسقاط
اولاد و آزار عام و آفت میوه **بوی**
متصل بود دلالت کند بر علاج بدیر رفتن و بادها
خوش و رونق بازارها **بوی متصل باشد**
دلالت کند بر حرکت مسافران و دلالت عامه
بوی متصل بود دلالت کند
بر کثرت بارانها و آبها و جانوران آبی و فساد
حال زنان نریند و کثرت نکاحها **بوی**
متصل بود دلالت کند بر عرق سفینها و خرابی
از آبها و تیرگی هوا **بوی متصل بود دلالت**
کند بر بارانها مفید و نعمت بسیار و سلامت کشتها
و نکاحها بزرگان **بوی متصل بود دلالت**
کند بر بارانها مضر و سرما و آسیب اهل دریا **بوی**
بوی متصل بود دلالت کند بر آمدن بارانها سخت
و حرکت مسافران و خصوصیت طایق **بوی**
متصل باشد دلالت کند بر آمدن بارانها سخت
و خرابی ارسیلها و درخ مسافران دریا و تغییر هوا
بوی متصل بود دلالت
کند بر ضعف حال اقصاء و فضا و اهل دیوان
و تجار و اهل بازار و دہلاک معارف و درج حال متفرقا

بوی متصل بود دلالت کند بر حسن باد
ضعیف بی منفعت و اندوه خلایق
بوی متصل بود دلالت کند بر وزیدن باده های خوش
و سلامتی چهار بایان و معادن و پیاری بزرگان
بوی متصل باشد دلالت کند بر خوف
و خطر و آشوب و قدر و قتل ماحق
بوی متصل بود دلالت کند بر بیماری زنان و مطربان و کسادی
قشاش و خطر
بوی متصل بود دلالت
کند بر که ورت هوا و بجز و تجارت و اهل انظار و اندوه
عوام الناس
دلالت کند بر فساد و دواب و نباتات و حجت تجارت
و اعمال دیوستان هوا و باد جنگ
بوی متصل باشد دلالت کند بر خرابی بقاء و تلف و هلاکت
و زلزله
بوی متصل بود دلالت کند بر گرفت
رسیدن بعمارتها عالی و بی رونقی ابواب ابر
و مجادله و علماء و فضلاء
بوی متصل بود
دلالت کند بر بیماری چهار بایان و آهسته آهسته اق جواهر
ارضی و کرانی
بوی متصل بود دلالت
کند بر آفت زنان و کودکان مار سیده
بوی متصل بود دلالت کند بر سرما و ظلمت هوا و

دل عوام و زنان آهسته آهسته اقی عطار در در مشت با دیکه
دلالت کند بر رونق دیوانها و قوت فضل و تصرف
و تجارت و اهل بازار
بوی متصل بود دلالت
کند بر بیماری خلایق و باده های مضر و که ورت هوا
و آفت اشجار و عمارتها
بوی متصل
بود دلالت کند بر حسن باده های سالم و صحت
مردم و آمدن خبر های خوش و رونق کار
بوی متصل بود دلالت کند بر ریح زنان حامله و فساد
حال معیان و تجارت
بوی متصل باشد
دلالت کند بر بختن هوا و نم و اندوه عامه
بوی متصل بود دلالت کند بر آفت
مرز و عات و زیادت شدن آبها
بوی متصل بود دلالت کند بر خرابی جایها از آب
و آفت نباتات
بوی متصل بود دلالت
کند بر سلامت حال مسافران دریا و بارانهای نافع
بوی متصل بود دلالت کند بر غرق گشتنها
و فساد حیوانات آبی
بوی متصل بود
دلالت کند بر ریح زنان حامله و فساد شراب داران
و کثرت لواط و خیانت در مردم
بوی
متصل باشد دلالت کند بر غلبه آبها و بیم و رسیلهای

و تجارت کارخانه و رونق عام مردم میان حکام
محاسن محاسن در علم و ادب دلالت کند بر رونق
احوال ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و یهودان و
بندهکان و بسیاری عمارت و زراعت و آبادانی جایها
و جغرافیای و ظهور زلزله بی علم از رستاق و مغرمان
و خبر دادن از معینات و قوت از باب جبال و کوه
نشینان و امانی صحاری و خلاصی مجوسان و سلامتی
زیر و سوزان **محاسن در علم و ادب** دلالت کند
بر خلافت آنکه گفته شد و امر اضداد را کش از مادی
سودا و وقوع جنون و قتل و افسوس و یزیدیان
و جذام و هراس مردم و کثرت نواد و زاری و ظهور
مکر و ظلم و قریب و فساد حیوانات و غلات و
گر خاری مردم کوه پایه و تلو داران **محاسن در علم و ادب**
دلالت کند بر نیکوی حال در راه و آیمه
و علماء و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس
و کثرت تقصد و صدق و امانت و دیانت و صلح
میان مردم و امر معروف و نکاحها و فراخی و امانی
و کثرت نفوذ **محاسن در علم و ادب** دلالت
کند بر ضد آنکه گفته شد و معادله توانگران و پیکار
اشراف و اعیان و تنویر مفتیان و قضاة و وقوع

نامشروع و ضعیف دین داران و اتفاق میان برکن
و بیماری سخت چون دیکه و تشنج در دل و بدگشتن هوا
و کزانی و اذیت حیوانات اهلی **محاسن در علم و ادب**
دلالت کند بر قوت حال امر اشراف و شکران و نصایان
و شبانان و توبه بدکاران و فرونشستن فتنه و
ظهور مردم خود ستا و زرق و بزرگی حسن سلک
و اجتماع اهل سپاه **محاسن در علم و ادب** دلالت
کند بر ضعف حال سپاه و اهل سلاح و اذیت
در دادن و بدکاران و رسوای این طایفه و جنگ
میان یزدان و زندق را بهما و کثرت فتنه و کارها
و ناشایسته و بر حاسن حرب و قتل و تشویش
محاسن در علم و ادب دلالت کند بر قوت حال
ملوک و سلاطین و اکابر و ازدیاد جاه این طایفه
و عدل و انصاف و در حکم و کثرت زردیم **محاسن در علم و ادب**
محاسن در علم و ادب دلالت کند بر بیماری و خوف
اکابر و خمران هر قومی و کثرت درد چشم و دل
و شکستن اعضا و فساد نفوذ و افتادن از بلندها
و از ستور **محاسن در علم و ادب** دلالت کند
بر سعادت حال زنان و مردم و از باب طرب
و کجای خیر و سوزنا و فراخی نعمت و رونق بازار

عظ فروشان در نیت سازان و جوهریان و برآمدن
حاجات **مجموعه ادب و ادب** دلالت کند بر
طلاق و فراق میان ازواج و بیماری زنان و طبع
بیماری ز مرد و بیان و کثرت فسق و سحر و وی
ساده زنگان و علت آلات تناسل و مکاشفات
بی رعیت **مجموعه ادب و ادب** دلالت کند
بر سکی عالی فضلا و اهل دیورن و تجارت و مردم بازار
و کثرت سر و شری و امانت در مردم و کثرت سخنان
حق و موعظت و راستی در عدول و آمدن اخبار
صحیح و صحت چهاران و رواج کتب و پرده **مجموعه ادب و ادب**
عظ و ادب دلالت کند بر فساد و کثرت
و ضعف و ما غما و خطا در تدبیرات و دلالت عال
و متفرقان و تجارت و اهل بازار و افت طيور و ظهور
مناقصان و کثرت تحت و نیمه و بیماری و کثرت سخنان
پهلو و نفوذستن خطوط مروره **مجموعه ادب و ادب**
دلالت کند بر آسانی وضع حمل و آمدن مهات مردم
و سلامتی مسافران و بارانهای نافع و سارکاری و طبع
و عوام مجامعه **مجموعه ادب و ادب** دلالت کند بر ضعف
حال زمان و استقامت اجنه و صرع در کودکان و نفوذ در
کار بیان احکام اجتماعات و استقبالات

معلوم شده است که اجتماع قرآن نیرین است و استقبال
مقابل ایشان و امتلاء و نیز خوانند و این هر دو نظر
را در امور عالم ترکیب اثر تمام است پس واجب
انکه طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و کسب
پیوت و دلایل آن حکم کنند چنانکه درین نسخه باز
نموده شده و مثال نیز اراد کرده شود انشاء الله تعالی
مجموعه ادب و ادب که در صورت طالع یکی ازین دو فتح الباقی
واقع شود اتفاقا مدلی که دال باشد بر تغییرات
هوا مناسب آن حکم کنند و بهم چنین در دلایل حرب
و آشوب و کراتی و از رانی تا مل کنند خاصه آن اجتماع
و استقبال که مقدم باشد بر بیان و تفصل آنچه در خاطر
آید بعد از استخراج دلایلی از سر و اعت خاطر و حکم
درست حکم کنند از اجتماع و استقبال منفرد
شود بهر کوکب که متصل گردد و طبیعت آن کوکب
کیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کردن از صعود و
نخوس **مجموعه ادب و ادب** در صورت طالع یکی ازان دو فتح الباقی
اتفاق افتد خاصه که میان رب طالع و سابع باشد طیل باد
و باران و تغییر هوا بود **مجموعه ادب و ادب** در عاشر باشد دلیل
بیماری بود و بدگشتن هوا **مجموعه ادب و ادب** در رابع باشد دلیل
زلزله و آفت فرزهها و خرابی جایها **مجموعه ادب و ادب** که در مثنی آبی

باشد نقصان آنها و غرق گشتنها بود و سرما حاصل در وقت
خوابش **و اگر** در مثلثه آتشی باشد دلالت کند بر اطلاق
مواقع و ضايعات و جواهر و معادن **و اگر** در مثلثه هوای باشد
بیماری در نوع انسانی و آفت اشجار و طیور باشد
و اگر در مثلثه فلکی باشد دلالت کند بر آفت هواها
و غلات و بیم زلزله و خسوف **و اگر** سود باشد بجای
نخوس دلالت کند بر صحت و سلامتی منوبات
هر یک جنای که کشیم **و اگر** بعد از انحراف نخوس
متصل گردد در اوجیف افتد و مکر و خیانت کند و قتل
و غوغای و دمان و کرائی نرخوا باشد **و اگر** سود متصل
شود امن و رفاهیت مردم باشد و غرت اشراف
و اعیان و شاید بیا از هر نوع و ارزانی و فراخی نعمت
و اگر طالع سرچ باران بود یا صاحبش او کو اکب باران
باشد دلیل دیگر بآن یا بارانهای سخت بار و آبها
زیادت گردد **و اگر** از اجتماع یا استقبال منفرد
شود و بعد از آن ببطارد متصل گردد دلالت کند
بر ابرار و صیغ و سخنان دروغ و خصومت در بازارها
و کساد و نرخوا خاصه که نظر عداوت باشد و قوی تر آنکه
عطارد بنخوس باشد **و اگر** یکی از این دو
موصوف باشد بصفات غلا نرخوا کردن شود حاصل که در

طالع دهم باشد **و اگر** موصوف بود بصفات ارزانی
نرخوا ارزانی شود **و اگر** رب طالع یکی از این دو متصل باشد
و او دال بر غلا و کرائی بود حاصله آن طالع که مقدم بود
بر سال دیگر **و اگر** بجای رطل مشتری باشد و او دال
بر رخص و ارزانی شود و فراخی اطمینان **و اگر**
از یکی از این دو متصل شود بمشتری و او دال بر ارزانی
نرخوا ارزانی شود **و اگر** اتصال بر رطل باشد و او دال بر
غنا کرائی شود **و اگر** در طالع یکی از این دو نخوس
ناظر باشد به اوت یا مکر و نوب دلیل قننه است
و حرکت لشکر و ظلم **و اگر** نخوس یا سیمین
نیرین **و اگر** دلیل مکر و غارت و قتلها
و اگر مریخ بودن در کشت اشعاع نخسین در
طالع عاشر یکی از این دو دلیل سیاهی و شیون و ذل
باشد و آشوب و قننه **و اگر** که در بعضی از این دلایل
مکر مینماید حجت افاده حالت مبتدی را **و اگر**
در حمل دلالت کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و
آفت کو سفند و اندوه عوام و صنایع زروسیم و ظلت
هوا **و اگر** دلالت کند بر فساد نباتات و شکوفه و
چهار بایان و حرکت مسافران و کثرت عمارات و زلزله
و تغییر هوا **و اگر** دلالت کند بر حرارت در جوانان

وزنان و جستن بادنا دافت اشجار و گرمی هوا **دلائل** کندی
باشد و اندوه کتاب و محال و حصول در اسواق
و کثرت معاملات **دلائل** کندی
کثرت آنها و رسیدن مسافران دریا و بزرگی جستن
دوران و زحمت زنان حامل و ظلمت هوا **دلائل**
دلائل کندی بر رونق احوال ملوک و انقضا کردن ملک
و فرستادن فیج و رسول پیش هم و فراهم آمدن کباب
و کشتن اسرار و شدت و حرارت هوا **دلائل**
دلائل کندی بر تغییر هوا و میل مردم به تجارت و جمع آوردن
جیوبات و تعرب عوام پیش اکابر و وقوع نقل و سفر
دلائل کندی بر تفاوت نر خا خاصه
اکبر بر آرد و فروشد و تردد خاطر ملوک و اکابر و تجوی
عامه و کثرت باران و وقوع کاهها **دلائل**
دلائل کندی بر توقف مسافران و گرفتاری جاسوسان
و طالت خلائق و آفت کشتیها و بازنگی و ظلمت هوا
و سرما **دلائل** کندی بر اندوه قصات
و انحراف و ابل علم و آفت ستور و رعیت مردم کاه
آتش و تغییر هوا **دلائل** کندی بر شدت
سرما و برف و در ماندن اهل سفر و رسولان و بسته
شدن راهها و در محن افتادن عوام و ناب رکازی از راه

دفا و حیوانات **دلائل** کندی
خاطر ملوک و اکابر و جستن بادنا و ظلمت هوا
و اندوه پیران و کشت و زنی و ابل صحرای و در ماندن
رسل و فیج و ابل سفر **دلائل** کندی
حرکت مسافران دریا و محاطه کشتیها و آفت
حیوانات آبی و کثرت بازنگی و کوت عوام و بسیار
عسارت جویها و بستن **دلائل** کندی
دلائل کندی بر مودت میان ملوک و اکابر و نوازش
یا فتن و زرد و علما و رغبت حکام بعدی و بسیار
و راحت مشایخ و دما قین و صحت پیران کهن
دلائل کندی بر حصول
اکابر و ستم بر دما قین و آفت ابل قلع و جبال
و اندوه ملوک و ویرانیها و طالت اشرف ارباب
کسان و مصادره توأکران و رونق دار القضا و
فقد و آشوب **دلائل** کندی
بر صلح میان سلاطین و اکابر و امن و اسایض رعیت
و فراخی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات و رونق
دما قین و ابل صحرای و توبه بکاران **دلائل** کندی
دلائل کندی بر حصول ملوک و اکابر و ظلم و

دست بر رعیت دفتنه داشتوب و حرکت سپاه و جزای
در کوه بایها و تغییر ملک و پیاری بزرگان و کرانی ترها
تسبیح میخ و زنجیر دلالت کند بر اقلت میان
سید سالاران و دث قین و ترجم اکابر بر رعیت
و نوارش یافتن کو قوالان و صحرانشینان ارمانها
و نهادن حصارها و رونق دار القضا و احتساب
تسبیح میخ و زنجیر دلالت کند بر غلبه کردن در زمان
و بیدارن و قتل ایشان و حرب دفتنه و اندوه رعیت
و اگر او و پیارهای صعب در وزن راهها و صفاستور
و قلت آنها و افت مرزومات از موش و ملخ
و محبوبی لشکرهای **تسبیح میخ و زنجیر** دلالت
کند بر محبت ملوک و بزرگان و اسایش خلایق و اتفاق
دث قین با اهل سپاه و مسلمان شدن کیش داران
و جمع آمدن سپاه در مشرق **تسبیح میخ و زنجیر**
دلالت کند بر حرب نزدیک و هلاک مکی از معارف
ملوک و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و اندیشیدن
غدر و مکر در حق یکدیگر و استقلال ملک و دولت و حریت
عوام و مالاکرتین ظلم و ظهور مردم شیرتر و کرامت
ملوک و امر **تسبیح میخ و زنجیر** دلالت کند بر
یافتن دث قین و قلعه داران و بزرگان ارمانها

و ترجم کردن بر رعیت و امانی مزایع و تصور و خردنی
اطمئن و تغییر هوا **تسبیح میخ و زنجیر** دلالت کند بر
خواست و تراجم کردن بر رعیت و خشم ملوک بر
بزرگان رستاق و بدیکال بزرگان و مردم کوه پایه
و صحرانشینان و وقوع عداوتها میان اکابر و ضعیفانی
عقار و نقصان ارتفاعات و بهم از لرزه و سرما اگر
وقت بود **تسبیح میخ و زنجیر** دلالت کند بر
عنایت ملوک و سلاطین با بزرگان و درهما مان و
وقع صلح میان اکابر و کم شدن ستم و امانی چایها
و کثرت رزقها و بزرگ شدن دومان و تغییر هوا
مناسب وقت **تسبیح میخ و زنجیر** دلالت کند
بر خصومت میان ملوک و اکابر و حرب و ستم و
حرج سپاه و افت پیران و کشتا و زدن و اندوه
اهل قلاع و جبال و فساد حیوانات و کرانی ترها و غارت
در کوه بایها و نقصان غلات و عمارات و بارندگی
و سرما اگر وقت بود و افت از سموم در کرمان **تسبیح میخ و زنجیر**
تسبیح میخ و زنجیر دلالت کند بر نیکی حال زمان و اهل ملک
و وقوع سوزها در رستاق و کجاستها و موافق اروج و
غلبه کردن نشاط در پیران و فتح دث قین و ارزانی
قشش و رعیت و شدت سرما در وقت آن و بیست

پدر و فرزندان و سرما و بارندگی در وقت آن و بیماری
افعال در زمان **شمس و مشتری** دلالت کند
بر دوستی علما و قضاة با امرا و اهل سلاح و باران
بکاران از شر دشو رو کردنی دستور و عزت است
حرب و طوم و میل مردم بسلاح و تیر انداختن و
عمارت ابواب البر و برج دروان و راه زمان **زحل**
شمس و مشتری دلالت کند بر فتنه میان سادات
و قضاة و اهل سلاح و غضب بزرگان بر نواد و اوایل
وافت اشتراد و بیماری اهل سلاح از غرارت و استیلا
جنت بر حراج اکابر و قتل در ناحیه بر یکی که مشتری
در دی بود **شمس و مشتری** دلالت کند بر فوت
میان امرا و در زمان وقت اهل سلاح و نوادش یافتن
این طایفه از بزرگان و کثرت امر معروف و در وقت دور
القضاء و توبه بکاران دکم شدن شر و شدت
کرنا در وقت آن **مقارن شمس و مشتری** دلالت
کند بر قصد بزرگان و خصومت میان وزرا و امرا
و بیماری ملوک و حکام و مصا دره نوکران و تنگی
علاق و براس در مردم و سوختن و تاختن جایها
و پشم اسیر کردن و خون ریزش و عذر بزرگان
و بیماری جاده و فساد خوردنی **شمس و مشتری**

دلالت

دلالت کند بر قوت حال ملوک و حکام و الفت
این طایفه با علما و معارف و انصاف در خلافت
و بسیاری خیرات اکابر و زیادت شدن ملها
شمس و مشتری دلالت کند بر خصومت
قضاة و ایامه و غضب بزرگان برین طایفه
و کثرت بر علما و مجادله در دین و مذهب
و کمر می هوا در وقت آن **شمس و مشتری**
شمس و مشتری دلالت کند بر صلح میان مادیان
و از دیاد جاده و زرا و اشراف و شادی نوکران
و قضاة و ایامه و آبادانی مساجد و مدارس
و عدل و انصاف ملوک و نقصان جور و پستم
و بسیاری زرو پشم و بیج جوایر و خیرات
بزرگان و فراخی و از زانی و کمر می هوا در وقت
آن **مقارن شمس و مشتری** دلالت کند بر
انزوه و زرا و علما و اعیان و خواست از نوکران
و حیرت این طایفه و محو یودن از ملوک
و تنگی طعام و قنوت نرها و فساد نقد و
کمر می هوا در وقت آن **شمس و مشتری**
دلالت کند بر شادی علما و اشراف و از زانی
و ایمنی و رونق قضاة و سادات و تندرستی خلایق

وغرت لباس و پیرایه و صلح میان مردم
دشتری دلالت کند بر بسکی کارها و ناکامی
ازواج و امر معروف و نهی بر قضاة و علماء
طلب حقوق شرع و ارزانی حریر و قماش و نمناکی
هوای **دشتری** دلالت کند بر
قوت کار بزرگان و سعادت و رزاد و اشراف
و صحت بیماران و بصلاح آمدن امور و قیام
و ساختن زمینها و آرام گرفتن فقنها و غرض
خواتین و اهل طب و آمدن خبرها و خبردگرت
نقد و درونق علماء و فقها و ارزانی
دشتری دلالت کند بر حصول ازواج و
کثرت فسق و بدنامی اهل صلاح و طلب مهور
و اندوه مردم از کثرت امر معروف و نهی
مطربان و شراب داران و رسوای زانیان و
ظهور ضایعات و ناله اهل تقوی و علم از فسق
و آمدن غم **دشتری** دلالت
کند بر رونق و پیران و متصرفان و برده فروشان
و تاجران و اهل بازار و نوازش یافتن این طایفه
از رزاد و اکابر و میل مردم به بوم و آمدن خبرها
نیک و باد و معتدل **دشتری**

دلالت کند بر جدل علماء و وزیران و حصول اهل
بازار و حد و مردم و جستن باد و تیز و در
عدل **دشتری** دلالت کند
بر قوت حال و پیران و مستوفیان و رونق علماء
و فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی
و دیانت در خلائق و سعادت پیشه کاران
و کتاب و تجارت و صحت کودکان و غرت برده
و آمدن باد و باران بسیار **دشتری**
دلالت کند بر کثرت حصول و جدال میان
علماء و فقها و نزاعها جهت دین و مذهب و
دادن فتویها ناحق و ناراستی در مردم و جلها
میان تاجران و اهل بازار و اندوه محترمه و باد و ای
خی لطف و بیماری اطفال **دشتری**
دلالت کند بر سلامتی مردم عامه و عفت زنان
و رونق بازارها و برآمدن حاجات از بزرگان
دشتری دلالت کند بر حدت بزرگان
بر فرومایگان و دشمنی عوام و زمان و تجارت
حصول ازواج **دشتری**
دلالت کند بر اظهار امانت و دیانت در عوم
و بسیاری خیرات و طاعات و سلامتی مسافران

بسفین و از زانی و راست آمدن کار با وصحت بیمار
و بارنگی **تغایر و قشیری** دلالت کند بر اتفاق
میان علما و قضات و آئیم و عوام الناس و مردم سفله
و وقوع دعای شرعی و اندوه مالداران و درمان
مپاخران و رسولان و که ورت **یوا**
شمس و میخ دلالت کند بر قوت امرا و اهل
سلاح و زیادت شدن جاه این طایفه و غلبه حاکم
بر مزاج ملوک و اکابر و عزت ستور و الت
عرب **شمس و میخ** دلالت کند بر مصومت
امرا با اکابر و افت قصابان و صیادان و عبرت
مفسدان و گرفتاری ایشان و بسیاری قصه و غمره
تغییر شمس و میخ دلالت کند بر نوازش حق
سپاه سالاران از ملوک و رونق اهل سلاح
و ساز دادن الت حرب و رواج بازار و پشم
و ضرب در اہم و حرارت هوا در وقت آن
تغایر شمس و میخ دلالت کند بر ظهور حرب
و قتل و آشوب میان ملوک و امرا و حسرت
خواجه و ضربانی مواضع و غارت و ناله خلایق
از ظلم و ستم و هلاک بزرگان و پیمای اکابر و
ضرب در اہم قلب و غلبه کردن دزدان و قطع

الطریق و آفت ایشان **شمس و میخ**
دلالت کند بر موافقت ازواج و آسانی وضع حمل
و عزت طوم و کثرت انکح و که ورت هوا و بارندگی
در وقت آن و رواج ستور **شمس و میخ**
دلالت کند بر شوخی و سیاحت زنان و کساد و باران
و وقوع طلاقها و زرق و حیات میان ازواج و پیکار
زنان و اندوه مطربان و دشواری وضع حمل و
سقوط اجنه از بطون امهات و بسیاری زنا و حق
و گرفتاری و فحشیت زانیان و نکاحهای بی عفت
و خواری لباس و قماش و باد ثانی مضر و جستن رعد
و برق و طغیان هوا و افراط بارندگی و حکم فغان
مثل تر میشان بود **تغییر شمس و میخ** دلالت
کند بر موافقت ازواج و بسیاری سورتا و عزت
برده و ستور و الت حرب و طامعی مجوسان
و ایمنی راهها و کم شدن آشوب و طام و از رونق
و دست کوتاه کردن اهل شر و بارندگی **شمس و میخ**
شمس و میخ دلالت کند بر جرات نمودن
دزدان و محالان و رواج الت حرب و قوت
راه داران و اعمال **شمس و میخ** دلالت
کند بر گرفتاری دزدان و پیمای کو دکان و نکبت

تجار و اهل بازار و تهر و علما و اعیان و اعیان و اعیان
و تنهایی حال کتاب و متفرقان و اداریه
فصل دوم دلالت کند بر محبت اهل دیوان و اهل
و اهل سلاح و درونق صنایع و محترقه و درونج باران
و سلامتی حال تجار و اعیان کاروانها و درونق دارالفنون
و آتش کاران و فسق و فساد و بیج بوده و دواب
و ناهای تند **فصل سوم** دلالت کند
بر حبک و جدل میان امر و اهل دیوان و ستم اهل
سلاح بر محترقه و حیرت تجار و زیان و محاطها
و کثرت خیانات و عذر و قصد بزرگان و ظهور قلابان
و اندوه خلائق و باد ثانی مخالفت و کرمی هوا و
جستن رعد و برق هر یک مناسب و فتنش و
فصل چهارم دلالت کند بر محبت عوام
با اهل سپاه و رفود و اشتغال مردم بخی خوردن
و تیراندازن و آسیب تاخیر **فصل پنجم**
دلالت کند بر خصومت مردم و جدت و حرارت
و زجر اجهاد و وقوع مقامه و سرقت و خیانت و کذب
فصل ششم دلالت کند بر حرکت سپاه
و شادی رندان و عیاران و میل مردم بسلاح
و صید و کدورت هوا و ناهای عوام عهد نامی

فصل هفتم دلالت کند بر حبک و جدل میان
عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها و قصد میان اهل
طایفه و بیماری اطفال و زنان حامله و بدی رایها
و آفت بدان و تغییر هوا **فصل هشتم**
دلالت کند بر مودت میان بزرگان و بزرگان و زنان
و جمعیت نوایان و مطایبان و از و جام مردم بر درگاه
باو شاه و نخوت و عوام **فصل نهم** دلالت
کند بر اندوه خلائق از نزدیکان باو شاه و خصومت
توکلگران و در توقیف افتادن مقامات و تغییر هوا
فصل دهم دلالت کند بر حصول حاجات
از بزرگان و اعیان این طایفه بایکدیگر و عنایت اکابر
با عوام و ترحم ملوک و حکام بر رعیت و شاد
خوابان **فصل یازدهم** دلالت کند بر مخالفت
میان بزرگان و اهل محرم و در خلائق در صحن بباد
و دودن غرامت جرم و در حبش افتادن عوام و
طلب فراسه از مردم و تغییر هوا و کرافی چهره **فصل بیستم**
فصل بیست و یکم دلالت کند بر کثرت سورتا و دود
میان اصمات و بنات و طرب در زنان و مطایبان و درین
اخبار خوش و راحت عوام و بسیاری خنده و لهو
در خلائق **فصل بیست و دوم** دلالت کند بر بخشش

میان مادران و دختران و ضعف حال عطار و یان
و میل هوا بکدورت و برودت و کفایت و کوی در بازارها
تغییر هوا و دلالت کند بر رواج بازار و برآوردن
دعوت آتش و عطر و ساختن پیرایه و رونق زرگون
و طرب در خواتین و شادی زنان و آسانی وضع
حمل و نیکی حال اهل طرب و کثرت ضیافتها و سوره
تغییر هوا و دلالت کند بر خصوصیت میان
زنان و شراب داران و مطربان و بی رونقی این
طایفه و اندوه مخبران و آب کاران و اظهار فسخ
و امور ناشایست **تغییر هوا** و دلالت
کند بر قوت ارباب دیوان و میل خلایق مشرب
و طرب و برآوردن مهمات مردم و تعلق و عشق میان بان
و مردان و رعیت مردم بپادشاهی و خوشحالی بکار
و اهل بازار و رواج عطر و لباس و کرماس و حریر
عزت طوم و دیپوم و اشرافه و باران و سرما در
وقت آن **تغییر هوا** و دلالت کند بر
دوستی اهل قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها
و باد و باران اگر وقت بود **تغییر هوا**
و دلالت کند بر منازعت تجار و اهل بازار و کتاب
و حال و کسادی بازارها و وقوع ایمن کاد و **تغییر هوا**

و دلالت کند بر دوستی اهل دیوان و برآوردن
و تیزی بازارها خاصه برده و کتاب و کاغذ و آنگون
انبار خوش و فرح خلایق و تغیر هوا **تغییر هوا**
دل بود بر بسیاری جنگ در بازار و جدت اهل
دیوان بر عاقت و اندوه تجار و کسادی بازارها و
اراجیف و نوشتن خط و تر ویر و پید آمدن مکرها
و تغیر هوا مناسب وقت **تغییر هوا**
که اکبر در برج قوی رطل و بجل و دلالت کند
بر حرکت مادیات میان جهت محاربه و کثرت
مقاتله و ظلمت هوا و بارندگی و نقصان سرما و نیم
بر رعیت و انوار نشوین در ماهیت طلی و رجا
در چهارپایان خرد **که اکبر در برج قوی رطل و بجل** و دلالت کند
بر حرب و فتنه میان ملوک و آفت بکار پادشاهان
و هراس مردم و مرگ درگاه و کوفت و شتر
و آفت مرزومات و بیم زلزله و خرابی بقاء **که اکبر**
تغییر هوا و دلالت کند بر حشمت مادی
نخک و عزت طعام و بیماری جوانان و آفت
اشجار و انهار و قلت باران و کثرت مقاتله **که اکبر**
که اکبر در برج قوی رطل و بجل و دلالت کند بر نقصان آبها
و قلت بارندگی و سرمای سخت در زمستان و آفت

غلات اوج و فتنه در زمین پادشاه و ارمینه صغری و
بابل و غرق شدن سفین و افت حیوانات آبی
تحویلی فصل نهم دلالت کند بر فساد زرد و سیم
و معادن و غلبه کردن شباه و آشوب در باب الاقوا
و دشت قبیاق و خرابی آن **تحویلی فصل دهم**
دلالت کند بر افت غلات و فتنه ملکی و در جنگ
آمدن اغیار از دست فقر و مصادره توانگران و
کثرت آشوب **تحویلی فصل یازدهم** دلالت کند
بر کمرانی اطو و دما و دمای بجل و بیماری در نوع انسانی
و قتل ابهای چشمه **تحویلی فصل بیستم** دلالت
کند بر نقصان آبها و محاطه کشتیها و نشوین در
آذربایجان و امل و ساریه و تلف حیوانات آبی
تحویلی فصل بیست و یکم دلالت کند بر فقر شدن مادی
شماران بر رعیت و ظهور فتنه در ماحیت مشرق
و بیماری در خلافت و افت ستور و معادن **تحویلی فصل**
بیست و دو دلالت کند بر شدت سرما و فتنه در زمین هند
و جیلان در بح حیوانات و برف و جلیه در نستان
تحویلی فصل بیست و سه دلالت کند بر باد بای خراب کشته
دقنه و عرب و غدر امار و آفت ایشان فتنه ملکی
و موت پیران و کوفی جو بات و قوت زحلیان **تحویلی**

فصل بیست و چهارم دلالت کند بر فتنه بر عامه مردم و قتل
آبها و آشوب در سواحل طبرستان و افت کشتیها
از سرما و سیلهای خراب کشته و در دشت و خط کشتیها
تحویلی فصل بیست و پنجم دلالت کند بر جنگی حال ملوک
و اکابر و حصول جواب و قوت اهل معادن و ضلوع
زرد و سیم و سلامتی در غنم **تحویلی فصل بیست و ششم**
دلالت کند بر فراخی نعمت و سلامتی ستوران
و مزرعات و نهادن بنا یا خیر **تحویلی فصل بیست و هفتم**
تحویلی فصل بیست و هشت دلالت کند بر جنگی هوا
و صیحت مردم و سلامتی اشجار و انهار و نمناکی
پناه و اندوه عوام و قضاة و اثرات **تحویلی فصل**
بیست و نه دلالت کند بر قوت حال در زواری و عیان
مملکت و ارکان دولت و بارانهای مفید و سلامتی
در مردم دریا بار و فراخی نعمت و امن راهها **تحویلی**
فصل بیست و دهم دلالت کند بر رونق حال ملوک
و سلامتی و کثرت نقود و آرامش شدن خزان
و ستم و جور بر رعیت **تحویلی فصل بیست و یازدهم**
کند بر سلامتی کشتیها و صیحت خلافت و در و اج بازارها
و سفار هوا و اکابر و عیان **تحویلی فصل بیست و دهم**
دلالت کند بر اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد

و باوان و خزان و قیمت و کباب دی باران و ارزانی آن
تویل شتری بقرب دلالت کند بر قنقه و آشوب
و جزو و سهم بزرگان بر خدای و قطع طرق و باد و باران
می نفع و غرت طعام و تلف اموال **تویل شتری**
بقوس دلالت کند بر خوشی بزرگان و کثرت خیرات
و سلامتی حیوانات و بسیاری نقوه و اعتدال هوا
تویل شتری بکبک دلالت کند بر سلامتی حیوانات
و اعتدال هوا و اندوه سادات و قنقه **تویل شتری بدو**
دلالت کند بر تنگی حال خدای و ارزانی و غرامی قیمت
و کثرت شدن کارهای بسته **تویل شتری بچیت**
دلالت کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای نافع و قوت
حال سادات و علما و اثرات و سلامتی کشتیها و
کثرت غارتها **تویل شتری بگل** دلالت کند بر قوت
حال اهل سپاه و نیکی چهار بایان و غرت طعام و حرکت
سپاه **تویل شتری بخو** دلالت کند بر اندوه اهل
سلاح و بیم زلزله و فساد و اظهار خیانت و
افت میوه **تویل شتری بخو** دلالت کند بر خشم و نزو
کردن مردم و حصومت و مبارزیت و حرب و قنقه
سبب غالب کردن حق و یل و غلبه و پیروزی و پیاری سبب
غلبه حق **تویل شتری بدو** دلالت کند بر قنقه و غارت

و غارت

و غارت و نقصان آبها و تیره شدن رودها و غرق
سفین **تویل شتری بدو** دلالت کند بر خشکی هوا
و گرمی آن و تبارهای بی فایده و مضرت از سبب
تویل شتری بسبب دلالت کند بر فساد و مزروعات
و خرابی جایها و بیم زلزله و تغییر هوا **تویل شتری بپیران**
دلالت کند بر اندوه پیران سپاه و اهل سلاح و قنقه
نزعها و جستن بادهای گرم و پیوست هوا **تویل شتری**
بقرب دلالت کند بر قوت حال لشکریان و اهل
حرب و قنقه در افرایجان و حرکت سپاه و قتلهای
ناگه و بناحق و حضور سپاه با اهل بازار و پیاری و غو
و کثرت فسق و فجور **تویل شتری بقوس** دلالت کند
بر قنقه پیوست هوا و دوستی از رعیت و افت
اکابر و حرب و پیوست **تویل شتری بکبک** دلالت
کند بر اعتدالی هوا و زیستمان و قنقه در زمین و بند و قوت
حال اهل ارض و فسق و فساد و نیکی احوال ارباب شر و
فساد **تویل شتری بدو** دلالت کند بر فساد و حال
او بانش و جستن بادهای تند و طالت حکما از شراد
و پیاری زنا و فسق و فجور و زدن راههای **تویل شتری بخو**
دلالت کند بر حرب میان ملوک و اندوه عامه اهل
حکام و درویش و موت بزرگان و طرف شمال و نقصان

آب چشمه تا **خورشید** دلالت کند ملوک و سلاطین
و قوت مادران و اعتدال هوا و باد و انبساطی باقی و قوت
در خلائق **خورشید** دلالت کند بر کس و باری و باران
و غرت طعام و غیره و او بسیار عمارت **خورشید**
خورشید دلالت کند بر پیکارها و کوه و کوه از خضیه و ابله
و قوت حال ملوک و حرارت هوا **خورشید**
دلالت کند بر سلاطین کشتیها و حرارت هوا و کشتی
آبها و ارزانی طعام **خورشید** دلالت کند بر
قوت حال ملوک و سلاطین و عدل ایشان بر ضعیف و
شدت کرم و ارزانی طعام **خورشید** دلالت
کند بر ارکانی غلات و رونق احوال و کمال بر فضل و غلبه
و دم در اجساد و پیوستن هوا **خورشید** دلالت
کند بر اعتدال هوا و ارزانی ترخا و رونق بازارها و طاعت
اکابر **خورشید** دلالت کند بر کثرت باران
و انصاف مردم و قوت حال مفسدان و عداوت میان
خلائق و رونق باد **خورشید** دلالت
کند بر جستن رعد و برق و سرما و قوت ملوک و سلاطین
و میل ترخا بکسانی **خورشید** دلالت کند
بر غرت اطمینان و بیم و شدت سرما و کثرت برف
و جلید و رونق بازارها **خورشید** دلالت کند بر

بر سرما و برف و غرت طعام و سوم و رونق ظلم و باد و انبساطی
خورشید دلالت کند بر اعتدال هوا و تیره گشتن
آبها و رعیت بهارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت
باران و رعد و برق **خورشید** دلالت کند بر رونق
بازارهای باغ و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال
چهار **خورشید** دلالت کند بر کثرت باران و
رعد و برق و صحت زمان و مطربان و سلامتی زرع
و نباتات **خورشید** دلالت کند بر صحت میان
و خوشی هوا و باد و ای معتدل و نمناک و سلامتی اشجار
و شمار کمال **خورشید** دلالت کند بر آمدن
باران و ایرانی تیره و برودت هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران در باران **خورشید** دلالت
کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط در خلائق خلاصه ملوک
خورشید دلالت کند بر ارزانی و فراوانی
نعمت و اندوه زمان و مطربان و قنط شای در مردم
و پیوستن هوا **خورشید** دلالت کند بر آمدن
خاتین و رونق اهل طب و ارزانی و خوشی هوا و صحت
خلائق **خورشید** دلالت کند بر آمدن زمان
و آمدن و جدیت از رونق و رونق شراب و آمدن
و کثرت فسق و جور و سرما **خورشید** دلالت

کنند بر بارندگی دفع و پیوست هوا و سلامتی سواران
تخیل زهر و بکدی دلالت کند بر فساد و مضررات
و شدت سرما و عزت طعام و بیماری زنان
دلالت کند بر قوت حال پیران و حکما و صفا
زنان و زمین ایشان و مناسب زکای از و ج و کثرت
نشا در مردم **تخیل زهر و بکدی** دلالت کند بر قوت
حال خواتین و در باب طب و میل علما و اشرف بنی
و اهل طب و بارانها و حرکت کشتها **تخیل عطار**
دلالت کند بر جستن باد و در عدد و برق و
ابرهای تیره و ارا حیف متکون **تخیل عطار و قند**
دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت باد و طلب خوش
از رعیت **تخیل عطار و کوزه** دلالت کند بر رونق
دیوانها و عمال و تجار و اهل بازار و فتح کتاب و ترقی
بازارها و خیرهای نیک **تخیل عطار و سحر و جادو**
کنند بر ابر و باران و بادهای بی منفعت و اعتدال هوا
تخیل عطار و ماسه دلالت کند بر حرارت و پیوست
هوا و لوازش اصحاب و اوایل ارادتشان
دلالت کند بر قوت احوال فضلا
و اهل دوایین و علما و تجار و اهل بازار و منفای هوا و
مادای نرم **تخیل عطار و کیمیا** دلالت کند بر کثرت

طعام و عدل احکام و در توفیق اهل حرف **تخیل عطار و محبت**
دلالت کند بر سرما و باد و خشک و کم و فریب میان
از و ج و بی الصافی خلایق **تخیل عطار و قوس** دلالت
کنند بر کسادی بازارها و شدت سرما و حرارت در
معالیات **تخیل عطار و بکدی** دلالت کند بر
برق و باران و بادهای سرد خاصه که درین برج راجع
و محرق گردد **تخیل عطار و دیو** دلالت کند بر
پیوست هوا و آتشکی بازارها و قلت طعام
و اندوه مردم **تخیل عطار و بکدی** دلالت کند
بر زیاده شدن آنها و قلت اطعمه و اندوه تجار
و اهل بازار **تخیل قمر و کحل** دلالت کند بر فتح بزرگ
زادگان و زنان حامله و رسولان و مسافران **تخیل قمر**
تخیل قمر دلالت کند بر بزرگی جستن خلایق و حرمت
خواتین و ارزانی **تخیل قمر و کوزه** دلالت کند بر رونق
بازارها و باد و باران و کثرت اخبار **تخیل قمر و سحر**
دلالت کند بر حرکت رسولان و مسافران و خوشه
خلایق و خواتین و آموختن باران و تفاوت بر جهان **تخیل قمر**
تخیل قمر دلالت کند بر تردد و طوک و حرارت
هوا و منازعت خلایق **تخیل قمر و سحر** دلالت
کنند بر قوت کشادگی و روانی و سلامتی حیوانات **تخیل قمر**

بیمه آن دلالت کند بر اندوه مردم و در بستی کارها
و فساد اطوار **تحویل قمر بقرب** دلالت کند بر کثرت
منازعت و فتنه میان مردم و بیامی و کثرت ایهامی
تحویل قمر بقوس دلالت کند بر تغییر حال اکیابر
و زمان و محنت خلائق و تغییر هوا **تحویل قمر بجدی** دلالت
کند بر اندوه عام و محبوس مردم و حیرت رسولان
و مسافران **تحویل قمر بدلو** دلالت کند بر توقف
در مهمات و باد کار بی نفع و ظلمت هوا **تحویل قمر کجوت**
دلالت کند بر سلامتی بزرگان و بارندگی و از تانی و فرج
مردم و سورتا **عکس کو اکب** دلیل ضعف و سستی
مدلولات **کو اکبت خاصه عکسی** که در دمال و مبول
کنند و عکس عطار و کجوت **لجایت مدت منومات**
افراد دلیل نارندگی و کدورت پیوا و آفت کشتهها
و همچنین عکس قهقین را هم اثری هست خاصه از آن
دنب در مدلولات آن برج که ذنب در وی عکس کند
نقصان و برج رسد خفا که عکس کل کند کو سفند و زرا
آفت رسد و در مهایی قلب زنده و ضا و معادن
و ضاع زردسیم بود بشور عکس کند کاوشتر را
گفت و علت رسد و مردوعات و نباتات تلف شود
و خرابی جایها بود و بیم زلزله **کو خرا عکس** کند آفت

و شاد و آثار بودی بیماری خلائق و قطع دستها و اگر سر
عکس کند خشکی آبها بود و خطر کشتهها و آفت برج و
حیوانات آبی و عکس اس بر ضد اینها بود باقی
برین قیاس باید کردن **پایان احکام اشراف کوکب**
چون آفتاب بشرط رسد دلالت کند بر قوت سلطان
و حکام و از یاد جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت
و چون قمر شرف رسد دلالت کند بر رونق احوال
عوام و نوازش یافتن از بزرگان و راست آمدن
کارها و فرج رسل و اهل سفر و **چون شتری شرف**
رسد دلالت کند بر سعادت علماء و ائمه و سادات
و فقهاء و وزرای و اعیان و محفوظ کشتن این طایفه
از ملوک و صواب افتادن تدبیرات و فراخی
و فایده در معاملات و **چون عطارد شرف رسد**
دلالت کند بر رونق احوال زرا و تجار و اعمال
و اصحاب دوا و این دطلب علم کوم و ارباب اقام
و وقوع معاملات خیر و سلامتی کودکان و کثرت
کشت علوم و دقیقه و رعیت مردمند و شطرنج
و شعبده و میل و ظهور مردم رزاق و سالوس
و چون زحل شرف رسد دلالت کند بر قوت
احوال ملوک قدیمه و مشیخ و دنا قین و سلامتی

ضیاع و غارتگی و کمرانی نرخوا و بادامی مفردی
مردم در طلب معاش و چون **مهر** **بشرف** **رسد**
دلالت کند بر شوکت امرا و اعلیٰ سلاح و تیر و الم
خلاق از اشرار و کثرت فسق و فجور و چون **زهره**
بشرف **رسد** دلالت کند بر سعادت احوال و چین
مغنی و کثرت کجاء و خیر و برزگی زمان بر شوهران
و درج حریر و قطن و کرباس و لاس و عزت پیرایه
و جواهر و عطریات و رونق زمان و امر دان و مطربان
پایان احکام مبهوده که اکبر چون زحل مبهوده
دلالت کند بر ضعف حال دقایق و ابل قلاع
و جبال و صحرا نشینان و بیماریهای خرم و افت
مرزعات و تباهی راهها و چون **مشتری** **مبهوده**
رسد دلالت کند بر حیرت و زرد اعیان و علماء
و ثقات و تباهی اسرار و خطا در تدبیرات و کجارتها
فی نفع و بی رونق ابواب البر و چون **مهر** **مبهوده**
رسد دلالت کند بر خواری لشکران و افت
رنود و ادبانش و مفیدان و کفر قشاری بدکاران
درج ناباکان و خون ریختن ناکمان و چون **شمس**
مبهوده **رسد** دلالت کند بر ملالت خاطر ملک
و متران و فساد نفوذ و اظهار ظلم و ستم و خطا

شدن تدبیرات سلاطین و افت سوزان مکرش
و از رونق جوابات و چون **زهره** **مبهوده** **رسد**
دلالت کند بر تباهی احوال و زینت و جواهر ابلایا
و زینان زمان و مطهران و میل این طایفه بامانیت
و کفر قشاری را نماند و بیماریها در کرده و مانند و
قتل فساد و تولد تباهی و خواری قماش و حریر
و چون **عطارد** **مبهوده** **رسد** دلالت کند بر مدح
وزرا و فضلا و علماء و تجار و اهل بازار و اصحاب
دوا وین و خطا در معالجات اطباء و اراجیف
و تممت و بیماری کودکان و بی رونق و بیستان
و کپادی بازارها و چون **زهره** **مبهوده** **رسد**
دلالت کند بر مدلت عوام و نالیدن از جور
و ستم و فساد معات و کفر قشاری رسولان و
در ماندن مسافران و حیرت در عوام خلایق
پایان احکام و بال که اکبر چون زحل و بال
بود دلالت کند بر وحشت خلایق و قتل غلات
و فساد مرزوعات و مناتات از موش و بلخ
و ضعف مال دقایق و اهل مجال و چون **مشتری**
و بال **بود** دلالت کند بر غمناکی متران و بر لود
وزرا و علماء و فساد و اطلاق کثمت برین طوائف

دعوت طعام و لی رونقی و پرستان و دارالقضا و
مساجد و مدارس و چون **میر** در **و بال** بود دلالت
کنند بر ملالت و پریشانی امر اهل سلاح و کشتی
در دکان و رسوایی بدان داشت اهل شرف و
و خصوصتها و چون **شمس** در **و بال** بود دلالت کند
بر غنائی همسران و ارباب حکومت و حکومت این طایفه
و کپادی جوهر و کم شدن نفوذ و کرائی و چون
نهر در **و بال** بود دلالت کند بر دشمنی خوانان
و ساد زنجان و ضعف حال مسلمان و مردبستگی
کارها و مطهر بن و کساد و حریر و اقمشه و چون
عقب در **و بال** بود دلالت کند بر حیرت پیران
و حال مستوقیان و اهل فضل و اراجیف متبوع
داننده تجار و اهل بازار و فساد و چون **مرد**
و بال بود دلالت کند بر تنگی دل عوام و بیم زمان
حادث و کشتاری جوایس و رسل و ضیوع و درمان
مسافران و صومت خلایق **احکام رخت**
کواکب رخت رطل دلالت بر ضعف حال
پیران و مزارعان و ارباب خاندانها و قدیم و خرابی
طعام و کساد و حیوانات **رخت مشتری** دلالت
کند بر حیرت و زرا و مدبران و علما و اشراف و پستی

مردم در کارها و خیر و غرت اطمینان **رخت مرغ** دلالت
کند بر درمانگی امر و پیران سپاه و سبای بیان و
ارباب سلاح و کشتاری و زدن و قطع طریق و عیان
و کپادی سلاح و دستور **رخت زهره** دلالت
کند بر بی رونقی زمان و مطربان و کساد و عطرد
لباس و حریر و کرباس **رخت عطار** دلالت
کند بر ضعف حال اهل دیوان و اطباء و منجنان و کار
و حال کساد و بازارها و اختلاف هوا و بهراس
در مردم و سهو در محال و احکام **پایان احکام**
استقامت کواکب استقامت رطل دلالت
کند بر استقامت احوال مشایخ و دما قین و فقرا
و انبار داران و کرائی ترخما **استقامت مشتری**
دلالت کند بر قوت حال و راد اعیان و قصاة
و علماء و ارزانی و رونق ابواب البر **استقامت مرغ**
دلالت کند بر سعادت حال امر و سران سپاه
و ادبانش و رونق و باز آمدن از حیرت **استقامت**
زهره دلالت کند بر رونق زمان و خواجہ سرایان
و اهل ساز و طب و ساد زنجان **استقامت**
عطار دلالت کند بر قوت حال تجار و حال و محرفه
و اهل تجیم و رونق بازارها و کثرت اخبار نیک

و کسادی هموار داد اعلم و اعلم بالغیب **چون** از بیان
قانون احکام و طریق استخراج آن فارغ شدیم مصلحت
چنان دیدیم که هر یک را مثالی جداگانه نماندیم
تا مبتدی را دستور بی باشد و وقت احکام کردن
غیر **درین کتاب** شرط است که دلالی را که استخراج
کرده باشند در حساب سهو نرفته باشد و نیز اگر کتابی
استنباط کرده باشند که معتقد علیهم باشد در احکام
بهنگام رصد مسأله نموده باشند چنانکه درین کتاب
که مایتم اعتماد بر کتاب محقق سلطانیت که وضع
آن بر اصول رصد جدید ایلمانی کرده اند نه بر نسخ
ایلمانی به آن بر اصول آن رصد نیست بلکه بر اصول
ارصاد قدیمه است از آن است که محسوب آن
موافق مرئی نیست و تقادتهای فاحش در طول
دعوض مشاهده کرده می شود و احکامی که از آن
دلائل می سازند اکثر خطا یافته و این از بی اعتباری
ارباب فن است و غرض ایشان کسب نام است
نه فضیلت و تحقیق حال و کتی نیز که بقایم ایشان
انتقادات می فرماید مطلوب ایشان بجز موضوع نیست
و دانستن امام مشهور اگر بفرمندی بعد از احوال و
زحمات بسیار شده کامل که مقتضی انواع لطایف و نوایده

فن باشد مکمل سازد چنانکه اگر شخصی فاضل چون چنانچه
مولانا ی اعظم اشعار الحکماء مولانا شمس الدین
الوکیلنوی در نسخ سلطانی آورده است که هیچ
ایلمانی بر دست خباب امام فاضل کامل علامه الزمان
محمی الله و الدین المعتبر تمام شده است و هیچ
سلطانی در اعمال موافق هیچ مذکور است و مصنف
بر ابو اسط حسن ظنی که مولانا مشا را الیه یا صاحب
نسخ سلطانی بوده است حسن گفته است که وضع
نسخ ایلمانی بر اصول رصد ایلمانی نیست و طال آنکه
حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین خواج
نصیر الحق الدین قدس سره در مواءم نسخه فرموده
است بدین عبارت که چنانکه اشارت این استاد
بود رصد ستارگان تمام شده و بنا برین رصد فو این
نسخ ایلمانی من که کترین بدکان نصیرم بساختم و بیک
پادشاه و مادشانه داده همان القای خان رسانیدم اگر
چنانکه نسخ ایلمانی منی بر رصد جدید مراغه نباشد
غرض مصنف این عبارت چیست **و مولانا علی**
خوارزمی که درین فن مهارت تمام داشته است
و مصنفات او همه مشهور و قد اول است در نسخ
عمده آورده است که کسوفی در بغداد مشاهده شد
محسوب از نسخ جدید ایلمانی و بررکان حاضر بود و درج

کند **و این** ضعیف را نیز در حد کسوف تجربه شده که
رج مکرر عین صدق است تحقیق در کسوفی که در روز
چهارشنبه **۵ شعبان ۸۷۲** واقع شد که در آنک
باندگی راجح حقا که محسوب موافق مری بود **و یک**
قرآن علوین در برج حوت در اوتیای سوم حمید الله
ی است و بر روی یکب الی کران هم حادثه که
جبره و فنی زج المغانی در چهارشنبه **۲۸ رجب** احوال
مکورد و بر موجب راجح حاتانی سعدی سرمد سمرقند **۲۹**
رجب المکورد اما از همه بصواب نزدیک محسوب راجح المغانی
بود که در او چهارشنبه مکورد قرآن کردند و الله اعلم
و بعضی کمالی ذکر اندر شرف مطالع او و بعد از آن ذوق
و حظ روحانی از آن او را حاصل آید که در حضر نیاید
طوبه زنده و زنده است که این راجح فایده است
و از این طریق سازند و بر سبیل طریقه استوار گویند
که مستحق اظهار هنر و فضیلت کرده است و این
قدرند اند که بزرگان این همه راجح و مشقت چرا
کشیده اند و اینها چرا وضع کرده و هر آینه عیب نباشد
و اگر مصدر ضروری نبود حکما بدان ملتفت نشوند
در درکار و اوقات شریف خود را بدان صرف
و تلف مکنند القعه عرض آنکه چون طالع نفعی حساب
کرده باشند و مواضع کوکب و سهام و غیره را بپندارند

کرده و طالع اجتماع و استقلال که سابق باشد بر آن و هر یک را
زایک سازند و در وی امل کنند از سر فراغت خاطر
و اهتمام تمام وقوت و ضعف هر یک را بتامی برانند
و فضل هر یک بر دیگری بشناسند و القالات و
حمازجات کوکب را با هم بهر نفع که باشد از
انواع مذکوره فرق کنند **الحکاه** دلائل هر امری را از امور
نفس که **اول** اصناف الناس اند **دوم** اشوب
و امن **سوم** صحت و مرض **چهارم** قحط و خفیب
پنجم خشکی و تری و باطلع ذلک جدا کنند پس آن همه
را با هم محاسبه و محالطه باید کرد و راجح و مرجوح جدا
کروند و تقوی و مصحف را شناختن و مناسب
هر یک احکام ساختن امید که اکثر موافق و اقارب
چنانکه در مایه **۱** ربع الاول **۲** ربع و غیرین
و ثانیایه هجری موافق ماول فروردین ماه صلاکی
ثلث و اربعین و ثانیایه ملک میه طالع عالم
برافق و ارامان لایحان حرسه الله عن
طوارق المحدثان استخرج کردیم ما دلائلی
و شواهد و قوت و ضعف هر یک و طالع
اجتماعی که سابق است بر سال و زایک هر یک
در جدول قوت و ضعف کوکب و تقسیم

ولایل باصناف حوادث و مقابل و جسم
و تقوین هر یک صا که نموده می شود و حکم
چند در احکام موافق آن دلایل گفته می آید انشا و غیر
که بصورت تقارن و ارجح و ضل سلم باشد صورت **زیر طالع**
اجتماع مقدم بر ایل ملک و خوش در ساعت ششم از یکشنبه
و نیم ماه میگرد و نمونم الخیر و انظر **علاء** حریه بیت و ششم
چند استی و از زمین و فلک میاید از ایل

م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین
م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین
م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین
م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین	م الحاکم کره م الصلح خطه م القوس م الماشی الیه م العسل و غیره م العین

و چون قمر بعد از انصراف برضل متصل میگردد و او مستوی
بر طالع دلیل کند بر قوت حال اهل مغرب در وقت
دعا قین و سلامتی گشته و طالت عامه از اهل یان
و چون رطل در زایل است و راجع بیکن که معطی ازین
که قمار گردد و زوال یابند **چون** که اکب باران در
برج باران اند دلیل بارندگی و ابر و مینع است
اما چون دنب آنجا با ایشان است منع میکند
و نقل ایشان را ضعیف می سازد تا انگاه که دلیل
بدید آید که داخل این مانع گردد **چون رطل** بضعف
ذاتی و عرضی دارد و مشتری قوت ذاتی و عرضی
دلیل است بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه که رطل
در سبیل است و نیم و قمر حرکت الارض متصل بکوب
فوق الارض که رطل است و اوایل برض **چون**
مویل است و در زنده بهبوط دلیل ضعف بتراک
و اهل سپاه است و اهل مشرق اما کجاست از
رطل دلیل فتنه و شر آبگیری در دن راه است
چون لطر دوستی است سخت بالا گیرد **چون**
در شرف است و دند دلیل قوت اکابر و اشراف
و علما و تضافه است و غلبه کردن خارجی **چون**
به شتم مقابل و رطل است و افت آفتاب ازین نظرات

الف
 مایل شد سر و پای تری
 صعود شمال صعود فلک برج موث برج موث مرکز عالم
 کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی
 ال
 کوی و شکی کوی و شکی
 سرعت بر صعود فلک بهبوط شمال بهبوط مرکز
 کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی
 اشم
 کوی و شکی کوی و شکی
 صعود فلک صعود شمال پست مذکور به مذکور
 کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی
 ادره
 کوی و شکی کوی و شکی
 صعود فلک بر تری برج مذکور به موث قشری مرکز عالم
 کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی
 عط
 مایل در فلک مایل در جنوب برج موث برج موث
 مایل در فلک مایل در جنوب برج موث برج موث
 مصلح بر تری مرکز عالم
 مایل در فلک مایل در جنوب برج موث برج موث
 انق
 جلیبی مصلح در جنوب مصلح در فلک برج موث به مرکز عالم
 کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی کوی و شکی

الف
 مایل شد سر و پای تری
 و کلامانی و قضا خیرات و شادمانی متجدد میشود طالع سال
 طبعی عالم بوصول مرکز تری اعظم بخداوه فقطه اعدال ربعی
 که مبارک باد و میمون باد و حبسته باد و مایون بر کانه اهل
 اسلام همو صابر باد و شان دان داد و حکام عدل کبستر
 و امر او رعیت برور در حسن زمان و ایمن اوون درشت
 ششم از شب چهارشنبه بفتح ماه مبارک برج اول
 سده اربعه عشر بن و ثمانیه بجوی بطالع صعود برج قوس کدود
 زیجان مشری و صورت و بهر عطارد و از دجان
 ت هفت بهر برج نیم بهر شمس و اصل مستوی
 شمس و عطارد و مینه شمس و مینه نیروبت شمس
 از طالع سال شری سکه در از نه برج قران عطارد
 و از طالع سال قران مشری صاحب دور از برج قران
 شمس و از طالع سال قران عطارد و با دیگر دلایل تواند
 چنانکه در صورت نزدیک مثبت و مسطور دست بر طریق
 معدود و عادت مالوف اهل تجسیم الشبه و فی الکتاب
 چون نیرتوبت قمر است و بهر فاقه قوتش فاضل بضعف
 بر مقدار خود و یک جزو و صعود مشری که سکه داده است
 دلالت کند بر قوت و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان
 دگان و چون بر ترجع انساب است مادرشان با بهیم خلقت

انظار کنند و هر دو در هیچ منقلب اشتغال فرمایند جهت دفع غلای
و حصوم و مقارنه نیز نوبت نخستین در حصول اموال و
وسای باشد و بعد از انصاف راغب و دوستی عاشر
برצל موجب طالت این طایفه است از انظار **حال**
و زرا و مدبران و اثرات و اعیان هر چند که مشتری در شرف
است اما اجزاء ضعفش غالب است بر قوت سقوط
از طالع در ثامن و رب حادی عشر مایل بقوت اما در
زایل دلیل توسط احوال این ضعف باشد و در بعضی اوقات
در تدبیرات خطا واقع شود و توسط احوال خزان چون
مشتری مقارن نیز نوبت است بنظر قبول از ملوک
نوازش مینماید و مرده باشند **حال** افراد اهل صلاح
چون مرغ قوی حالت و فضل قوت او بر ضعف بمقدار
سی و پنج غالب و اکثر قوت های او عظیم اثر دفع القدر واقع
شده است دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد
چون برצל منحوس است در هر دو طالع مقارن سهم **فصل**
شرف و شور اکثره و بغارت و راهزنی اشتغال نمایند
و بعضی بقتل آیند و در میان سال کار سخت تر باشد
چون بنظر عدوت عطار است مکر و حیل کنند و بکن
که یکای نرسد به نظر دفع طیبت است **حال**
خزین دولت و حرمان چون زهره قوی حال است و پستولی

بر یازدهم سعدین دلیل رونق احوال این طایفه باشد
و تند یک کارشان نیکو کرد **حال** نواب و حجاب
و نزدیکان سلطان و اصحاب دیوان و محال و مقربان چون
عطار در ابرها و ضعفش بر قوت بقدر بجهاد جزو حاصل
دلیل ضعف این طایفه باشد خاصه که مجامد و نوب است
و این دلیل ضعف اموال و عرض ایشانست بوجه مضاعفه
و حبس در زندکی به موبل و نابط است اما چون مستطاع
بر یازدهم سعدین اند امید سلامتی و خلاصی است **حال**
زنا و عباد متصرفه چون مضروب مشتری اند متوسط
الحال باشند مایل به نیکو اما کم قدر جهت سقوط او **حال**
تجار و اعیانای نامی از سقوط مشتری و استیلا و رطل
بر وجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود **حال**
علامه و صفات و ای که هم بواسطه مشتری میان باشد
و چون عطار در درسیوم به حال مرغ و نوب است
خالی از تشویشی نباشند هر چند که زهره اصلاح آن کند
حال زنان و از زواج نیک حالی زهره دلیل قوت
حال ایشان است اما چون مرغ در هفتم است میان
از زواج و شر که حصومت باشد و قلت نکاحها و آنچه
واقع شود بی رغبت بود **حال** مطربان و ساده زبانی
و ادب باب هم چون از مضوبات زهره اند نیک حال باشند

اما چون پستی بر سطح مرجع است میان این طایفه نواح جهت
 و جهت عیش و طرب در مردم **حاله** رعایا و عوام
 الناس چون قریک حال است و نیز نوبت این صفت
 مردم نیک حال باشند اما چون شعاع مقابل مرجع و طالع
 است خوفناک باشند و بعضی را زحمت رسد و قدر
 آن رعیت مطالبت نمایند و این طایفه را کجاست
 در دماغ افند و بزرگی طلبند لیکن بجای نرسد **حاله**
 قبیح و رسل چون منسوب قمر اند نیک حال باشند چون
 قمر در برج مقطب است اکثری اوقات در نزد
 باشند **حاله** قلعه داران و صحرائیان و اهل
 کوه پاهای چون زحل راجع است و مایل بصفت کار این
 قوم در تراجع باشد و حیرت برایشان غالب گردد
حاله تجار و اهل بازار و دیاعان چون منسوب
 بعطاردند و ضعیف و صاحب دوم راجع دلیل ضعف
 این طایفه است و زبان معاملات جبهه کجاست عطارد
 مذنب و مرجع و خوف از قطع و اهل شر **حاله** خویشین
 و اقربا چون جزو اجتماع در سیوم طالع اجتماع است
 و عطارد محوس در سیوم طالع سال دلیل صدمت و
 مضارعت این طایفه است با هم اما از بودن زهره
 در سیوم طالع سال موجب صلح است بابر عرض نه از اطفال

حاله عجم و خداحم سیاه و نیز نوبت بر ششم دلیل
 تملک و سرکشی این صفت است خاصه که زحل در غایت است
 اما چون راجع است بجای سبب گرفتاری و حیرت
حاله مسافران چون قمر نیک حال و هم باک از
 نخوس است بیشتر بسبب است باشند و میل طالع حرکت
 و سفر **حاله** معظم تا شکر کسوف درین سال است
 دلیل است بر وقوع آنچه وعده کرده بود آن کسوف
 بحسب دلائل او پس درین سال ملک ادب با بجان و هم قدر را
 افت رسد و در اکثر اقلیم راجع فتنه و آشوب خبر و عار
 و اسیر واقع شود و توانگران مفلس شوند و انواع رجات
 کلتی رسد **احکام تغییر و تغیر** مرجع و تشریق زهره
 بوقت کوئل آفتاب بر طالع دلیل اعتدال فصل بهستان
 است و تشریق مرجع و تغیر زهره بوقت کوئل
 آفتاب یکی دلیل اعتدال رستان است مگر در آخر
 این فصل که بقدر دلیل سرما و برف است از اتصال
 کوکب بارده چون زهره و زحل و عطارد و دنب
 اگر چه مانع نیز نیست چون اتصال اشعه کوکب حاره
 مایشان اما چون وقت قابل است لیکن مفعول آید **بودن**
 مرجع در برج هوای حاصه و دلیل فساد هواست اما
 زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج باد است **بودن**

جزو اجتماع بر درج راجح دلیل زلزله است و خرابی جایها از
 آب زیر که در برج است حاصل جایها که بر کنار سواحل و
 رودها باشد و نیز عطار و باذن درین برج اند دلیل آنها
 آبها و چشمه است و غرق گشتنها **اما** در این مشتری در
 سرطان و قمر مقارن او قدر اصلاح این حال کند **بودن** در
 باران در برج باران دلیل بارندگیهای محل است **حاصل**
 در آخر بهار و اول تابستان که عطار در سرطان بطی و
 راجح میگردد اما کم جذبیت مانع و مصلح که گفته شد
منازعت عطار و دامیج اینجا مانع از تندی جسد
 و در عدد برق جسد **یوسف** ماه بسفیلین وقت کول
 اقباب در بیت و یکم درجه و عقرب دلیل کثرت
 بارندگی است در دو فصل **خمس** **بودن** زحل در
 عاشر و برج خاکی دلیل خشکی و برودت هواست
 در اول سال **قران** کسین و اقراق ایشان در میزان
 دلیل بدگشتن هواست و بادهای سخت اما چون
 زهر با ایشانست با قبال بقدر مصلح است **احکام**
ایضا **بودن** زحل در سنبل راجح و مایل بر حص و
 مشتری در شرف مستقیم مایل بر حص دلیل ارزانی
 عفا قیر و آیین و طبعی و سرب است و اطمینان و جویات
 مانند گندم و برنج و کتید و نخود و ارزن و جو حاصل که حاصل

سهم گندم و برنج با بلای و بل است و مشتری در شرف
 و قابل تدبیر و نظر و مکنه و خوی ترا که بعد از انحراف
 اجتماع مقدم شخص متصل میشود بر ضد کول زحل موجب
 گروانی جزو ذی است چون مانع بسیار دارد کمتر
 اثر کند در بهار و تابستان از زمانی بیشتر باشد چه
 اشتهای مشتری بجا مشتری رسند **مهر** چون منفرد
 است و صاحب بیت مستونی و متصل باهم و هر دو
 دال بر غلای خیر غای که بدین کوکب منسوب بود
 رواج یابد مانند زرد و سیم و جواهر نفیس و اسلحه و
 پستور و برده و لحوم حاصل در تابستان که اشتهای آنها
 بدیهم میرسد و یا نیز که خود نیز بدیهم میرسند
چون عطار در دال است بر غلای اما در ثالث
 و ثنب منسوب است او را قدر رواجی بود حاصل کتاب
 را و عطاریات حاصله و قتی که مشتری میوند چه
 او رب طالع است در میانه آخر سال اثرش بیشتر
 باشد از رسیدن اشتهای او بجا شرف و طالع و رسیدن
 جرم او متعاقب **چون** زهره دال است بر حص
 حاصل در هر که سیوم است دلیل ارزانی بجا پس
 اقمشته و حریر و پیرایه باشد حاصله وقت انفصال
 مشتری در آخر زمستان ظاهر تر باشد بسببی که در

عطار گفته شد **احکام عمل و امر اخلاقی** چون ششم بر شورت
 دین برین در اجتهاد مقدم محسوس بر حل دلیل و رفع امر اخلاقی
 است که در سر و دماغ و دل و گردن باشد و سستی
 اعصاب و درد چشم و دندان و علت در زبان اما
 چون صاحب ششم سالم است از نخوس و ششم
 رب او مسعود دلیل سلامتی و صحت خلاقی است
 و اگر واقع شود سلیم الحال و سریع الزوال گذرد
 انشا الله العزیز **نخست عطار** و صنف او
 دلیل صیقل طب است در معالجات **الامراض**
 نخین و احتراق ایشان در میان سال در برنج هوکا
 و نخوست خداوند ششم دلیل بیماریست و چون
 استیلا و پوست بر طبایع و امر به خلاقی و قرب
 و خارش اندام و امله و سعال چون زهره با ایشان
 است بکن که سالم گذرد احکام قرب و فتنه چون
 در اول سال و بیانی نیست که اول باشد بر فتنه و حرب
 عظیم احتراق کین و قران ایشان در میان سال که
 دلیل آشوب و شیون و افت بعضی از ایشان و قتلها
 سنائی در معارف خاصه بهم اما زهره بذات ایشان
 و محفوظ واقع و مانع قوی است چون محرز حل را است
 در قران رطایان بر مخیان غالب آیند **چون** مرغ در

در اول سال تحت الارض است با سیم اتصال دلیل شیون
 و مقاتله است طاعه در حد و مصر و شام و کرکان و کلا
 و اردیل و قزوین و ارمینه و اصفهان **احکام**
اشیای پنج قران رسیدن مرغ قران در پنجم و صاحب
 محسوس همچین صاحب دورش و در اصل نیز چهارم بود
 است دلیل کند بر دشواری وضع حل و زبان و قن
 توالد و تسایل و بریشانی عاشقان و معشوقان و کثرت
 اخبار و ارجیف و روح رسولان و قاصدان **احکام**
حسوت چون بد بر طالع و جزو حسوت کین اند
 بشرکت مشتری و شمس و کس نام ترسید دارند و آفتاب
 با و نب دلیل فتنه و حسوت میان بزرگان و قتلها
 و ضعف حال و آتیم نوایان و بیماری دموی درین
 طبقه و آفت زان طالع و اسقاط و اجنه و ظهور و فسادان
 و در دوان و نشوین در عوام و حسوت در بازارها و
 نقصان آتیا و محبوس قاصدان و رسل و در ماندن مسافران
 و مخالفت ازواج و جن و فتنه اطفال شیر خواره **چون**
 عطار با و نب در راج است دلیل زلزله است چون
 سج هوامیت دلیل افت اشجار است و طيور و بد شدن
 هوا و جستن بادهای همر و موت پیران و سیاهان **چون**
 مرغ درجه نیست آفت مرغ و مایه می شود و عمارت های عالی **چون**

صوف در عاشر است اثرش عام باشد خاصه در شهرهای
 که بایستد و عقب منسوب بوند چون بلاد ترک و خواران
 و ترش خوارزم و اهل دیلمان و سمرقند و بخارا و یمن و
 نهاوند و ری و تبریز و هر حکمی که در وقت بزرگتر باشد
 که زمان تاثیر صوف است **احکام کسوف** چون
 درین سال کسوف واقع میشد و برای مثال کسوفی را
 احکام کرده میشود که واقع شد در روز یکشنبه است
 و نهم ماه صفر سنه اتنی و عشرین و ثمانیة هجری در برج
 حمل معتدله ذنب مقدار چهار دایم طلوع و سلا کسوف
 و نیم درجه پس مدبر **عطار و مشتبه و زحل**
 تاثیرش دو سال و دو ماه تقریباً معظم بعد از یک سال
 و نیم **بودن زحل** در طلوع و لمح متصل در عاشر و در روز
 موبل و عطار و در اصراف و نیرین در برج زایل دلیل کند بر
 مخالفت میان ملوک و سلاطین و کجبت بعضی ازین طایفه
 و حرکت لشکرها و وقوع فتنه و فترت رسانیدن اهل
 شرق و نقد ملک مشرق و اقلیم رابع و بیابانی در بر
 و دماغ و دوش در روی دایره و غیره و نقصان حیثیها
 خاصه چشم راست **چون** کسوف در مرکز نهم است
 دلیل کند بر قطع طرق درج مساویان و خرابی عبادت
 خانهها و زوق درمهای قلب و شدت حرارت و جستن اعدا

و برق و سحرها و بدی حال و پیران و اعمال و تجارت و اهل بازار
 و کپادی خیرها و بسیاری از حیث و مکر و تدویر و خلق
 و ظهور سخنان دروغ و افت کوفتهان و شکوفه و
 خیابان معادن و بیشتر مایه نیرس در شهرهای بود که
 بجل و پس منسوب اند چون بابل و فارس و ادریاکان
 و مازندران و خراسان و عراق و باب الاطواب
 و دشت قباقر و احکام این کسوف آمده
 کردیم موافق واقع بود چنانکه در بدو حال دوش
 و ایل و اوقت شکوفه و مایه یکی در چشمها بیدار
 و درین سال از کو و صابر بردی در دشت بر که ملک
 شدند و بعد از یک سال و نیم قمر ابو صف که دالی افر
 پایکان بود و اکثر اعلیم رابع بمرد و شاه اولیس که دالی
 بابل بود از نسل سلطان اولیس درین سال کشته
 شد و لشکرها در اساق ارمینه در حرکت آمدند و در مازندران
 فتنه برخاست و کسانی که دالی و حاکم بودند عاخر
 شدند و بگریختند و کوفتهان بر کوز شدند و بسیاری
 تلفت گشته و درمهای قلب زدند و عبا و خانههای فنی
 گشت و مسافران میجر شدند و هم چنین تا غایت
 که تحریر این نسخ کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب دو
 سال گذشته است هنوز ازین اثر تا بقدر باقیست

والله اعلم بالصواب چون از آنجا مقصود بود درین کتاب
فایده شدیم چه استیم که خشمش بر لطایف و قواعده
بکنیم **خاتمه کتاب** فایده **صل** دلیل محنت
کارهای دنیا و نیست و شقاوت و نومیدی و فقر و کفر
و مکی و بیماری و اندوه و حسرتی و دشواری کارها
و مذلت و خست و جمل و هر ضایعی که در دنیاست
رزق و محنت گردد **و مرج** دلیل محنت کارهای
دینی است مانند فسق و مجور و قتل و سرقت و حرق
و کذب و نمیه و هزل و بهزیان و کثرت عصب و
ضرر رسانیدن و نسیب غارت و هر ضایعی که در آخرت
سبب عذاب عقاب گردد **و زبیره** دلیل سعادت
دینی است مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و
اشامیدن و شرب بنید کردن و لباسها پوشیدن
درینیت بکار داشتن و کثرت مکاح و میاشرت
و ساختن قصر و ایوان و دوست داشتن عطا و رود
و سرود و استماع ساز و نو و اوتار و هر چیزی که در دنیا
از آن تمتع و از آن لذت توان برداشت **و شری**
دلیل سعادت امور دینی است چون آگاهی از معاد
و خضرات و مکارم اخلاق و امانت و دیانت و صلاح
در هر دو وجه و راستی طاعت و حسن اعتقاد و هر چه

سبب سعادت آخرت گردد و موجب استگاری باشد
و دلیل امور کون و فساد است بجلکی و سبب
تغییرات هر یکی خاصه در نفوس انسانی و سهم السعادت
بد و منسوب است و او دلیل سعادت جاری است چون
ماه و جاه و عدت و بهاب **و شمس** دلیل امور آخرت
است و عقبی و رسانیدن موجودات را بکمال خاصه
نفوس انسانی را در سهم العیب بد و منسوب است
و او دلیل سعادت داهی است چون علم و رای و تدبیر
و اندیشه های بصواب و موضوعات عالم را اعیان و
مواسم و اوقات مختار و که و بیکه منبی بر او و این
دو نیز است **عطر** و ترکیب و معارف این دلیل
دلیل است که خارج او باشد یا در خانه او **لطیفه**
اقشاب نیر اعظم است و حس و سمایات و ثوابت
و کوکب ثانی و وفار است و بطبع گرم و خشک است
اسد را موافق مزاج و خوی خود یافت پت خود
ساخت و چه برچ را بر توالی و الی گشت **و ماه**
که عدیل نظیر او است و سرع الحمر که و متغیر الحال و بطبع سرد
و تر سرطان را که موافق حال او است در جوار است
به پنبیت قبول کرد و باقی ولایت او شد و ایشان
هر یک از ولایت خود خانه بگویند و او را کوکب بچکانه

متخین چنانکه معلوم است بحسب مناسبت بس هر کوکب
که خاصای شان دوازدهم سکه گرفتند مانند زهره
و عطارد و مشتری و زحل و دیگرند و بهم چنان
اگر برترنج و مقابل یکدیگر باشند چون یزیدین یا حسین
و بعضی سعادت و خوشست کوکب را نسبت و قیاس
ایشان با یزیدین نهاده اند یعنی اگر بر شکل دوستی باشند
سعدند و اگر بر شمیسی محسوس باشد مشتری که بر مثلث
است گویند سعد بزرگ است و مرغی که بر شکل زهره
است گویند کس کوکب است و ما حقیقت در شری
سی فصل خواجه علیه السلام گفته ایم **طیف** گویند
طالع سال عالم سرطان است و چهار روزه او برج
منقلب و آفتاب در سه کوکب علوی را اثرات در
اوقات است مشتری را که کوکب حیات است
و بقدر طالع و آفتاب را در عاشق و زحل را در رابع
و مرغ را در سابع بحسب مناسبت و ماه که طیفه و
معین آفتاب است در حادی عشر که دوم عاشق است
و زهره را در ثانی که کوکب صلاح و دیانت و لطافت
است و عطارد را در ثالث که کوکب عقل و فهم و
علم و فراست و کس است و مرغ انسی در تقسیم
درجات ترقی سی سال گفته اند نیک در خاطر می نشیند

اما حقیقت آنست که هر کوکبی را در درجه قوی یافتند
یعنی عقل او که ظاهر ترقی باشد انرا درجه اشرف او
خوانند و نوعی دیگر دوستی و دشمنی کوکب بحسب قیاس
ایشان گرفته اند چنانکه در تقسیم بیست گفته اند **طیفه**
عطارد که کوکب لطف است و عقل در طالع او رافع
باشد و زهره که کوکب طرب و عشق است و
فرزندان و خرد و بدایا و کف در سیم و **دشمن** که
کوکب خویشان و حرکت است در سوم و **مرغ** که کوکب
سپاه است و شتر و اندوه در ششم و **زحل** که
کوکب شقاوت و ستوران با رکش و بند و زندانی
است و انواع مشقتها در دوازدهم و **مشتری**
که کوکب سعادت و دوستان و امید ناست در یازدهم
و **شمس** که کوکب امور آخرت و سعادت های عقبی است
در نهم بس هر چه اصغر است از هر دو کس و نیز مرغ او
کحت انرا راض است و هر چه اکبر فرخش فوق الارض
و مرغ سعدین و نیزین بر تقدیس و تملیت طالع است
و از ان کسین ساقط **طیفه** زحل در هر حرد
که اقتراف کند بعد از سی سال باز در ان حرد و محرق
کرد و **مشتری** در دوازده سال و **مرغ** در یازده
سال و **زهره** در دشت سال و **عطارد** در دشت

پس **قمر** در هر جزوه اجتماع کرده باشد بعد از
پست و پنج سال باز در آن جزوه اجتماع کند **لطیف**
کوکب مذکور در برج و بیت مذکور قوه مذکور
و مضاعف کرده و هم چنین از آن کوکب مونث
در برج و بیت و بیت مونث اما اگر کوکب مذکور
در برج و بیت و بیت مونث افتد خفتی گردد و کوکب
مونث در برج و بیت مذکور سفری گردد **لطیف**
اجتماع هفت کوکب در یک درجه دلیل شری عظیم
است از دو وجه یکی اگر شش کوکب یک دفعه
مترق کرده اند و ثانی اگر پنج خپس غلبه کنند بر دو
سعد یعنی پنج بیت کین طایفه است و نیزین کرم خمس
اند و عطار در مزاج که غالب بیند آن مزاج کرم پس
چهار کس را مزاج غالب تر از دو سعد باشد و این
نادر افتد **لطیف** از سعد ساقط چیسری نیاید الا
امید خاک از کس ساقط ضرری نرسد الا خوف **لطیف**
مضرت کس بخور بر حجت و اصرار و هبوط و وبال
سخت تر باشد زیرا که بمنزله است ما مردم بر این بود
ضرر کس مقبول خانه و شرف و استقامت کمتر بود
سبب که منزلت کوکب دست آموز باشد **لطیف**
بدانکه سعادت کس را قبول کند او کریم است و کس کند

زیرا که او لایم است **فایده** هر کس که خداوند شتم و
دوازدهم و ششم و هفتم و چهارم و سوم باشد
ضرر از زیادت بود چنانکه هر سعد که صاحب طالع و دهم
و یازدهم و دوم و پنجم و نهم باشد نفع او بیشتر شد
اسبب اجتماع و مزاج ذاتی **فایده** هر برجی و کوکبی
دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمیس در محل عرضی
چون اثر عطارد در در سبله در امور ملکی و بر یکی و
چون عاشر باشد **فایده** هر گاه که قوت سعدی و کسی
برابر باشد اثر کس نود تر بدید آید بدان واسطه
که زحل قوی تر است از مشتری و مزاج قوی تر از زهره
سبب اعتدالی فلک و بطوسیر و عظم و حرم و از عالم
تا شیره عالم و ضداد است و ضداد غالب بر کون
فایده مدار احکام و طالعها بر کوکب منتهی است
پس برستی پس بر میاج طالع پس بر قابل تدبیر
یک پس بر قابل تدبیر پس بر صاحب بیت بر یک
برین ترتیب اگر اول یافته شود دیگران نیز یک
او باشند بر ترتیب و اگر هیچ یک یافته نشود آن طالع
را اثری نباشد چه تنی بودی جان **فایده** ارباب
شکلات طالع و نیزین را اثری نوری است در سعاده
و نحوست تا آن حد که سعادت ایشان نحوست هر دو را نفع

کند اگر چه در طالع قرآن کرده باشند **فایده** چون در طالع
زیادت از باز نده درجه باشد در احکام خداوند دوم ترکیب
او باشد یعنی صاحب طالع و اگر پست و پنج درجه بیشتر باشد
حکم آن طالع از دوم باید کردن مطلق بر خلاف آنچه
دیگران گفته اند و این حق است چه سرج را اثری دیگر است
و پست را اثری دیگر **فایده** بر حجت دلیل ظاهر است
و قسویه دلیل باطن یعنی پنج درجه آخر را ۱۱ هر خانه که
اندر درجات هر دو یا حقیقه یا حشو خوانند اگر کوبیده
یا دلیلی در آن درجات باشد ایشان را اعتبار نکنند
و ضایع خوانند اگر چه شش بیشتر از پنج درجه باشد بصورت
در آن خانه بود و بتسویه در درازم آن خانه پس طالع شش
حکم از آن پنج کند و با طالع شش از آن خانه که در درجات
او باشد **فایده** ضرر اقباب از قرآن مرجع و مقابل زحل
است و ضرر قمر از قرآن زحل و مقابله مرجع **فایده**
هر گاه که ثابته عظیم القدر بر درجه طالع یا عاشر یا
بر درجه نیری خاصه نیز ثوبت یا بر درجه هم السعادت
افقه سعادت بزرگ بخشد صاحب طالع را چنانکه خارج
از سبت اصل او باشد اگر آن حال در طالع سفله
بجه افقه حاکی بود الی کرده و اگر در طالع شش اده واقع
شود بر اکثر اقالیم عالم استیلا یابد اما اگر آن کوب

بر مزاج سعدین باشد اول و آخر آن شخص نیک کرده و اگر
بر مزاج سعدی و کثی باشد چنانکه سعد مقدم باشد او شش
عظیم نیکو کند و آخر شش بفساد آمد **طیغ** از روی
تشبیه **زحل** در استرااق مانند سنگ است که تفتنه
شود و باره باره کرده و یا چون آهنی که نرم گردد و قشر
او جفت بود و **مشتری** چون زری که بکند از دور بخوبی
ظاهر شود و **مریخ** چون سپس که تپا بد و تو بال او برزد
عطارد چون انشت که با تش رسد از دخت
کرد و ضعیف شود و **زهر** در اجزاء چون نقره
رزا نده که بکند و در زرش باطل کرده **فایده** رفتن
کوکب در زیر شهاب اقباب دلیل پیری و کثی است و
بیرون آمدن دلیل جوانی و نوری و تحت الشهاب دلیل
خفا و ضعف و مرض است اقراق دلیل مرگ
و هلاک است زیرا که اقراق مزاج کوکب را باطل میکند
مانند سم **طیغ** استادان این صفت تشریف سمی
بدست آورده اند جهت حوادث عالم و اوستیحه سه
کوکب است که یکی بغایت بلند رتبت و گران حرکت
است و یکی میانه حرکت و میانه رتبت و یکی پست
رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال
پیش ندارد یا اگر بغایت کثیر المدت اند و مرجع القدر چون

طوفان و ملت و دولت یا اینکه حق قدر و اندک مدت اند
چون ضاعت و رزاعت و محالیت و تغیر هوا بس سیم
مذکور کجب هر مرتبه مثل آن نتیجه دهد چون مراد ما اینجا
نوع آخر است کویتم که هرگاه که فضل حرکت طو اقیاب
بگیریم و حرکت زحل را بران افزایشیم اگر مستقیم باشد
و کم کنیم اگر راجع بود حاصل حرکت آن سهم بود در آن
شماره از بس موضع اقیاب را از موضع ماه نقصان کنیم
موضع زحل بر باقی افزایشیم موضع سهم الحاد است بیرون آمد
و داریم در وقت احتیاج این سهم مقدار زحل باشد و
در استیصال بر مقدار او را ما جار درین وقت اثر به بدی
کند و یک خوش است احتیاج و استیصال از اینجا است و همین
بر ترسیع زحل بوقت ترسیع نیزین حاصل سخن نیست
که هرگاه این سهم مسعود بود محرم یا شعیب مسعود و در خانه
ایشان میان خلائق ایجاد و مودت بود مادر خانهای
مخانی باشد حکم بر عکس بود و نیز گفته شد که اگر در خانهای
زحل بود دلیل کند بر فرد بستگی کارنا و شدت سرما
اگر موسم بود و باد نای نا خوش و زود خاصه در دلو و اگر در
خانهای مرجع بود هموست افتد میان خلائق و باد نای سخت
جهد و در موسم گرمی کند و اگر در خانهای زمر بود
مردم مایل شوند به طوبی و غلبه باشد در خلائق و بارندگی

و اگر در خانه اقیاب بود هوا خوش گذرد و در وقت
گرمی گرمی کند و مردم بر رگی جویند و با ابله و ابله اقیاب
بسیار کنند و اگر در خانه قمر باشد باران آید در قش
و کساد و کار عوام و غیره نارسد مردم را و اگر در خانه
مشتری باشد هوا گشاده باشد خاصه در قوس و میل
مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضا و اگر در خانهای عطارد
بود کثرت گفت و گوی باشد میان مردم و همت و نیمه
خاصه در جوزا و میل مردم بحساب و کتاب و خصوصتهای
و طبع بهرج که بر یک طبیعت اند مانند سه برادر اند در
قوت و هر چهار برج که بر ترسیع یک دیگرند مانند چهار نزدیک
مخالفت خوی مزاج اند فایده گویند چون در خانه خود باشد
دلیل کند بر قوت و فراغت و امن و اگر در شرف باشد
دلیل کند بر عزت و حرمت و از دیاد جاه و ثروت
و اگر در اوج باشد دلیل کند بر رفعت و زیادتی مرتبت
و اگر در اوج باشد خاصه طالع و عاشق دلیل کند بر سعادت
و سلامت و فرح و خرمی و اگر سرسبز السیر باشد دلیل کند
بر حرارت و جلالت و در کارها و اگر مستقیم باشد دلیل
کند بر استقامت احوال و استوار بودن در درجات و اگر
در وبال بود دلیل کند بر ضعف و غرور و تسلی و اگر در
هبوط باشد دلیل کند بر خوار و ذلیل و اگر در حقیق بود

دلیل کند بر سقوط و قبول **و اگر** در خانه زایل بود دلیل کند عز از
 مراتب بی جودی **و اگر** منحوس باشد دلیل کند برافت
 و نکبت **و اگر** بطی باشد دلیل کند بر نکاس و تقوی و کارها
و اگر راجع باشد دلیل کند بر بیماری و حیرت و نداشت **و اگر**
 محرق بود دلیل کند بر آسیب و موت و خوف و عفت
فایده دلایل امن را چون الصلوات سجود و اوقات
 مؤمنی اثر بیشتر باشد و دلایل خوف را چون الصلوات
 سجود و حن الصلوات کسوف و خوف و کسوف در اوقات
 فتنه و تشوش اثر ظاهر تر بود و برای آنکه وقت قایل و
 مایل شده باشد و این دلایل تقوی و معطی گردند **فایده** و غیر
 چون از بخشی منصرف شود و ببطارد پیوند در ضما ملا
 گیرد و کار بر مردم دشوار شود و اراجیف افتد و اگر
 عداوت بود خصومت خیزد میان عوام و قوی حیات
 و تری و تمت بر یکدیگر و کوفی **و اگر** از سجده منصرف
 شود و بدو پیوند و خیرای خوش آمد و صلحها افتد و
 دواج بازارها باشد و انواع شادیدها و عوام و از رانی
 در ضما خاصه که نظر دستی بود **و اگر** در اول سال قرآن
 بخین باشد خاصه در طلع یا عاشر ماه شاه آن ولایت
 را که بان برج منسوب بود افت رسید و ملکش را دیگر
 فرو کرد **و اگر** قرآن مرغ و مشتری باشد در شهرهای آن

برج ملکی را آفت رسید و مصیبت باشد **و اگر** قرآن زهره
 و مرغ باشد ماه شاه روم را آفت رسید **و اگر** قرآن زهره
 و زحل باشد خط شود **و اگر** قرون عطار و مرغ بود آفت
 منسوب است عطار بود و انواع استوب و بدیها و اگر قرآن
 عطار و زحل باشد ملا و سکی عظیم باشد و موت خلایق
 قرون سعدین باشد راحت و فراخی نعمت بود و اگر
 خلایق باشد و الله اعلم ما لصواب

تمت الکتاب حمد الله
 حسن توفیق فی انوار
 کاتب الکتاب
 فقیر احمد انانی
 برمانند بیکر



انجیل کے لئے
انجیل کے لئے



Handwritten text in a cursive script, likely a signature or a name, appearing on the right page of an open book. The text is written in dark ink and is oriented vertically, reading from top to bottom. The script is highly stylized and fluid, characteristic of 18th or 19th-century cursive handwriting. The words are difficult to decipher due to the cursive style, but appear to be a single name or signature.

